مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

ارمغان شعبان

ره‌توشه‌ای شیرین از مناجات شعبانیه

سید محمود طاهری

بسم الله الرحمن الرحیم

ارمغان شعبان: ره توشه ای ثمین از مناجات شعبانیه

نویسنده:

محمود طاهری

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ارمغان شعبان: ره توشه ای ثمین از مناجات شعبانیه

مشخصات کتاب

کد: ۹۳۱

نویسنده: سیدمحمود طاهری

ناشر و تهیه کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

چاپ: امیران

صحافی: منتظرالمهدی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۴

شمارگان: ۱۴۰۰

بها: ۱۳۰۰ تومان

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پست الکترونیکی: Email: IRC@IRIB.COM

تلفن: ۲۹۳۵۸۰۳ و ۲۹۱۰۶۰۲ نمابر: ۲۹۳۳۸۹۲

شابک: ۲-۰۱۰-۵۱۴-۹۶۴ ISBN: 964-514-010-2 \ ۹۶۴

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

دیباچه

خداوند شنونده، داناست. خدا نزدیک انسان است نزدیکِ نزدیک؛ حتی نزدیک تر از رگ های گردن.

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

و چه زیبا امیر عابدان و عارفان فرموده است «لا حجابٌ بَیْنَهُ و بَیْنَ خَلْقِهِ؛ هیچ حجابی بین خدا و خلق خدا نیست»(۱).

این ماه ها، رجب و شعبان مقدمه وصول به مهمانی بزرگ است. مؤمنان سالک پس از شستن تن و جان در زمزم روح بخش دعاهای ماه رجب، بار دیگر، در ماه شعبان روح و روان از غبار ناخالصی ها می شویند و چون پرنده ای سبک بار به سوی ضیافت دوست در ماه رمضان ره می سپارند.

رهروان فضیلت، تمرین خوب خواستن و خوب زیستن را در ماه های دعا و عبادت، یعنی ماه رجب و شعبان به انجام می رسانند و روش خوب خواستن را می آزمایند. آنان بلند همتی را که شایسته مؤمنان است و آن را از معصومین آموخته اند، از نظر دور نمی دارند؛ در طلب خوبی های دنیا و آخرت در این ماه ها بر می آیند و در طلب داشتن فرزندان صالح، دوستان با ایمان، معلمان شایسته، رزق حلال و... .

ص:۱۲

۱- کافی، ج ۱، ص ۱۳۹.

بنـدگان شایسـته از زرق و برق دنیـا می گریزنـد. در دعاهای خود دیگر دوستی را به خوبی از سـیده دو عالم با توصـیه «یا بنی الجار ثم الدار؛ پسرم اول همسایه سپس خانه»، آویزه گوش جان می سازند و از دیوار و حصار «منیّت و خودخواهی» می رهند تا درهای فیض و رحمت الهی را به سوی خود باز گشایند.

عاشـقان طریقت در این ایـام روحانی با دعا و نیایش که جوششـی درونی و فطری است، انـدرون خویش را نورانی و معطر می سازند تا با آرامشی وصف ناشدنی، ماه رمضان و لیله القدر را درک کنند و نردبان قرب بپیمایند.

در این سـلوک معنوی، پژوهشـگر ارجمنـد و نویسـنده توانـا جنـاب آقـای سـیدمحمود طـاهری در دریـای کلام نورانی بهترین راهنمایان بشـر، غور کرده و این بار، مرواریـدهای همیشه درخشان «مناجات شـعبانیه» را از صدف اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم السلام استخراج و آن را به سالکان طریق تقدیم داشته اند. باشد که در رشد و تعالی برنامه های صدا و سیما مفید افتد و جویندگان راه حقیقت را به کار آید.

انّه ولیّ التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ص: ۱۳

پیش گفتار

وَ اِذا سَئَلَکَ عِبادی عَنّی فَاِنّی قَریبٌ اُجیبُ دَعْوَهَ الدّاعِ. (بقره: ۱۸۶)

و هرگاه که بندگان من از تو درباره من می پرسند، پس «بدانند» که من به آنان نزدیک هستم، و دعای آنکه مرا می خواند مستجاب می کنم.

هر کجا بوی خدا می آید

خَلق بین، بی سر و پا می آید

زانکِ جان ها همه تشنه ست به وی

تشنه را بانگ سَقا می آید

شیر خوار کَرَمند و نگران

تا که مادر ز کجا می آید

در فِراقند و همه منتظرند

کز کجا وصل و لقا می آید

از مسلمان و جهود و ترسا

هر سحر بانگ و دعا می آید

ص: ۱۴

مولانا

در این صحرای سوزانِ غفلت ها و لغزش ها، در میانِ این همه نگرانی ها و دغدغه ها، و در این سوزِ عطش ناک برخاسته از حرمان آب حیات، نیایش و نجوا با موجودی لطیف و دل آرام و دلربا، چه آرام بخش و روح افزا خواهد بود.

می توان با نیایشی کوتاه، به وادیِ ایمن حضور او نقبی زد و دریچه ای از نسیم نوازشگر او را به سوی خود گشود و مرهمی شفابخش برای دردها و نگرانی های خود فراهم ساخت و آب راهی به سوی قلب خود باز نمود، تا مجرای آب حیاتی باشد که از آن سرچشمه بی نهایت و همیشه جوشان، تراوش کند.

به راستی که با «مِفتاح دعا» و نیایش، چه گره ها گشوده خواهد شد:

به صفای دلِ رِندانِ صبوحی زدگان

چه گره ها که به مفتاح دعا بگشایند

حافظ

«حضرت دوست» در ما چه دیده است که همواره ما را به خود فرا می خواند؟! ، ما که باشیم، «که بر آن خاطر عاطِر گذریم»:

من که باشم که بر آن خاطر عاطِر گذرم

لطف ها می کنی ای خاک درت تاج سرم

حافظ

معبود، ما را مشتاقانه به خود فرا می خواند و مشاهده «صدها خطا از ما نیز» «گرهی بر ابروی او» ایجاد نمی کند. چه شرمساریم از «سلامِ گرم» او و در برابر آن همه لغزش ها از ما:

در دو جهان لطیف و خوش همچو امیر ما کجا؟

ابروِی او گره نشد، گرچه که دید صد خطا

من ز سلامِ گرمِ او آب شدم ز شرم او

وز سخنانِ نرم او آب شوند سنگ ها

چشم گشا، و رو نگر، جُرم بیار و خو نگر

خویِ چو آب جو نگر، جمله طراوت و صفا

مولانا

به راستی که اگر او با آن همه شکوه و عظمت و بزرگی، ما را به خود فرا نمی خواند، چه کسی جرئت داشت که نامش را ببرد:

اُذْکُرُونی اگر نفرمودی

زهره نام او که را بودی

عطار

و نیز به تعبیر مولانا:

گر نه حدیثِ او بُدی، جانِ تو آه، کی زدی

آه بزن که آه تو، راه کند سوی خدا

و چه بیچاره است بنده ای که چنین معشوقی «شراب طهور» و خوانِ آسمانی خود را «رایگان» در اختیار او قرار می دهد، ولی او روزگار خود را به غفلت سپری می کند:

آمد شرابی رایگان، زان رحمت ای همسایگان

وان ساقیان چون دایگان، شیرین و مُشفِق بر وَلَد

مولانا

و حال آنکه آدمی در برابر چنین معشوق و نازنینی، باید به هر قیمتی، به بارگاه امن و بی نهایت زیبایِ او بار یابد، تا آنجا که اگر «در راهم ببندد» از «رهِ بام به تماشای او برود»:

اگرم در نگشایی ز ره بام درآیم

که زهی جانِ لطیفی که تماشای تو دارد

مولانا

به هر حال، درِ گفت وگو همواره باز است و خوشا به حال آنان که حلاوتِ این گفت وگو و نیایش را چشیدند:

با لب او چه خوش بُوَد گفت و شنید و ماجرا

خاصه که در گشاید و گوید خواجه اندرا

مولانا

ولی، هر کس می توانـد در هر جـا و مکان و به هر زبان، با خـدای خویش به نجوا و گفت وگو بنشـیند. در این میان ادعیه ای که از اهل بیت علیهم السـلام در اختیار ما قرار گرفته است، یکی از زیباترین شکل راز و نیاز است که عمیق ترین مضامین آن، از نظر ظاهر و الفاظ، جذّاب و زیباست. یکی از بزرگان در این باره چنین می گوید:

متونِ دعـای اسـلامی، از زیبـاترین متون ادبی و هنری، و نمونه بهترین کارگیری از فصاحت و بلاغت در بیان است و این نشان می دهـد که اسـلام، به زیبایی و به ارزش هنر، اهمیت می دهد. همچنین، این متون دعای اسـلامی، دارای یک نوع موسـیقی و آهنگ نیز می باشـد که تأثیر این آهنگ و تأثیر زیبایی هایِ کلام، در روحِ انسان چنان است که کمک می کنـد به روح برای در پناهِ عشق آمدن و در مقابل خداوند، حضور یافتن و تاثیر پذیرفتن بیشتر در برابر دعا.(۱)

بایـد گفت ادعیه اسـلامیِ مـا از محتوایی والا و مضـمونی عمیق نیز بهره می برنـد. امام خمینی رحمه الله در این زمینه چنین می گوید:

۱- علی شریعتی، نیایش، صص ۳۳ و ۳۴.

ادعیه ائمه هُـدی همان مسائلی را که کتاب خدا دارد، دعاهای آنها هم دارد با یک زبان دیگر. قرآن یک زبان دارد، یک نحو صحبت می کنـد و همه مطـالب را دارد، منتهـا بسـیاریش در رمز است که مـا نمی توانیم بفهمیم و ادعیه ائمه علیهم السـلام که وضع دیگری دارد... . آن چیزی که در قرآن به طور اسرار هست، در ادعیه ائمه ما به طور اسرار هست.(۱)

«مناجـاتِ شـعبانیه» از ادعیه ای است که دارای جایگـاه و منزلتی بسـیار والاـ و ممتـاز است، به طوری که برای درک بعضـی از مضامین آن، راهی نیست مگر آنکه آدمی، خود به آن عوالِم راه پیدا کند، و آن حقایق را از جان و شهود، حس نماید.

درباره اهمیت این مناجات، به سخنی از امام خمینی رحمه الله بسنده می کنیم که فرموده اند:

این مناجاتِ حضـرت امیر علیه السـلام و فرزندانِ آن حضـرت است و همه ائمه طاهرین علیهم السلام، با آن خدا را می خوانده انـد و کمتر دعا و مناجاتی دیـده شـده است که درباره آن تعبیر شـده باشد که: همه ائمه علیهم السـلام آنرا می خوانده اند و با آن خدا را مناجات می کرده اند.(۲)

همچنین عارف سترگ، آیت الله میرزا جواد ملکی تبریزی در مقام والای مناجات شعبانیّه چنین می گوید:

این مناجـات، مناجـات معروفی است و اهلش به خـاطر آن، با ماه شـعبان مأنوس شـده و به همین جهت منتظر و مشـتاق این ماه هستند. این مناجات شامل مطالب اساسی در مورد چگونگی معامله بندگان با خدای بزرگ بوده و آداب خواستن، دعا و طلب آمرزش از او را آنگونه که شایسـته است، بیان می کند و اسـتدلال های جالب توجهی جهت امیدوار شدن به درگاه خدا که با مناجات با او مناسب است در بر دارد و به روشنی،

۱- صحیفه نور، ج ۲۰، صص ۸۲ و ۱۵۲.
۲- همان، ج ۱۷، ص ۲۶۵.

ملاقات، نزدیکی و دیدن خدا را معنی می کند... .

به هر حال، این مناجات بزرگی است و یکی از ارمغان های آل محمد صلی الله علیه و آله می باشد که بزرگی آن را کسی که قلب سالم و گوش شنوایی داشته باشد، درک می کند و اهل غفلت از درک فواید و نورهای آن بی بهره اند.(۱)

ما شبی دست بر آریم و دعایی بکنیم

غم هجران تو را چاره ز جایی بکنیم

دلِ بیمار، شد از دست، رفیقان مددی

تا طبیبش به سر آریم و دوایی بکنیم

خشک شد بیخِ طَرَب راه خرابات کجاست

تا در آن آب و هوا نشو و نمایی بکنیم

حافظ

۱- میرزا جواد ملکی تبریزی، مراقبات، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

قسمت اول ــ شرح مناجات شعبانیه

اشاره

اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اسْـمَعْ دُعائی اِذا دَعَوْتُکَ، وَ اسْـمَعْ نِدائی اِذا نادَیْتُکَ. وَ اَقْبِلْ عَلَیَّ اِذا ناجَیْتُکَ، فَقَدْ هَرَبْتُ اِلَیْکَ وَ وَقَفْتُ بَیْنَ یَدَیْکَ مُسْتَکینا لَکَ، مُتَضَرِّعا اِلَیْکَ، راجِیا لِما لَدَیْکَ ثَوابی.

پروردگارا! بر محمد و آل محمد درود فرست، و دعایم را بشنو و وقتی صدایت کردم، صدایم را بشنو، و آن گاه که با تو نجوا نمودم، به من رو کن. پس همانـا که من، از دیگران به سوی تو گریختم، و در پیشگاه تو قرار گرفتم در حـالی که درمانـده تو هستم و به سوی تو در حال تضرّع و زاری هستم، و به آنچه نزد تو از ثواب می باشد، امیدوار می باشم.

نکاتی از این فراز

۱. ذکر صلوات بر محمد و آل محمد پیش از دعا؛

۲درخواست از خداوند برای شنیدن و توجه به دعا؛

۳. گریز از غیر خدا و پناه به خدا؛

۴. تضرّع، زاری و اظهار نیاز به پیشگاه پروردگار؛

۵. امید به لطف الهی.

دلیل شروع دعا با صلوات

اشاره

از شروعِ دعا با ذکر صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله، می توان سه پیام برای دعا کننده درک کرد:

الف) تـذکر به اینکه هیچ گاه ولی نعمتانِ جهان هستی را از یاد نبریم؛ چرا که تمام خیر در عالَم هستی به یُمن وجودِ آنها بوده است؛ چنانچه در زیارتِ جامعه کبیره می خوانیم:

«اِنْ ذُکِرَ الْخَیْرُ کُنْتُمْ اَوَّلَهُ وَ اَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوِیهُ وَ مُنْتَهاهُ؛ هرجا که نامی از خیر و نیکویی باشد، شـما اولِ خیر و ریشـه آن و فرعِ آن و معدن آن و مبدأ و منتهای آن می باشید».

مناجات شعبانیه نیز یکی از خیراتِ بزرگ جهان هستی است که به برکتِ این خاندان پاک به دست ما رسیده است.

ب) آن نورهـای مقـدس را بین خود و خـدای خود و برای اجابت دعاهایمان واسـطه و شـفیع قرار دهیم. توضـیح آنکه یکی از تبرکـات وجودیِ اهـل بیت علیهم السـلام، واسـطه شـدن و وسـیله بودن آنهـا برای وصول و ره یـابیِ آدمیـان به بارگاه کبرایی حضرت حقّ تعالی است.

چنانچه در قرآن آمده است: «وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسیلَهَ؛ و به او [با وسیله و توسل به سوی خداوند] تقرب جویید». (مائده: ۳۵)

در این راسـتا اسـتمداد از مقـامی بزرگ ــ مخصوصا بزرگی چون معصوم علیه السـلام ــ برای نیلِ به آرزوها، از نظر عقل نیز، امری پذیرفته شده است.

رهی نمی برم و چاره ای نمی دانم

به جز محبت مردان مستقیم احوال

مرا به صحبتِ نیکان، امید بسیار است

که مایه داران رحمت کنند بر بَطّال

بُوَد که صدرنشینانِ بارگاه قبول

نظر کنند به بیچارگان صف نعال

ص: ۲۱

سعدی

ج) ذکر نـام محمـد صـلی الله علیـه و آلـه و خانـدان او در اولِ دعـا به معنـایِ ابراز احساسـات در برابر بزرگ ترین و زیبـاترین شاهکارهای جهان هستی می باشد که با کِلْکِ(۱) قدرتِ خداوندی بر صفحه گیتی ترسیم شده است:

خیز تا بر کِلکِ آن نقاش، جان افشان کنیم

کاین همه نقش عَجَب در گردشِ پرگار داشت

حافظ

باری چگونه می شود که در جهان، زیبایی باشد و ما فارغ از آن باشیم؟!

در جهان شاهدیّ و ما فارغ؟!

در قدح، جرعه ای و ما هشیار؟!

سنایی

د) صلوات بر اهل بیت علیهم السلام قبل از هر چیز، برای گوینـده آن فایـده دارد؛ همان گونه که در زیارتِ جامعه کبیره می خوانیم: «وَ جَعَلَ صَـلَواتِنا عَلَیْکُمْ وَ ما خَصَّنا بِهِ مِنْ وِلایَتِکُمْ طیبا لِخَلْقِنا وَ طَهارَهً لِاَنْفُسِـنا وَ تَزْکِیَهً لَنا؛ و خداوند، قرار داد، صلواتِ بر شما و ولایت شما را، سببی برای پاکیزه شدنِ خلقتِ ما و طهارت جان هایِ ما و تزکیه ما».

ه) در نهایت اینکه صلوات بر محمد و آل او، استجابتِ دعا را به همراه دارد. چنانچه از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود:

مَـنْ کـانَتْ لَـهُ اِلَی اللّهِ عَزَّ و جَـلَّ حـاجَهٌ فَلْیَبْـدَأْ بِالصَّلاهِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ثُمَّ یَسْـأَلُ حـاجَتَهُ، ثُمَّ یَخْتِمُ بِالصَّلاهِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. فَاِنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اَکْرَمُ مِنْ اَنْ یَقْبَلَ الطَّرَفَیْنِ وَ یَدَعَ الْوَسَطَ اِذا کانَتِ الصَّلاهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ لا

۱- قلم.

تُحْجَبُ عَنْهُ.

هر که به درگاه خدای عزّ و جلّ حاجتی دارد باید به صلوات بر محمد و آلش شروع کند، و سپس حاجتِ خود را بخواهد، و دعا را نیز به صلوات بر محمد و آل محمد ختم نماید، زیرا که خدای عزّ و جلّ کریم تر از آن است که دو طرفِ دعا را بپذیرد ولی وسطِ دعا را وا گذارد و به اجابت نرساند، زیرا صلوات بر محمد و آل محمد، محجوب نیست و از طرفِ خداوند، پذیرفته می شود.(۱)

ازاین رو، در تمامی این پیام های پنج گانه ای که برای حکمت صلوات پیش از دعا ذکر شد، یک حقیقت مشترک نهفته است و آن استمداد از، اهل بیت علیهم السلامبرای وصول به حاجت ها و آرزوها است.

مدد از خاطر رندان طلب ای دل وَرنَه

کار، صَعْب است مبادا که خطایی بکنیم

سایه طایرِ کم حوصله کاری نکند

طلب از سایه میمونِ هُمایی بکنیم

حافظ

وَ اسْمَعْ دُعائی اِذا دَعَوْتُکَ و اسْمَعْ نِدائی اِذا نادَیْتُکَ وَ اَقْبِلْ عَلَیَّ اِذا ناجَیْتُکَ.

با آنکه خداوند، شنواست و شنونده همه نجواها و صداها می باشد، چرا امام علیه السلاماز خداوند، مسئلت نمود که «دعای مرا و ندایِ مرا بشنو!»

برای این سؤال، دست کم، دو توجیه و دو جواب می توان بیان کرد:

الف) این عبارت بیانگر شدت میلِ بنده نسبت به این است که معبودش، دعایش را بشنود و به او توجه کند، یعنی با آنکه می داند، معبودش، شنواست اما اضطرار و

۱- اصول کافی، ج ۴، ص ۲۵۲.

بیچارگی، او را وا می دارد که تقاضا کند، «مناجات مرا بشنو» یعنی در واقع بنده می خواهد، نسبت به اینکه خداوند دعایش را می شنود و اجابت می کند اطمینان یابد.

ب) اینکه خداوند، دو گونه می شنود: یکی آنکه چون «سمیع» است و تمامی صداها را و صوت ها و نجواها را می شنود. دیگر آنکه خداوند می شنود تا عنایت کند، تا مستجاب کند و به فریاد برسد، که به این گونه استماع، استماعِ خاص می گویند و امام علیه السلام در دعا مسئلت می کند که دعای مرا بشنو! به همراه توجه و التفات تا اینکه در نتیجه، دعایم را مستجاب سازی.

و شاهد بر این سخن، این عبارت است که می گوید: «وَ اَقْبِلْ عَلَيَّ اِذا ناجَيْتُك؛ به من رو کن و توجه فرما، آن گاه که با تو به مناجات می نشینم».

«فَقَدْ هَرَبْتُ اِلَيْك؛ همانا به سوی تو فرار کردم».

فرار از چیزی، به معنای ترس و وحشت از آن چیز است. امام علیه السلام با این عبارت، وحشت خود از غیر خداوند و در نتیجه آرام گرفتن در سایه مناجات با او را، ابراز می دارد.

توضیح آنکه، عوالمی که در آن، گناه و آلودگی و کفر، به وقوع می پیوندد، عوالمی ظلمانی و وحشتناکند که خداوند در قرآن کریم این عوالِم تاریک را به زیباترین صورت، این گونه تبیین فرموده است:

أَوْ كَظُلُماتٍ فی بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ إِذا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَراها وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّهُ لَهُ نُورًا فَما لَهُ مِنْ نُورٍ. (نور: ۴۰)

اعمالِ آنها که کفر ورزیدند، همچون ظلماتی است در یک دریای عمیق و پهناور که موج آن را پوشانده و بر فراز آن موج دیگری و بر فراز آن، ابری تاریک است. ظلمت هایی است، یکی بر فراز دیگری، آن گونه که هرگاه دست خود را خارج کند، ممکن نیست آن را ببیند! و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برایِ او نیست.

از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود

زنهار از این بیابان وین راهِ بی نهایت

در این شب سیاهم گم گشت راهِ مقصود

از گوشه ای برون آی ای کوکب هدایت

حافظ

برای انسان سالِک، یعنی انسانی که «فرار از هر چه غیر از خدا» را آغاز نموده است، فرار از گناهان و اعمال کفرآمیز، مرحله آغازینِ سیر و سلوک او می باشد. او هر چه که در این راه سیر می کند، به منازلی می رسد که گرچه در ابتدای راه، برایش دشوار و ترسناک نمی نمود، ولی اکنون که به میانه راه رسیده است وقوف در این منازل برای او وحشت آور است و باید از آنها نیز فرار کند و آن منازلِ وحشتناک، توجه به اسباب و غفلت از مسبِّب است.

توضیح آنکه، انسان سالک در این مرحله به این نتیجه می رسد و به یقین در می یابد که تا مسبِّب یعنی خداوند نخواهد، از دستِ اسباب، هرگز کاری ساخته نیست؛ تا او نخواهد، هیچ تیغی بُرّان نخواهد بود:

اگر تیغِ عالَم بجنبد ز جای

نبرّد رگی تا نخواهد خدای

نظامی

تا او اراده نکند، کوهی از آتش نیز، «خلیلش» را نمی سوزاند:

گلستان کند آتشی بر خلیل

گروهی بر آتش بَرَد ز آب نیل

سعدی

خلاصه آنکه از خداوند، «دیده ای» می خواهد که کارایی سبب را بدون مشیّت حق تعالی از «بیخ و بُن» بر دارد و تنها، اراده خداوند را مؤثر در جهان هستی بداند:

دیده ای خواهم سبب سوراخ کن

تا سبب را بر کَنَد از بیخ و بُن

مولانا

بنابراین، نوع دیگر از فرار به سمت خداوند، فرار از «اسباب» و توجه خاص به «مُسبِّبُ الاسباب» است که در نوع خود قابل توجه است. (هرچند خداوند در امور طبیعی توجه به اسباب را توصیه می کند).

شیخ ابو عبداللّه بن خفیف، آن شیخ المشایخِ دیار پارس، خاطره سفر حج خود را چنین نقل کرده است:

خواستم به حج روم. چون به بغداد رسیدم، تصمیم به دیدار یکی از بزرگان گرفتم. وارد صحرایی شدم و طناب و دلوی نیز به همراه داشتم. تشنه شدم. چاهی دیدم که آهویی از وی آب می خورد. چون به سر چاه رفتم، آب پایین رفت. گفتم: خداوندا! مرا قدر، از این آهو کمتر است؟ چون این بگفتم آوایی شنیدم که در گوشم گفت: ای مرد! این آهو دلو و طناب نداشت. اعتماد او به ما بود نه به اسباب. دلو و طناب بینداختم و حرکت کردم. آوازی شنیدم که: ابن خفیف! بازگرد و آب خور. بازگشتم. آب بر سرِ چاه آمده بود. وضو ساختم و آب خوردم و برفتم.(۱)

انبیا در قطعِ اسباب آمدند

معجزاتِ خویش بر کیوان زدند

جمله قرآن هست در قطع سبب

عِزِّ درویش و هلاک بُولهب

۱- عطّار، تذکره الاولیاء، ص ۵۷۲.

همچنین ز آغاز قرآن تا تمام

(رَفض)(۱) اسباب است و علّت و السّلام

مولانا

و بالاخره نهایی ترین مرحله فرار به سوی حضرت حق، گریز از آن است که مبادا به غیر از خدا، کس دیگری بر دل او حاکم و مسلط گردد که از این مقام که بعد از فرار نهایی برای وی حاصل می گردد در اصطلاحِ عرفا به مقام فنای در خداوند و لقاءاللّه تعبیر می شود و چون در این مقام، انسان سالک، جز خدا چیزی نمی بیند، از آن به مقام فنای در خداوند تعبیر می شود، که تنها در این صورت است که لقا و دیدار با خداوند، با چشمِ قلب، نصیبِ سالک می شود.

خلقی که خواهند آمدن از نسل آدم بعد ازین

جان های ایشان بهر تو هم در فنا پا کوفته

اندر خراباتِ فنا شاهنشهانِ محتشم

هم بی کُلَه سرور شده هم بی قبا پا کوفته

مولانا

باری آنکه از همه این وحشت ها گریخت و به پروردگارش پناه آورد، در واقع از «مقرّبین» درگاه حق تعالی شده است. برای او در این مقام، حتی توجه به اسباب و غفلت از مسبب الاسباب نیز نوعی لغزش و گناه محسوب می شود، در حالی که این حالت برای سالکِ مبتدی و یا سالکی که در میانه راه است، گناهی نیست. چنانچه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «حَسَناتُ الْاَبْرارِ سَیِّئاتُ الْمُقَرَّبینَ؛ کارهایی که برای نیکوکاران، شایسته و نیکوست، برای مقربان به منزله گناه است(۲)».

۱- از میان بردن.

۲- بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۵۶.

طاعتِ عامه، گناه خاصگان

وصلتِ عامه، حجابِ خاصْ دان

برای مثال، آن هنگام که یوسف علیه السلام در زندان به سر می برد، به دوست زندانیِ خود که قرار بود آزاد شود توصیه کرد که مرا نزد سلطان مصر یادآوری کن تا برای آزادی من اقدام کند. در اینجا چون یوسف علیه السلام از مسبب الاسباب غافل شد و به اسباب توجه کرد، این عمل، برای او که از مقرّبین بود، نوعی خطا و لغزش به شمار آمد.

به همین علت بود که خداوند در قرآن فرمود: «به سبب این غفلت (یوسف با آنکه بنا بود چند روز بعد آزاد گردد)، سال ها در زندان بماند.

وَ قالَ لِلَّذی ظَنَّ أَنَّهُ ناجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنی عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْساهُ الشَّیْطانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنینَ (یوسف: ۴۲)

به یکی از آن دو که می دانست رهایی می یابد گفت: مرا نزد صاحبت (سلطان مصر) یادآوری کن، ولی شیطان یادآوری او را نزد صاحبش از خاطر وی برد، و به دنبال آن چند سال در زندان باقی ماند.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: «عَجِبْتُ مِنْ اَخی یُوسُفَ كَیْفَ اسْتَغاثَ بِالْمَخْلُوقِ دُونَ الْخالِقِ؛ من از برادرم یوسف در شگفتم که چگونه به مخلوق، و نه به خالق، پناه برد و از او یاری طلبید».(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم:

پس از این داستان، جبرئیل نزد یوسف آمد و گفت: چه کسی تو را زیباترین مردم قرار داد؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی، مهر تو را آن گونه در دل پدر افکند؟ گفت: پروردگارِ من. گفت: چه کسی قافله را به سراغ تو فرستاد، تا از چاه نجاتت دهند؟ گفت: پروردگار من. گفت:

۱- تفسیر نورالثّقلین، ج ۲، ص ۴۲۷.

سچه کسی تو را از چاه رهایی بخشید؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی مکر و حیله زنان مصر را از تو دور ساخت؟ گفت: پروردگار من. در اینجا جبرئیل چنین گفت: پروردگارت می گوید: چه چیز سبب شد که حاجتت را نزد مخلوق بردی و نزدِ من نیاوردی؟ و به همین جهت باید چند سال در زندان بمانی.(۱)

زین سبب فرمود فخر کائنات

طاعت ابرار باشد سیّئات

از برای اهل قرب بارگاه

هست آن را طاعت و این را گناه

آنچه در بیرونِ در باشد روا

کی روا باشد به بزم پادشاه

ملااحمد نراقی

تذکر

مسبّب الْاَسباب را از یاد نبردن و تأثیرگذار ندانستن اَسباب به طور مستقل به معنای رها کردن اسباب و در انتظار مسبّب الاسباب بودن، نیست، بلکه آدمی باید برای رسیدن به مقصود، از طریق اسبابش وارد گردد؛ چنانچه در روایت است که: «اَبَی اللّهُ اَنْ یَجْرِی الْاُمُورَ اِلّا بِاَسْبابِها؛ خداوند، اِبا دارد که امور را، بدونِ اسباب به جریان اندازد».

به تعبیر سعدی:

رزق اگر چند بی گمان برسد

شرط عقلست جُستن از درها

۱- همان، صص ۴۲۷ و ۴۲۸.

ور چه (کس) بی اجل نخواهد مرد

تو مرو در دهانِ اژدرها

بنـابراین، مقصود آن است که آدمی در همـان حال که برای نیل به مطلوب خود، از اسـباب، مـدد می جویـد معتقـد باشـد این اسباب در صورتی می توانند مؤثر باشند که خداوند اراده فرماید و مشیّت او بر آن تعلق گرفته باشد.

بنابراین، کسـی که مضمون «فَقَدْ هَرَبْتُ اِلَیْکَ» را در زندگی خویش، اجرا کند و به راستی از غیر خداوند بگریزد، می تواند به عوالِمی وارد شود که پیـامبری چون موسـای کلیم علیه السـلام در آن عوالِم گام برمی داشـته است و به مواهبی دست یابـد که کلیم اللّه علیه السلام به آن دست یافته است. همان گونه که قرآن از زبان موسی علیه السلام فرموده است:

فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لی رَبّی حُکْمًا وَ جَعَلَنی مِنَ الْمُرْسَلینَ. (شعراء: ۲۱)

چون از شما (و اعمالتان) بیمناک شدم فرار نمودم، پس پروردگارم مقام خلافت و رسالت را به من، موهبت و ارزانی داشت.

بنابراین، فرار از غیر خداوند می تواند، خلافت و رسالت را نتیجه دهد.

«وَ وَقَفْتُ بَیْنَ یَـدَیْکَ مُسْـتَکینا لَکَ، مُتَضَـرِّعا اِلَیْک.» این عبارت در صدد بیان مسکنت و بیچارگی و تضـرع در پیشـگاه معبود است:

هر که را خواهی ز غم خسته کنی

راه زاری بر دلش بسته کنی

وانکه خواهی از بلایش وا خری

جان او را در تضرّع آوری

مولانا

گریه و تضرّع، یکی از رموزِ تسخیر قلب معشوق است و به زودی توجه او را به خود جلب می کند. و همان گونه که در دعای کمیل آمده است، گریه اسلحه مؤمن

ص: ۳۰

است: «وَ سِلاحُهُ الْبُکاءُ».

گریه و تضرع در ابتدای دُعا ـ بلکه در هر حالی ـ درهای رحمت و استجابت الهی را می گشاید و اصولاً علامتی نیکو بر فریاد رسی حق تعالی نسبت به بنده اش می باشد:

چون خدا خواهد که مان یاری کند

میلِ ما را جانب زاری کند

ای خُنُک چشمی که آن گریان اوست

وی همایون دل که آن بریان اوست

آخرِ هر گریه آخر خنده ای است

مردِ آخر بین مبارک بنده ای است

هر کجا آبِ روان، سبزه بُوَد

هر کجا اشک روان رحمت شود

مولانا

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «اَلْبُکاءُ مِنْ خَشْیَهِ اللّهِ مِفْتاحُ الرَّحْمَهِ وَ عَلامَهُ الْقَبُولِ وَ بابُ الْاِجابَهِ؛ گریه از خوفِ خدای تعالی کلید رحمت و نشانه پذیرش و درب مستجاب شدن دعا است.»(1)

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود:

خدای تعالی به موسی علیه السلام وحی کرد که محبوب ترین اعمالی که بندگان من، به واسطه آنها به من تقرب می جویند سه چیز است. موسی علیه السلام عرض

۱- میرزا جواد ملکی تبریزی، لقاء اللّه، ص ۱۴۸.

کرد: پروردگارا، آن سه خصلت کدامند؟ فرمود: زهدِ در دنیا و پرهیز از گناهان و گریه از خوفِ من. موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! آنکه چنین کند چه پاداشی دارد؟ خدای عزّ و جلّ به او وحی کرد:

ای موسی! امّا پاداش زهد ورزان در دنیا، بهشت است و اما کسانی که از خوف من بسیار می گیرند پس در بالاترین مقام بهشتی هستند و هیچ کس نمی تواند با آنان در آن مقام، شریک باشد، و اما آنان که از گناهان پرهیز دارند، پس من اَعمال مردمان را بررسی می کنم، اما اعمال آنها را بررسی نخواهم نمود. (و آنها را خواهم بخشید).(۱)

کسی را که خدا بخشید گریه

بیاموزید راه دلگشایی

به جز این، گریه را نفعی دگر هست

ولی سیرم ز شعر و خودنمایی

مولانا

نکته دیگر درباره اظهار نیاز و زاری در پیشگاه معشوق، اینکه مقام عاشق و معشوق، هر کدام اقتضایی دارد، و شأن هر یک باید متناسب با منزلت آنها باشد. از جمله آنکه چون معشوق در مقام «ناز» می باشد، عاشق باید همواره در مقام «نیاز» باشد. باید چیزی به درگاه معشوق عرضه کرد که فاقدِ آن باشد و آن را بپذیرد و آن، چیزی جز «نیاز» نمی باشد.

میانِ عاشق و معشوق فرق بسیار است

چو یار ناز نماید شما نیاز کنید

حافظ

وگرنه، ناز کردن پیش معشوق، به تعبیر شمس تبریزی در کتاب مقالات، زیره به

۱– همان، ص ۱۵۴.

کرمان بردن است. وی در این باره می گوید:

زیره به کرمان بری، چه قیمت و چه نرخ و چه آبروی آرد؟ چون چنین بارگاهی است، اکنون او بی نیاز است تو نیاز ببر، که بی نیاز، نیاز دوست دارد. به واسطه آن نیاز، از میان این حوادث ناگاه بجهی و از خداوند چیزی به تو بپیوند که آن عشق است.(۱)و(۲)

پیشِ بالای تو میرم چه به صلح و چه به جنگ

که به هر حال برازنده ناز آمده ای

حافظ

«راجِیا لِما لَدَیْکَ ثَوابی»

امید به خدا

ذکرِ این فراز از دعا، در واقع، از شِگردهای بنده برایِ جلب توجه معبود به خویش است. یعنی می خواهد عرض کند: من که با هزار امید به تو روی آوردم و به تو دل خوش نمودم، چگونه می پسندی، ناامید از در خانه ات بر گردم.

بنابراین، «امید به خداوند» خود، از کلیدهای گشودن در رحمت و اجابت حضرتش به شمار می رود. چنانچه در دعای ابوحمزه ثِمالی چنین آمده است: «وَ اَعْلَمُ اَنَّکَ لِلرّاجی بِمَوْضِعِ اِجابَهٍ؛ و من می دانم که دعایِ آنان را که به تو امید دارند مستجاب می فرمایی».

همچنین سالار شهیدان حضرت حسین بن علی علیه السلام در دعای شریف عرفه در مقام امیدواری به محبوب خویش، این گونه مناجات می کند: «کَیْفَ تُخَیِّبُ آمالی وَ هِیَ

۱- مقالات شمس تبریزی، ص ۶۹.
۲- و نیز آمده است که: «حق تعالی به موسای کلیم علیه السلام وحی فرمود: یا موسی! آیا هرگز تحفه ای به درگاه ما آورده ای که در بارگاه ما نباشد. عرض کرد: الهی آن چیست که لایق بارگاه تو است؟ فرمود: تضرّع است که در بارگاه جلال ما نیست» عبدالحسین طهرانی، اسرار الصّلوه، ص ۱۸۹.

قَدْ وَفَدَتْ اِلَیْکَ؛ چگونه ناامیدم می فرمایی در حالی که به تو امیدوار شدم».

باری، ناامیدی از دری که همواره به روی بندگان گشوده است، چه معنایی دارد؟!

بی خودی می گفت در پیش خدای

کای خدا آخر دری بر من گشای

«رابعه(۱)» آنجا مگر بنشسته بود

گفت ای غافل کی این در بسته بود؟

عطار

نومید مشو جانا کاومید پدید آمد

امید همه جان ها از غیب رسید آمد

نومید مشو، گرچه مریم بشد از دستت

کان نور که عیسی را بر چرخ کشید آمد

نومید مشو ای جان در ظلمتِ این زندان

کان شاه که یوسف را از حبس خرید آمد

ای شب به سحر برده در یا رب و یا رب تو

آن یا رب و یا رب را رحمت بشنید آمد

۱- از زنان عارفه و بلند مرتبه قرن دوم هجری.

قسمت دوم

اشاره

وَ تَعْلَمُ ما فی نَفْسی وَ تَخْبُرُ حاجَتی وَ تَعْرِفُ ضَمیری وَ لا یَخْفی عَلَیْکَ اَمْرُ مُنْقَلَبی وَ مَثْوایَ وَ ما اُریدُ اَنْ اُبْدِئَی بِهِ مِنْ مَنْطِقی وَ اَتَفَوَّهُ بِهِ مِنْ طَلِبَتی وَ اَرْجُوهُ لِعاقِبَتی. وَ قَدْ جَرَتْ مَقاء دیرُکَ عَلَیَّ یا سَیِّدی فیما یَکُونُ مِنّی اِلی آخِرِ عُمْری مِنْ سَریرَتی وَ عَلانِیَتی، وَ بِیَدِکَ لا بِیَدِ غَیْرِکَ زِیادَتی وَ نَقْصی وَ نَفْعی وَ ضری.

و تو می دانی آنچه را که در دلِ من است و از نیازم آگاهی و ضمیرم را می شناسی و هیچ امری از امور دنیا و آخرتم بر تو پوشیده نیست؛ و نیز می دانی آنچه را که می خواهم بر زبان آورم، و به آن دهان بگشایم، و آگاهی به آنچه که برایِ عاقبتم امیدوارم. و به درستی که آنچه در ظاهر و باطنِ من تا آخر عمر از من سر خواهد زد، از تقدیرِ تو گذشته است و کمی و زیادی و سود و زیانِ من به دستِ تو است، و در دستِ هیچ کس جز تو نیست.

نکاتی از این فراز

۱. آگاهی خداوند به تمام اسرار بندگان؛

۲. تقدیر الهی بودن تمامی امور در زندگیِ بنده؛

۳. در اختیار داشتن سود و زیان در زندگی تمامی مردم.

توضیح این نکات

اشاره

«وَ تَعْلَمُ ما فی نَفْسی وَ تَخْبُرُ حاجَتی...»

علم الهی به اسرار بندگان

علم الهی به اسرار بندگان

ص: ۳۵

خداوند به آنچه در قلب ها می گذرد آگاه است و بالاتر از آن، اینکه بر هر چیزی در جهان هستی، علمی کامل دارد. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

وَ ما یَعْزُبُ عَنْ رَبِّکَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّهٍ فِی اْلأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ. (یونس: ۶۱)

و پنهان نمی ماند از پروردگارت، حتّی به اندازه ذرّه ای در زمین و آسمان.

بَرو علمِ یک ذرّه پوشیده نیست

که پیدا و پنهان به نزدش یکی است

بر احوال نابوده، علمش بصیر

به اسرار ناگفته لطفش خبیر

سعدی

همچنین می فرماید: «یَعْلَمُ خائِنَهَ اْلأَعْیُنِ وَ ما تُخْفِی الصُّدُورُ؛ او به خیانت چشم ها و به آنچه در سینه ها پنهان است عالم است» (غافر: ۱۹)

هم قصه نانموده دانی

هم نامه نانوشته خوانی

نظامی

ذکر این عبارات از دعا در اول نیایش و حق تعالی را آگاه دانستن به نیازهای درونی خویش، هم به معنای ستایش از محبوب است که خود یکی از آداب دعاست و هم گلگشتی است سریع در یکی از زیباترین منازل عالیه عرفانی.

توضیح آنکه، اولیای الهی در عین حال که اهلِ دعا و خواستن می باشند، گاهی نیز در اوجِ احوال روحانی خویش و در ورود به یکی از مراحل والای سیر و سلوک خویش، دست از دعا نمودن بر می دارند؛ به این زبان حال که «عِلْمُهُ بِحالی حَسْبی مِنْ سُئوالی؛ علم او به حالِ من، مرا کافی است که از او در خواستی نمایم». چنانچه در داستانی از ابراهیم خلیل الرّحمن علیه السلام نقل شده است:

آن گـاه که او را به سوی آتش پرتـاب نمودنـد، جبرئیـل به ملاقـات او آمـد و به او گفت: آیا حاجتی داری تا برآورده سازم؟ ابراهیم علیه السـلام گفت: امـا به تو حـاجتی نـدارم. در این هنگـام، جبرئیـل به او پیشـنهاد کرد و گفت: پس نیازت را از خـدا بخواه. ابراهیم علیه السـلام در جواب گفت: «عِلْمُهُ بِحـالی حَسْبی مِنْ سُؤالی؛ همین انـدازه که او از حـالِ من آگـاه است، کافی است.(۱)

خدا داند که حافظ را غرض چیست

وَ عِلْمُ اللّهِ حَسْبی مِنْ سُؤالی

حافظ

ارباب حاجتیم و زبانِ سؤال نیست

در حضرت کریم تمنّا چه حاجت است

حافظ

غرض آنکه حضـرت در این فراز از دعـا، خواسـتند از این حقیقت عالی و زیبا، حظّی برده و از این خرمن خوشه ای برداشـته و در این عالم روحی نیز گامی بردارند و آن اینکه «عِلْمُه بِحالِي حَسْبی من سُؤالی».

«وَ قَدْ جَرَتْ مَقادیرُکَ عَلَیَّ یا سَیِّدی فیما یَکُونُ مِنّی اِلی آخِرِ عُمْری مِنْ سَریرَتی وَ عَلانِیَتی»

تقدیرِ الهی

اشاره

گرچه بحث از «قضا و قَدَر»، از پیچیده ترین مباحثِ علمِ کلام است، ولی به مناسـبت این فراز از دعا، که از تقدیر سـخن گفته شده است، بهتر دیدیم که به طور مختصر و به دور از پیچیدگی، اشاره ای به آن گردد.

ص: ۳۷

۱- تفسیر نورالثّقلین، ج ۳، ص ۴۳۵.

شایـد نخستین سؤالی که با شـنیدن نام «قضا و قَدَر» به ذهن آدمی خطور می کنـد این است که: اگر بنا باشـد، هر آنچه که در زنـدگی آدمی پیش می آیـد و اتفاق می افتد، بر طبق قضا و قدر الهی باشد، پس چه فایده ای برای دعا می توان تصور کرد و اساسا تلاش در زندگی بشر چه سودی می تواند داشته باشد؟

در پاسخ به این سؤال مهم، آن هم به اجمال باید گفت:

اولاً ـ قضا و قدر همانند درختی با شاخه های انبوه است.

از جمله شـاخه های آن این است که: دعا نمودن و به دنبال آن، اسـتجابت دعا، خود از مصادیق قضای الهی است؛ یعنی قضا و تقدیر الهی بر آن تعلق گرفته است که در زندگی آدمی، دعایی باشد و اجابتی.

همچنین خداوند این گونه اراده فرمود و این گونه قضا و قدر خویش را جاری ساخت که هر که در زندگی، اهل تلاش باشد، به آرزوهایش خواهد رسید و مقدر فرمود که هرکه تقوا پیشه کند، رستگار خواهد شد.

ثانیـا ـ در مورد دعـا، مطلب بالاتر از این حرف هاست؛ یعنی تأثیر دعا تا آنجاست که می توانـد قضایِ الهی را نیز تغییر دهـد؛ همان گونه که از امام باقر علیه السـلام چنین نقل شـده است که: «اَلـدُّعاءُ یَرُدُّ الْقَضاءَ وَ قَـدْ اُبْرِمَ اِبْراما؛ دعا، قضای الهی را تغییر می دهـد، اگرچه آن قضا، کاملاً محکم شـده باشـد»؛(۱) یعنی در واقع، بنـده توسـط قضـای الهی ـ که دعا باشـد ـ می تواند قضای دیگری را رفع کنـد و این یکی از شـگفتی های این شاهکار خلقت، یعنی انسان است که تا این حـد می تواند در جهان هستی ـ به اذن الهی ـ تأثیرگذار باشد.

در اینجا مناسب است سـخنی شـیوا و دقیق از استاد شهید مرتضی مطهری در تبیین سخنی که ذکر شد، بیان گردد. ایشان چنین می گوید:

ص: ۳۸

۱- میزان الحکمه، ج ۴، ص ۱۶۴۸.

زمانی که با اراده یک پیغمبر یا ولی خـدا، کاری خارق العاده انجام می گیرد، شـرایط عوض می شود. یعنی یک روح نیرومند و پاک و متصل به قدرت لایزال الهی، شـرایط را تغییر می دهد، و به عبارت دیگر، عامل و عنصـر خاصی وارد میدان می شود. در مورد تأثیر دعا و صدقه در دفع بلاها و غیره نیز جریان از همین قرار است. در حدیث آمده است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شـد بـا وجود اینکه هر حـادثه ای که در جهان رخ می دهـد به تقـدیر الهی و قضای حتمی او است، دعا و دوا چه اثری می تواند داشته باشد؟ در پاسخ فرمودند: دعا نیز از قضا و قدر است.(۱)

ایشان همچنین می گوید:

آیـا ممکن است عـالَم انسـانی، در نظـامِ عُلوی (یعنی عوالِم بالاـ) و علمی اثر بگـذارد و سـببِ تغییراتی بشود؟ آیـا علم ــ خـدا تغییرپـذیر است؟! آیا حکم خـدا قابلِ نقض است؟! آیا دانی می توانـد در عالی اثر بگذارد؟! جوابِ همه اینها مثبت است. بلی، علمِ خـدا تغییرپـذیر است، یعنی خـدا علم قابل تغییر هم دارد. حکم خدا قابل نقض است، یعنی خدا حکم قابل نقض هم دارد. بلیِ دانی می تواند در عالی اثر بگذارد، نظامِ سُفلی ــ و پایین تر ــ ، و مخصوصا اراده و خواست و عمل انسان، بلکه اختصاصا اراده و خواست و عملِ انسان، می توانـد عالَم عُلوی ــ و بالاتر ــ را تکان دهد و سـببِ تغییراتی در آن بشود، و این عالی ترین شکل تسلط انسان بر سرنوشت است. اعتراف می کنم شگفت آور است اما حقیقت است.(۲)

سخن آخر دربـاره مبحث قضـا و قـدر، موضوع «بَـداء» است که در واقع، ارمغـانی بزرگ از ناحیه اهل بیت علیهم السـلام برای انسان هاست.

بَداء به زبان ساده یعنی «اصل تغییرپذیری تقدیرات الهی و اینکه هیچ یک از امور

۱- مرتضی مطهری، عدل الهی، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۲- مرتضی مطهری، انسان و سرنوشت، ص ۶۴ و ۶۵.

عالم جز به تقدیر خداوند تحقق نمی یابد، و البته این تقدیر، حتمی نیست.»

ناگفته نماند که «بَداء» از آن دسته از اسرارِ الهی است که احدی را جز خدا، بدان راه نیست. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «همانا خداوند را دو علم است: ۱. علمِ نهفته و در خزانه که جز او کسی نداند و بَداء از این علم است.

۲. علمی که خداوند به ملایکه و رسولان و پیغمبرانش تعلیم داده که ما آن را می دانیم.(۱)

و در قرآن نیز که فرمود: «یَمْحُوا اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ؛ خداوند هرچه را که بخواهد محو می کند (گرچه ثبت شده بود) و هرچه را بخواهد ثبت می کند ـ گرچه قبلاً ثبت نشده بود ـ و اصل و کتاب مادر، منحصرا نزد اوست». (رعد: ۳۹) اشاره به همین مسئله بَداء دارد.(۲)

حاصلِ سخن آنکه، با وجود «بَداء» موضوع ناامیدی و افسردگی از میان می رود و منتفی می شود و همواره آنچه درجلوه است، ستاره امید است؛ چون همواره، احتمال تغییر شرایط موجود می رود.

چنانچه حضرت سیّدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه این گونه زیبا و دل نشین به این موضوع اشاره فرموده که:

اِلهی اِنَّ اخْتِلافَ تَدْبیرِکَ وَ سُرْعَةَ طَواءِ مَقادیرِکَ مَنَعا عِبادَکَ الْعارِفینَ بِکَ عَنِ السُّکُونِ اِلی عَطاءٍ وَ الْیَأْسِ مِنْکَ فی بَلاءٍ.

خدای من! به درستی که اختلاف و دگرگونی تدبیرات و سرعت تحول

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۳.
۲- ملاصدرا نیز در اسفار، ج ۶، ص ۳۹۶ چنین می گوید: «هرچه خداوند در الواح سماوی و صحیفه های قَدَری، یعنی همان قلوب ملائکه تاثیرگذار و نفوسِ تدبیر کننده عوالم بالا «نقش زده است، همه، کتاب محو و اثبات است و قابل تغییر است».

تقدیرات تو، بندگان عارف تو را از توقف در عطا و یأس و ناامیدی در بلا باز می دارد.

وَ بِیَدِکَ لا بِیَدِ غَیْرِکَ زِیادَتی و نَقْصی وَ نَفْعی وَ ضَرّی.

در اختیار داشتن سود و زیان مردم از سوی خداوند

خداوند نه تنها «زیادت» و «نفعی» را که نصیب آدمی می گردد از سوی خود می داند، بلکه «نقصان» و «ضرر» و «مصایبی» نیز که به انسان وارد می شود به خود، منتسب می داند؛ همان گونه که در قرآن، بدان اشاره فرموده است که:

وَ ما أَصابَ مِنْ مُصیبَةٍ فِی ٱلْأَرْضِ وَ لا فی أَنْفُسِکُمْ الاّ فی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسیرٌ. (حدید: ۲۲)

هیچ مصیبتی در زمین و در شما اصابت نمی کند، مگر آنکه قبل از ایجادش در کتابی ثبت است، به درستی که این کار بر خداوند، آسان است.

و نیز در آیه دیگر می فرماید: «ما أَصابَ مِنْ مُصیبَةٍ إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ؛ هیچ مصیبتی رُخ نمی دهد مگر به اذن خدا». (تغابن: ۱۱)

و بالاخره در آیه دیگر می فرماید: «قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفْسی ضَرًّا وَ لا نَفْعًا؛ بگو! من مالِکِ نفع و ضرر خویش نیستم». (یونس: ۴۹)

همه از صُنع اوست کَوْن و فساد

خلق را جمله مَبْدَأ است و معاد

همه از او و بازگشت بدو

خیر و شرّ جمله سرگذشت بدو

اختیار آفرینِ نیک و بد اوست

باعث نفس و مُبدع خِرد اوست

سنایی

ص: ۴۱

به گفته خواجه شیراز:

گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم

نسبت مکن به غیر که اینها خدا کند

حافظ

بنابراین، نفع و یا ضرری که به گمان ما از دیگران به ما می رسد، در واقع از طرف خداوند و به اذن و مشیَت او است.

گر گزندت رسد ز خلق مرنج

که نه راحت رسد ز خلق نه رنج

از خدا دان خلافِ دشمن و دوست

کین دل هر دو در تصرف اوست

گر چه تیر از کمان همی گذرد

از کماندار بیند اهل خِرَد

سعدی

از ابن عباس نقل است که گفت: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود:

ای نو رسیده! کلماتی به تو می آموزم ــ و آن اینکه ــ حریمِ خدای تعالی را حفظ کن که خدای تعالی حفظت کند. اگر مسئلتی داری از خدای تعالی مسئلت کن، و اگر استعانت می جویی از خدای تعالی استعانت جوی و بدان که اگر همه امت اجتماع کنند تا نفعی به تو رسانند، نخواهند توانست، مگر آنکه خداوند مقدر نموده باشد. و اگر جملگی هم دست شوند تا ضرری به تو رسانند، قادر به این کار نخواهند بود، مگر آنکه خداوند اراده فرماید.(۱)و(۲)

ص: ۴۲

۱- ابن قیّم جوزیه، شفاء العلیل، ص ۱۳.

۲- «آدم به حَسَب ظاهر می گوید همه چیز با خداست. امّا وجدان و درک این مطلب که هیچ ضرری به ما نمی رسد الّا دست اوست، هیچ منفعتی نمی رسد الّا به دست اوست، اوست ضارّ و نافع، اینها چیزهایی است که دست ماها از آن کوتاه است.» امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۶۵.

فلسفه نقصان و ضرر بنده از طرف خدا

خداونـد، حکیم است و آنچه از او به ظهور می رسـد از سرچشـمه حکمت و مصـلحت جـاری می شود. بنـابراین اگر نقصان و ضرری نیز متـوجه انسـان می گردد، از حکمت و مصـلحتی پنهـانی برخـوردار است، گرچه آدمی به سـببِ علم انـدکش از آن مصالح بی خبر است.

گفت «بابا فَرَج» که بد خود نیست

وانچه بد دیده ای تو آن بد نیست

از حکیم ای عزیز بد ناید

هر چه او کرد آنچنان باید

شبستری

بنـابراین، «نقصـان» نیز هماننـد «زیـادت» و «ضـرر» نیزماننـد «نفع» از طرف خـدا بوده و همه در مسـیر خـدمت انسان و به خاطر مصالحی و برای پرورش او و سیر او به طرف تکامل است.

ص: ۴۳

هرچه در خلق، سوزی و سازی است

اندر آن مر خدای را رازی است

ای بسا شیر، کان تو را آهوست

وی بسا درد کان تو را داروست

حکم و تقدیر او بلا نَبُوَد

هر چه آید به جز عطا نَبُود

سنایی

به قول وِین دایر:

اگر معتقد باشید که خدا، هنگامِ مصیبت و گرفتاری به یاریتان خواهد شتافت، و یا اینکه هر درد و رنج به اندازه سرور و شادمانی منشأ الهی دارد، در این صورت، درد و رنج و یأس و نومیدی از شما دور خواهد گشت.

ویلیام بلیک در عبارت زیر در وصفِ شناخت خدا و اینکه چگونه ذهن کیهانی در هنگام بحران و مصیبت به یاری مان می شتابد می گوید:

گِل وجودِ انسان را از غم و شادی سرشته اند و وقتی این واقعیت را به درستی بشناسیم از بحران های زندگی به سلامت خواهیم گذشت. دست طبیعت رشته های غم و شادی را در هم تنیده است، تا جامه ای برایِ روح عالی و متعالی ما فراهم کند.(۱)

ویل دورانت نیز در این باره چنین می گوید:

آنکه تمام اشیا را در سیرِ خود مجبور می بیند، لب به شکایت نمی گشاید؛ زیرا او اشیا را از نظرِ ابدیت نگاه می کند، و می داند که بدبختی های او در

۱- وین دایر، وجود متعالی انسان، ص ۱۵۴.

نظام کلی عالَم، بدبختی نیستند، زیرا ترکیب و تتابعِ ابدی عالَم را صحیح می داند. با این افکار و تصورات، شخص، خود را از لذات متغیر و ناپایدار دور می سازد و به سکوت و آرامش برتری می رسد که در آن، تمام اشیا را اجزاء یک نظم ابدی می بیند، یاد می گیرد که چگونه بر ناملایمات بخندد و خواه در حال و خواه در هزار سالِ دیگر به حق خود برسد، راضی خواهد بود.(۱)

شکسپیر نیز می گوید:

مصیبت، محاسنی دارد، گرچه زشت صورت و زهرآگین است ولی در مغز خود گوهری را نهفته دارد.(۲)

هرچه بر تو آن کراهیّت بُوَد

چون حقیقت بنگری رحمت بُوَد

۱- ویل دورانت، تاریخ فلسفه، صص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۲- شکسپیر، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۶۳۵.

قسمت سوم

اشاره

اِلهی اِنْ حَرَمْتَنی فَمَنْ ذَا الَّذی یَرْزُقُنی؟ وَ اِنْ خَذَلْتَنی فَمَنْ ذَا الَّذی یَنْصُرُنی؟ اِلهی اَعُوذُ بِکَ مِنْ غَضَبِکَ وَ حُلُولِ سَخَطِکَ.

معبود من! اگر تو محرومم کنی، کیست که روزیَم دهد؟ و اگر تو خوارم نمایی چه کسی یاریم خواهد کرد. معبود من! از غضب تو و فرود آمدن خشم تو به تو پناه می برم.

نکاتی از این فراز

۱. خداوند، تنها روزی رسانِ بنده است.

۲. عزّت به دست خداست.

۳. بهترین پناه از غضب خدا، خود خداوند است.

اِلهی اِنْ حَرَمْتَنی فَمَنْ ذَا الَّذی یَرْزُقُنی؟

خداوند صاحب روزی

اشاره

رزق به دو گونه است:

رزق مادی و رزق معنوی. رزق مادی همانند: آب، خاک، غذا، لباس، خانه، بهره داشتن از زیبایی ظاهر و همانند آنها و رزق معنوی همانند: علم، تقوی، عرفان، آبرو، عزت در میان اجتماع و همانند آنها.

در این فراز از مناجات نیز که در واقع جلوه ای از توحید ناب، متجلی شده است، تمامی رزق ها، به حق تعالی منتسب شده و اینکه روزی تنها به دست اوست، تا آنجا که اگر او بنده را از روزی محروم سازد، هرگز کسی دیگر نمی تواند به او روزی برساند.

ص: ۴۶

در قرآن کریم این گونه به این امر، اشاره شده است:

قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّنْ یَمْلِکُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ مَنْ یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ یُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَ مَنْ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَیَقُولُونَ اللّهُ فَقُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ. (یونس: ۳۱)

بگو! چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟ چه کسی است که به شما چشم و گوش عطا می کند؟ چه کسی، از مرده زنده و از زنده مرده بر می انگیزد؟ و چه کسی تدبیرِ امور را به عهده دارد؟ خواهند گفت: خداوند. پس بگو! چرا تقوی پیشه نمی کنید.

و در جای دیگر نیز می فرماید: «إِنَّ اللّهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذُو الْقُوَّهِ الْمَتینُ؛ همانا روزی دهنده، تنها خداست که صاحب قدرت و اقتدار ابدی است.» (ذاریات: ۵۸)

چنان پهن خوانِ کَرَم گستَرَد

که سیمرغ در قاف قسمت خورَد

مهیا کنِ روزیِ مار و مور

اگر چند بی دست و پایند و زور

سعدی

و عارف شوریده همدان، باباطاهر نیز چنین سروده است:

کریمی که مکانش لامکان بی

صفا بخش تمام گُلرخان بی

نگه دارنده روز و شبِ خَلق

به هر جنبنده ای روزی رسان بی

گرچه مراد از رزق در آیات فوق، می تواند شامل مادی و معنوی باشد _ که فقط به دستِ خداوند است _ اما مناسب است در غالب دو آیه دیگر، به دو نوع از رزق معنوی

نیز اشاره شود که آنها نیز، تنها در اختیار خداوند بزرگ بوده و پروردگار، آنها را نیز از ناحیه خود می داند.

در آیه اول، حق تعالی، نعمت و روزی معنوی بزرگ تزکیه نفس را، که نصیب بنده ای می شود، از عنایات خود، در حق بنده دانسته و چنین می فرماید:

وَ لَوْ لا فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ ما زَكى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَ لكِنَّ اللّهَ يُزَكّى مَنْ يَشاءُ وَ اللّهُ سَميعٌ عَليمٌ. (نور: ۲۱)

و اگر فضل و رحمت و عنایت خداوند، نصیبِ شما نمی شد، احدی از شما به تزکیه نفس و آراسته شدن به تقوی موفق نمی شدید، ولی این خداست که هرکه را خواهد مُهذَّب می سازد، و خداوند شنوا و داناست.

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید

هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند

حافظ

و در آیه دیگر، رزقِ علمی را نیز که از روزی های معنوی است، این گونه به خود منتسب می داند: «عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ؛ خداوند، عالم نمود انسان را آنچه را که نمی دانست» (علق: ۵) و نیز در آیه دیگر خطاب به پیامبرش می فرماید «وَ عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ؛ و خداوند، آنچه را که نمی دانستی به تو تعلیم داد.» (نساء: ۱۱۳)

غرض آنکه تمامی رزق و روزی ــ چه مادی و چه معنوی ــ به دست پروردگار و به اذن اوست، و اگر او کسی را از این رزق محروم سازد، روزی دهنده دیگری وجود ندارد.

وَ اِنْ خَذَلْتَنى فَمَنْ ذَا الَّذى يَنْصُرُنى

خداوند صاحب عزت

چون عزت از ناحیه خداست، اگر او دریغ فرماید، بنده به جُز از خداوند صاحب عزت از چه راهی می تواند، کسبِ عزت نماید.

عزیزی که هرکز درش رو بتافت

به هر در که رفت هیچ عزّت نیافت

سعدی

و چون ذلت و خواری نیز از سوی اوست، اگر او بنده ای را ذلیل نماید، چه کسی جز او می تواند، بنده را یاری رساند:

گر ز چشمِ همه خلق بیفتم سهل است

تو مینداز که مخذول تو را ناصر نیست

حافظ

چاره ما ساز که بی چاره ایم

گر تو برانی به که روی آوریم

نظامی

حکایت

مورخان نوشته اند: در تاریخِ خلفای عباسی، اَلْقاهِرُ بِاللّه برادر الْمُقْتَدِر بِاللّهِ، تنها دو سال سلطنت کرد که خلافتش شامل سرزمین های ایران و عراق و حجاز و مصر و سوریه و غیره می شد.

گروهی از اَتراک ریختند، او را کور کردند و از خلافت عزلش کرده و اموالش را هم بردند. روزی در مسجد جامع بغداد، او را دیدند که به واسطه کوری عصایی به دست گرفته و در صف جماعت، می گردد و می گوید: رحم کنید بر کسی که دیروز بر شما حکومت می کرد و امروز به کمک شما نیازمند است(۱). چه نیکو در قرآن آمده است:

قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ

۱- شهید آیت الله دستغیب، سرای دیگر، ص ۷۶.

مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلَّ مَنْ تَشاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَديرٌ. (آل عمران: ۲۶)

بگو! بـار خـدايا ای پادشـاهِ مُلكِ هستی، تو هر كه را كه خواهی مُلك و سـلطنت عطا می كنی و از هر كه خواهی، سـلطنت را می گيری، و هر كه را خواهی عزت دهی و هر كه را خواهی خوار می كنی. تمـامِ خير، تنهـا به دستِ توست. به درستی كه تو بر هر چيزی توانايی.

مرو را رسد كبريا و منی

قديم است و ذاتش غن

يكی را به سر بر نهد تاجِ بخت

يكی را به خاك اندر آرد ز تخت

كلاه سعادت يكی بر سرش

گليمِ شقاوت يكی بر درش

گر آن است، منشور احسان اوست

ور اين است، توقيع فرمان اوست

سعدی

اِلهی اَعُوذُ بِکَ مِنْ غَضَبِکَ وَ حُلُولِ سَخَطِكَ.

پناه بردن به خدا از غضب الهی

پناه بردن به خدا از غضب الهی

چنان به مهر همی پرورد كه مرواريد

دگر به قهر چنان خورد كند كه سُفال

سعدی

معنای غضب خداوند

اشاره

غضب در انسان ها، نوعی حالت نفسانی است که اثر آن معمولاً در صورت و

چشـمان آدمی پدیـدار می گردد. در این حـالت، خون، حـالتی فورانی پیـدا کرده و به نقاط بالای بـدن می رود. در این زمان، خون در رگ ها، انتشار می یابد. بدین گونه، معمولاً متورم شدن رگ ها را نیز در پی دارد. در حال غضب رنگ چهره آدمی نیز غالبا سرخ و برافروخته می گردد.

البته نوعِ دیگری از غضب وجود دارد که در برابرِ افراد قوی و قدرتمنـد رخ می دهد، که در این صورت چون غضب به همراه ترس و تشویش می باشد، خون از پوست به سوی قلب جریان بیشتری می یابد و در نتیجه چهره، رنگ زرد به خود می گیرد.

به طور کلی غضب به معنایی که ذکر شد، یعنی تغییر حالت نفسانی، در ذات احدیت الهی محال است. چون در ذات او اساسا تغییر حـالت غیر ممکن است، بلکه معنـای غضب خداونـد، همـان عقـاب و عـذاب او می باشـد؛ آن هم به سـبب گناهـان خودِ آدمی، که البته چون خداونـد، رحمت محض است، گـاهی امکـان دارد که انسـان به دلیـل انجام گناهان و غوطه ور شـدن در خطاهـا، سـبب قطع نور رحمت الهی گردد. در اینجا، غضب همان خاموش شـدن چراغ رحمت خداونـد است که آدمی به این ترتیب در ظلمت عقاب و بلا و عذاب گرفتار می شود.

اکنون برای اثبـات این نکته که منظور از غضب الهی همـان عقـاب و عـذاب اوست به ذکر دو روایت، در ذیـلِ یکی از آیـات قرآنی اکتفا می کنیم. در قرآن کریم این گونه آمده است:

وَ لا تَطْغَوْا فیهِ فَیَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضبی وَ مَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبی فَقَدْ هَویْ. (طه: ۸۱)

در روی زمین طغیان نکنید تا خشمِ من بر شما فرود آید و هرکس موردِ غضبِ من باشد سقوط خواهد کرد.

راوی می گوید:

در محضر امام باقر علیه السلام بودم که عَمْروبن عُبَیْد وارد شد. گفت: فدایت

شوم، معنیِ غضب در آیه «و مَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبی فَقَدْ هَوی» چیست؟ امـام علیه السـلام فرمود: غضب، همان عقاب و عـذاب خـداست و ادامه داد: هرکس پنـدارد که خداونـد از حـالی به حـالی در می آیـد، او را هماننـد مخلوقـاتش قرار داده و صـفت آفریده ها را برای او آورده است. همانا خداوند را چیزی تحریک نمی کند تا او را تغییر دهد.(۱)

همچنین از امام صادق علیه السلام نیز روایتی در این باره رسیده است:

رضـای خداونـد، همـان ثواب او و غضب او، همان عقاب و عـذاب اوست؛ بـدون آنکه چیزی در او نفوذ کنـد تا اینکه موجب هیجان او گشته و او را از حالی به حالِ دیگر تغییر دهد.(۲)

به هر حال، غضب خداوند برای همگان دردناک و غیر قابل تحمل است و همه اولیای الهی، همواره از خدا، رهایی از غضبش را می خواستند، چنانچه حضرت سیّد الشّهداء امام حسین علیه السلام در مناجات عرفه این گونه از خدا می خواهد:

اِلهی فَلا تُحْلِلْ عَلَیَّ غَضَبَکَ فَاِنْ لَمْ تَکُنْ غَضِبْتَ عَلَیَّ فَلا اُبالی سِواکَ.

معبود من! مبادا خشمِ تو بر من فرود آیـد، من تنها از آن می ترسم و اگر خشم تو نباشد و از آن آسوده باشم، از خشم دیگران ترسی ندارم.

ناامید از در لطف تو کجا شاید رفت

تاب قهر تو نیاریم خدایا زنهار

سعدی

در جـای دیگر، از دعـای عرفه آن میوه دل رسول و آن نـازنینِ یگانه دوران ها، در مقام خوف از دوزخ که جلوه عینی غضب خداست، این گونه مناجات می کند:

اَسْئَلُکَ اللّهُمَّ حاجَتِیَ الَّتی اِنْ اَعْطَیْتَنیها لَمْ یَضُرَّنی ما مَنَعْتَنی وَ

۱- شیخ صدوق، توحید، ص ۱۶۴.

۲- همان، ص ۱۶۵.

اِنْ مَنَعْتَنیها لَمْ یَنْفَعْنی ما اَعْطَیْتَنی اَسْئَلُکَ فَکاکَ رَقَبَتی مِنَ النّار.

از تو مسئلت می کنم ای خدا آن حاجتم را که اگر (عطایم) کنی، دیگر از هر چه محرومم کنی، زیان نخواهم دید، و اگر آن حاجتم را روا نسازی، دیگر هر چه عطایم کنی،نفعی به حالم ندارد. و آن حاجتم این است که از دوزخ، رهاییم بخشی.

یا دولتاه اگر به عنایت کنی نظر

واخجلتاه اگر به عقوبت دهی جزا

سعدی

نکته آخر پیشی گرفتن رحمت خداوند بر غضب او

نکته آخر پیشی گرفتن رحمت خداوند بر غضب او

در دعای جوشن کبیر می خوانیم: «یا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَه؛ ای آنکه رحمت او بر غضبش مقدّم می باشد».

لطف تو سابق می شود، جذاب عاشق می شود

بر قهر، سابق می شود، چون روشنایی بر ظُلم

در توضیح کوتاه این عبارت باید گفت که خداوند، رحمت محض است و هیچ چیز در دایره هستی خارج از پوشش رحمت او نمی باشد؛ حتی خشم و غضب او نیز از سرچشمه رحمت او می جوشد. از همین رو در دعا آمده است که رحمت او بر غضبش مقدّم می باشد. توضیح بیشتر آنکه گاهی ذات احدیت، در عالَم هستی خود را به صفات قهریه جلالیه، که همان غضب باشد، ظاهر می سازد. این ظهور در عالَم دنیا به صورت حوادث، بلاها و غم ها و بیماری ها و در جهان آخرت به شکل دوزخ آشکار می شود؛ اما چون همه این موارد، در واقع ریشه در رحمت خداوندی دارد، به همین سبب در نهانِ همه آنها خیر و رحمت نهفته است. از جمله آنکه بلاها و حوادث و بیماری ها، از

عوامل مهم بیداری انسان ها از خواب غفلت و متذکر ساختن آنها به عوالم بالا و سوق دادنِ آنها به سمت پروردگارشان می باشد.

از هر جهتی تو را بلا داد

تا باز کشد به بی جهاتت

مولانا

و نیز:

از برای کششِ ما و سفر کردن ما

پیک بر پیک همی آید از آن اصل وجود

هر غم و رنج که اندر تن و در دل آید

می کشد گوش شما را به وثاق موعود

مولانا

تاج الدّین خوارزمی نیز در شرح فصوص الحکم چنین می گوید:

چون وجود غم ها و محنت ها و رنج ها از غضب بُوَد و غضب نیز از رحمت الهی برمی خیزد، در نتیجه این غضب و بلا، رابطه وصول به کمالات و واسطه رفعت درجات و آمرزش گناهان، و تصفیه قلب می باشد.(۱)

همچنین از مولانا چنین نقل است که:

میان بنده و حق، دو حجاب است: تندرستی و مال. آن کس که تندرست است می گوید: خدا کو؟ من نمی دانم و نمی بینم. همین که رنجش پیدا می شود، آغاز می کند که: یا اَللّه یا اَللّه و به حق، همراه و همسخن

۱- تاج الدین حسین خوارزمی، شرح فصوص الحکم، ص ۸۸۸ .

می گردد.

پس دیـدی که صـحت، حجـاب او بود و حق زیر آن درد، پنهان بود و چنـدان که آدمی را مال و نَواست اسـباب مرادات، مهیا می کند و شب و روز به آن مشغول است. همین که بینواییش رو نمود و نفس، ضعیف گشت بر گِرد حق گردد.(۱)

از اینجاست که بزرگان، از بلاها و مصایب که دارای نشانی از غضبِ الهی می باشند، با تبسم و خرسندی استقبال می کردند.

در بلا هم می چشم لذات او

مات اویم ماتِ اویم ماتِ او

ای بدی که توکنی در خشم و جنگ

با طَرَب تر از سِماع و بانگ چنگ

ای جفای تو ز دولت خوب تر

و انتقام تو ز جان محبوب تر

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جِدّ

ای عجب من عاشقِ این هر دو ضِدّ

مولانا

و بالاخره به قول شکسپیر:

بر تغییراتِ موسـمی و تحمل سـرما و یخبنـدان و بادهایِ سوزدار زمسـتان، که وقتی بر بـدنم می وزد آن را فرسوده و مچاله می کند، لبخند می زنم وبه خود می گویم: اینها همه مشاورینی هستند که حقیقت وجودم را به من می شناسانند.(۲)

ص: ۵۵

۱- مولانا، فیه ما فیه، ص ۴۹۵.

۲- مجموعه آثار، ج ۱، ص ۶۳۵ .

دوزخ؛ نشانی از رحمت خداوند

گرچه دوزخ مظهر غضب الهی است، اما در اینجا نیز رحمت حق تعالی بر غضب او پیشی گرفته است و به جز تعداد اندکی از معاندین که برای همیشه در جهنم اقامت دارند.(۱) برای بقیه دوزخیان، نوعی رحمت محسوب می شود. توضیح آنکه، چنان که از اخبار و کلمات بزرگان استفاده می شود، دوزخ چیزی نیست مگر مکانی برای عطا کردن قابلیت به کسانی که این قابلیت را برای راه یابی به بهشت از دست داده اند. باری کسانی که به واسطه لغزش ها شایستگی برخورداری از بهشت را از کف داده اند و به سبب گرفتاری های دنیوی و برزخی، هنوز آن صفای لازم را به دست نیاورده اند. رحمت الهی به صورت دوزخ آنها را درمی یابد، تا این عذاب های دوزخی کاملاً آنها را پاکیزه و خالص ساخته و به بهشت رهنمونشان سازد.

رحمت بر آنکه عَذْب شمارد عذاب دوست

زحمت مَبَر عزیز و مدار از عذاب بحث

حافظ

بنابراین، رحمت پروردگار در دوزخ نیز از غضب او سبقت گرفته است و عذاب هایش به انگیزه رحمت حق تعالی بر بندگانش است و می تواند، به نوعی موجب خرسندی نیز باشد، چنانچه دانته شاعر بزرگ و خداشناس قرن سیزدهم میلادی در اثرِ معروفش کمدی الهی این چنین می گوید: « ... سپس آنهایی را خواهید دید که در میان آتش خرسندند، زیرا امید آن دارند که روزی پا به جرگه ارواح مسعود گذارند.»(۲)

آتشی خوش بر فروزیم از کَرَم

۱- چنانچه از ابن سینا نقل است: «هلاکتِ ابدی مالِ نوعی خاصِ از جهل و رذیلت اخلاقی است که این در تعداد انگشت شماری از مردم، وجود دارد.» (به نقل از اسفار، ملاصدرا، ج ۷، ص ۱۰۹.

۲- دانته، کمدی الهی، ج ۱، ص ۹۱.

تا نماند جرم و زَلّت بیش و کم

آتشی کز شعله اش کمتر شَرار

می بسوزد جُرم و جبر و اختیار

شعله در بُنگاهِ انسانی زنیم

خار را گُل زار روحانی کنیم

مولانا

و به تعبیر شیخِ اکبرِ عرفان، محیی الدّین عربی:

«همان گونه که پرتو خورشید با حرارتش، در میوه ها اثر گـذارده و آنها را می پزد و از آن جهت که ما را منفعت می رساند، رحمت است، همین طور حرارتِ آتش جهنم، پختنِ میوه های بهشت را سبب می شود».(۱)

از جامی نیز چنین نقل است که: «... پس، بازگشتِ همه به رحمت سابقه حقّ سـبحانه و تعالی باشد. از مُجرِمِ عاصی، غرامت به عذاب و ملامت بستانند تا از چرکِ گناهان، او را پاک گردانند و به رحمتِ جنّت و نعمت باز رسانند.»(۲)

این بخش از مطالب را به اشعاری نغز از حکیم آقا محمدرضا صهبای قمشه ای به پایان می بریم:

آنِ خدای دان همه مقبول و ناقبول

مِنْ رَحْمَهٍ بَدا وَ اِلی رَحْمَهٍ یَؤُول(۳)

خلقان همه به فطرتِ توحید زاده اند

این شرک، عارضی بُوَد و عارضی یَزول(۴)

۱- محیی الدّین عربی، فتوحات مکیّه، باب هشتاد و هفتم.

۲- جامی، نَقْدُ النّصوص فی شرح نقش الفصوص، ص ۱۸۹.

۳- همه چیز را از رحمت آغاز کرد و به رحمت برمی گرداند.

۴- از بین می رود

از رحمت آمدند و به رحمت روند خلق

این است سرّ عشق که حیران کند عُقول

ص: ۵۸

قسمت چهارم

اشاره

اِلهی اِنْ کُنْتُ غَیْرَ مُسْتَأْهِلٍ لِرَحْمَتِکَ فَاَنْتَ اَهْلٌ اَنْ تَجُودَ عَلَیَّ بِفَضْلِ سَعَتِکَ؛ اِلهی کَاَنّی بِنَفْسی واقِفَهٌ بَیْنَ یَدَیْکَ وَ قَدْ اَظَلَّها حُسْنُ تَوَکُّلی عَلَیْکَ فَقُلْتَ ما اَنْتَ اَهْلُهُ وَ تَغَمَّدْتَنی بِعَفْوِک.

معبود من! اگر من شایستگی دریافت رحمت تو را ندارم، از تو سزاوار است که با گشایش پهناورت بر من ببخشایی؛ معبود من! می بینم که نزدیک است نفس من در محضرت و رو در روی تو قرار گیرد، در حالی که بر نفس من نیکویی توکلم بر تو، سایه افکنده است. تو هر آنچه که سزاوار است می گویی و مرا در عفو و چشم پوشی خود غرق می کنی.

نکاتی از این فراز

۱. شایستگی نداشتن بندگان برای کسب رحمت الهی؛

۲. توکل و تکیه بر خدا و غرق شدن در دریای عفو او.

«اِلهی اِنْ کنتُ غیرَ مُستأهِل...».

مشروط نبودن قابلیت برای دریافتِ رحمت الهی

از میان آنچه اهل بیت علیهم السلام در مناجات هایشان مطرح کرده اند این بوده است که از پروردگارشان، می خواستند که با آنها آن گونه که سزاوار خداوندی اوست رفتار کند، نه آن چنان که در خورِ آنها است؛ یعنی خداوند به فضل و بزرگواری و کبریایی خود نظر افکند نه به اعمال ناقص و ناچیز و اندکِ بندگانش.

برای نمونه، در دعای پر فیض سمات این عبارت دو بار ذکر شده است: «وَافْعَلْ بی ما اَنْتَ اَهْلُهُ وَ لا تَفْعَلْ بی ما اَنَا اَهْلُه؛ پروردگارا! با من آنچه سزاوار توست رفتار نما و آن گونه که لیاقت من است رفتار منما».

و نیز در دعای کمیل می خوانیم: «وَافْعَلْ بی ما اَنْتَ اَهْلُهُ؛ خدایا! با من، آن گونه که تو اهلِ آنی معامله فرما.»

آنچه از مطلب فوق استفاده می شود این است که امام علیه السلام می خواهد بگوید: اگر من، سزاوار دریافت رحمتت نمی باشم، تو اهل جود و رحمتی ــ و از این طریق مرا مشمول رحمتت خواهی نمود ــ . از این عبارت، نکته دیگری نیز می توان استفاده نمود و آن اینکه: ناچیز شمردن خویش و اعمال نیک خود و چشم دوختن به جود و رحمت خداوندی، از جمله معارفی است که در جای جای ادعیه اهل بیت علیهم السلام مشهود و سایه گستر می باشد. همان گونه که سید الساجدین در دعای ابوحمزه ثمالی این گونه به خداوند خویش عرضه می دارد:

وَ ما اَنَا یا رَبِّ وَ ما خَطَری هَبْنی بِفَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیَّ بِعَفْوِکَ.

من که می باشم ای پروردگار من! و چه مقامی نزد تو دارم؟ مرا به فضل و کرَمت ببخش و به عفو رحمتت بر من منت گذار.

و در جای دیگر می فرماید:

مَولانا فَقَدْ عَلِمْنا ما نَسْتَوْجِبُ بِاَعْمالِنا وَ لکِنْ عِلْمُکَ فینا و عِلْمُنا بِاَنَّکَ لا تَصْرِفُنا عَنْکَ وَ اِنْ کُنّا غَیْرَ مُسْتَوْجِبینَ لِرَحْمَتِکَ فَاَنْتَ اَهْلٌ اَنْ تَجُودَ عَلَیْنا وَ علی الْمُذْنِبینَ بِفَضْلِ سَعَتِکَ فَامْنُنْ عَلَیْنا بِما اَنْتَ اَهْلَهُ.

مولای ما! ما می دانیم که به سبب اعمال ناشایست خود، چیزی جز محرومی از رحمتت را مستحق نیستیم، لکن اینکه تو به احوال ما و فقر و بیچارگی ما آگاهی و اینکه می دانیم که از درگاه فیضت محروم باز نمی گردیم، ما را به درگاه کَرَمت امیدوار می کند و اگر چه مستوجب رحمت تو نمی باشیم، اما تو شایسته آنی که بر ما و گنه کاران به فضل و رحمتِ وسیعت، جود و بخشش کنی. پس تو به آنچه سزاوار بزرگواری توست بر ما احسان فرما.

حاصل سخن آنکه، عبارتِ مورد بحث از مناجات، در مقام بیان این نکته است که: بنده به هر حالی شایستگی دریافت رحمتِ الهی را ندارد، بلکه این خداوند است که فضل و رحمتش بنده اش را در می یابد و او را مورد مهرِ خود قرار می دهد.

«اِلهی کَاَنّی بِنَفْسی واقِفَهٌ بَیْنَ یَدَیْکَ...».

توکل بر خداوند

اشاره

توکل بر خداوند بزرگ، یکی از آموزه های قرآنی و وحیانی و از خصلت های بسیار پسندیده ای است که هیچ پیامبر و امام و بزرگی از این صفت بی بهره نبوده است.

در قرآن کریم آمده است: «و مَنْ یَتَوَکَّلُ عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ؛ هر که به خداوند توکّل کند، خدا او را کفایت می کند.» (طلاق: ۳)

در آیه دیگر، توکل را علامت مؤمن بودنِ شخص دانسته و چنین فرموده است: «وَ عَلَی اللّهِ فَتَوَکَّلُوا اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ؛ اگر مؤمن هستید بر خدا توکّل کنید». (مائده: ۲۳)

و در اخبار نیز از امام صادق علیه السلام وارد شده است که فرمود: «اِنَّ الْغِنا وَ الْعِزَّ یَجُولانِ فَاِذا ظَفَرا بِمَوْضِعِ التَّوَکُّلِ اَوْطَنا؛ بی نیازی و عزت در حرکتند هنگامی که محل توکل را بیابند، در آنجا وطن می گزینند».(۱)

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شب معراج از پیشگاه خداوند سؤال کرد: پروردگارا! «اَیُّ الْاَعْمالِ اَفْضَلُ»؟ چه عملی از همه اعمال، برتر است؟

خداوند متعال فرمود: «لَیْسَ شَیْ ءٌ عِنْدی اَفْضَلَ مِنَ التَّوَکُّلِ عَلَیَّ و الرِّضا بِما قَسَمْتُ؛ چیزی در نزد من، با فضیلت تر و برتر از توکل بر من، و خشنودی به آنچه قسمت کرده ام نیست».(۲)

سالک راه توکل ز بلا محفوظ است

۱- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۰۵.

۲- سفینه البحار، ج ۴، ص ۷۴۴. ماده وَکَلَ.

پیش سیمرغ، رهِ امن و خطرناک، یکی است

لامع

سنایی نیز گوید:

گر توکل تو را بر اوست همی

خود بدانی که رزق از اوست همی

پس به کوی توکل آور رخت

بعد از آنت پذیره آید بخت

در توکل یک سخن بشنو

تا نمانی به دست دیو، گِرو

معنای توکل

به بیانی ساده، معنای توکل اینکه: آدمی در هر اقدام و کاری که انجام می دهد، قبل از هر چیز، به مشیت و خواست خداوند نظر داشته باشد و اعتماد اصلی او در واقع در هر حالی و در هر کاری، به خداوند بزرگ باشد نه چیز دیگر.

و نیز در معنای توکل گفته اند:

«توکل به معنای واگذاری شخص است امور خود را بر مالک خود و اعتماد بر وکالت او، و مالک شخص، کسی است که مقتدر باشد بر مصالح شخص. و بالجمله، توکل، دلبستگی و اعتماد کامل به پروردگار است و این مقام، از کمال معرفت است، زیرا انسان هر اندازه خدا را بهتر بشناسد و از قدرت و رحمت و حکمت او زیادتر آگاه گردد، دلبستگی او به آن ذات بی همتا، زیادتر گردد.

توکل، مقام والایی است که جز خواص از عرفا و موحدان، آن را درک نمی کنند.

ص: ۶۲

به طور کلی، معیار شناختن توکل، اعتماد به حق است و گسستن از غیر».(۱)

چون تو رو از غیر حق برتافتی

نقدِ اسرار توکل یافتی

این بنا را هر که می خواهد ثبات

مرده باید بود او را در حیات

حسینی هروی

همچنین از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: از پیکِ وحیِ خدا، جبرئیل پرسیدم، توکل چیست؟ گفت:

اَلْعِلْمُ بِاَنَّ الْمَخْلُوقَ لا یَضُرُّ وَ لا یَنْفَعُ، وَ لا یُعْطی وَ لا یَمْنَعُ وَ اِسْتِعْمالُ الْیَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ فَاِذا کانَ الْعَبْدُ کَذلِکَ لَمْ یَعْمَلْ لِاَحَدٍ سِوَی اللّهِ وَ لَمْ یَطْمَعْ سِوَی اللّهِ فَهذا هُوَ التَّوَکُّلُ.

توکل، آگاهی و علم به این واقعیت است که مخلوق نه زیان می رساند و نه نفع و نه عطای واقعی به دستِ آنهاست و نه آنکه منع از عطا در اصل به دست آنهاست. و نیز توکل چشم پوشیدن از خلق است. پس هرگاه، بنده ای به چنین معرفتی دست پیدا نمود، جز برای خدا کار نمی کند و از غیر او امیدی ندارد. پس این است معنای توکل.(۲)

نیست کسبی از توکل خوب تر

چیست از تفویض، خود محبوب تر؟

آنکه او از آسمان باران دهد

هم تواند کو ز رحمت نان دهد

۱- سیدجعفر سجادی، فرهنگِ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۱۴۵.

۲- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۴.

آنکه با اسباب روزی داده بود

بی سبب هم می تواند ای عُنود

مولانا

باری امام علیه السلام در این فراز از مناجات، با سرمایه نفیس توکل به پیشگاه خداوند می رود، و حداقل ثمره ای که از شجره طوبای «توکل» نصیب خویش می سازد، میوه خوشگوار عفو و غفران الهی می باشد، همانگونه که پس از آن فرمود: «فَقُلْتَ ما اَنْتَ اَهْلُهُ وَ تَغَمَّدْتَنی بِعَفْوِكَ؛ پس تو ای خدا، آنچه سزاوار تو بود گفتی و مرا در دریای عفوت غرق کردی».

توکل بر غیر خدا

اشاره

تمام موجودات جهان هستی، ذاتا فقیرند و از خود چیزی ندارند و اگر هم واجد چیزی باشند، از خودشان نیست، بلکه اِفاضه خداوند در حق آنان می باشد.

تو چو جانی ما مثالِ دست و پا

قبض و بسطِ دست از جان شد روا

تو چو عقلی ما مثال این زبان

این زبان از عقل دارد صد بیان

تو مثال شادی و ما خنده ایم

که نتیجه شادی فرخنده ایم

روز و نور و مَکْسَب و تابم تویی

شب قرار و خلوت و خوابم تویی

مولانا

چنانچه در قرآن نیز آمده است:

«یا أَیُّهَا النّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللّهِ وَ اللّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمیدُ؛ ای مردم! همه

شما فقیر و محتاجید به خدا، و خدا بی نیاز و ستوده صفات می باشد». (فاطر: ۱۵)

زانکه محتاجند این خلقان، همه

از گدایی گیر تا سلطان همه

مولانا

بنابراین، چون مخلوقات، ذاتا فقیر بوده و چیزی از خود ندارنـد؛ هر که در گرفتاری ها خـدای خویش را که تمام حاجت ها به دست او و تمام نیکی ها در خانه اوست فراموش کنـد، و به آسـتانه غیر او که در واقع، فقیر و بی نوا می باشـند پناه آورد، تهی دست و فقیر و مسکین، بازخواهد گشت.

در این رابطه، روایتی دل نشین وجود دارد، که ذکر آن، زینت این نوشتار خواهد بود:

امام صادق علیه السلام فرمود: که خدای تبارک و تعالی می فرماید:

«به عزت و جلالم سوگنـد آرزوی هرکس را که به غیر من امیـد بنـدد، به نومیـدی قطع می کنم و نزد مردم بر او جامه خواری می پوشم، و او را از تقرب خود می رانم و از فضـلم دور می کنم. او در گرفتاری ها به غیر من آرزو می بنـدد، در صورتی که (رفع) گرفتاری ها به دست من است و به غیر من امیـدوار می شود و در فکر خود درِ خانه جز مرا می کوبـد، با آنکه کلیدهای همه درهای بسته نزد من است و درِ خانه من برای کسی که مرا بخواند باز است.

کیست که در گرفتـاری هـای خود به من امیـد بنـدد و من امیـدش را قطع کرده بـاشم؟ کیست که در کارهـای بزرگش به من امیدوار گشته و من امیدش را از خود بریده باشم.

مگر آن بنده نمی داند که چون حادثه ای از حوادثِ من، او را بکوبد، کسـی جز به اذنِ من آن را از او برندارد؟ اگر همه اهل آسـمان ها و زمین به من امیـد بندنـد، و به هر یک از آنها به انـدازه امیـدواری همه دهم، به قـدر عضو مورچه ای از مُلکِ من کاسته

نشود».(۱)

در این بازار عطّاران مرو هر سو چو بیکاران

به دُکّان کسی بنشین که در دُکّان شکر دارد

نه هر کِلکی شِکَر دارد نه هر زیری زِبَر دارد

نه هر چشمی نظر دارد، نه هر بحری گُهر دارد

مولانا

نکته آخر

توکل کردن بر خدا به معنای رها نمودن اسباب و ترک تلاش نیست، بلکه مقصود این است که آدمی هر کاری را از راه اسبابش انجام دهد و در حدّ توان، بکوشد، ولی نتیجه را به مسبّب الاسباب یعنی خداوند واگذارد و از او خواهان باشد.

علامه مجلسی در این باره می گوید:

«معنای توکل، ترک تلاش نیست و نیز معنای آن دست یازیدن به امور خطرناک به هوایِ توکل بر خداوند، نمی باشد، بلکه شخصی باید به وسایل و اسباب، برای وصول به مقصودش متوسل شود، بدون حرص و هرگونه افراط کاری. چیزی که هست اینکه اعتماد اصلی و واقعی او به سعی و تلاش و اسباب نباشد، بلکه اعتماد او بر مسبّب الاسباب باشد».(۲)

چنانچه در حکایتی آمده است: «مردی به همراهِ شترش، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول اللّه! می خواهم شترم را رها کنم و بر خدا توکل کنم که از آن محافظت کند تا من برگردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این سخن ناصحیح است، بلکه تو باید ابتدا

۱- اصول کافی، ج ۳، صص ۱۰۸ و ۱۰۹.

۲- سفینه البحار، ج ۴، ص ۷۴۴.

شتر را ببندی و آن گاه بر خدا توکل کنی».(۱)

گفت آری گر توکل رهبرست

این سبب هم سنت پیغمبرست

گفت پیغمبر به آواز بلند

با توکل زانوی اُشتر ببند

رمزِ الکاسب حبیبُ اللّه شنو

از توکّل، در سبب کاهل مشو

مولانا

ص: ۶۷

۱- رساله قشیریّه، ص ۲۴۷.

قسمت پنجم

اشاره

اِلهی اِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ اَوْلی مِنْکَ بِذلِکَ وَ اِنْ کانَ قَدْدَنا اَجَلی وَ لَمْ یُدْنِنی مِنْکَ عَمَلی فَقَدْ جَعَلْتُ الْاِقْرارَ بِالذَّنْبِ اِلَیْکَ وَسیلَتی.

معبودِ من! اگر از من درگذری چه کسی از تو شایسته تر به گذشت می باشد و اگر عمرم به سر رسیده باشد و هنوز عملم موجبِ قُرب به تو نشده باشد اقرار به گناهانم را نزد تو وسیله و دستاویزِ قُربِ به سمت تو قرار می دهم.

تقاضایِ عفو از خداوند و اعتراف به تقصیر، روح حاکم بر فرازهای فوق است.

«اِلهی اِنْ عَفَوْت...».

تقاضای عفو

عفو کن زین بندگان تن پرست

عفو از دریای عفو اولی_fe'تر است

عفو کن ای عفو در صندوق تو

سابق لطف همه مسبوقِ تو

مولانا

تقاضای عفو از خداوندِ «عَفُوّ» در جای جای ادعیه اهل بیت علیهم السلام مشهود است و از جمله درخواست هایی است که به فراوانی تکرار شده است. تا آنجا که از آداب قنوت وِتر، در نماز شب، آن است که ذکر «اَلْعَفْو» را سی صد بار تکرار کند.

به هر حال، نکته قابل ذکر اینکه تا پهنه جان آدمی به آب حیات «عفو» شست وشو نگردد، صفای قدم یار، در آن پهنه، پدیدار نخواهد شد، و تا آینه دل از غبار معاصی و کدورت ها، صیقلی نیابد، جمال یار، در آن تابان نخواهد گشت.

ص: ۶۸

آیینه شو جمالِ پری طلعتان طلب

جاروب کن خانه را و سپس میهمان طلب

حاصل سخن آنکه، در واقع، تقاضای عفو از خداوند، مقدمه است برای دریافت فیوضات سرشار الهی و راهی است به سوی بارگاه لایزال پروردگار جهان.

دارم امید عاطفتی از جناب دوست

کردم جنایتی و امیدم به عفو اوست

دانم که بگذرد ز سر جرم من که او

گرچه پَریوَش است ولیکن فرشته خوست

پروردگارا! چشمان خود را به عفوت دوختیم، و دل های خود را به رحمتت بشارت دادیم. در چشمان ما برق شادی دریافت عفوت را بنشان و در صحرای دل هامان، باران پر طراوت رحمتت را نازل فرما.

«وَ اِنْ کانَ قَدْ دَنا اَجَلی...».

اعتراف به تقصیر

اشاره

اعتراف به تقصیر

زیر فصل ها

دو نکته از این فراز

دو نکته از این فراز

الف) اقرار به گناهان از طرف بنده ــ البته نزد معبود خویش ــ از خصال پسندیده و نیکو می باشد. زیرا هیچ بنده ای، هر چه هم اهتمام ورزد، نخواهد توانست حق پروردگارش را آن گونه که سزاوار اوست ادا نماید. تا آنجا که نبی اکرم صلی الله علیه و آله این گونه به پیشگاه خدای خویش عرضه می دارد:

«اَنَا لا اُحْصی ثَناءً عَلَیْکَ اَنْتَ کَما اَثْنَیْتَ عَلی نَفْسِکَ؛ من از عهده ثنا و ستایش تو بر نخواهم آمد. تو همان گونه ای که خود، ثنایت نمودی».(۱)

۱- عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷.

به همین سبب و به حکم عقل و وجدان، اعتراف به تقصیر و اقرار به معاصی، در محضر حضرت پروردگار، امری مطلوب می باشد که نفس این عمل، گامی مهم در تثبیت بندگی بنده، در پیشگاه معبودش می باشد. در مناجات ابوحمزه ثمالی نیز می خوانیم:

اِلهی اِنْ کانَ قَدْ دَنا اَجلی وَ لَمْ یُقَرِّبْنی مِنْکَ عَمَلی فَقَدْ جَعَلْتُ الْاِعْترافَ اِلَیْکَ بِذَنْبی وَسائِلَ عِلَی

خدایا! اگر اجلم نزدیک شده باشد ولی عمل من موجب قُرب تو نشده باشد، پس من اعتراف به تقصیر را وسیله قُربِ به تو قرار می دهم.

و در روایتی نیز از امام موسی بن جعفر علیه السلام وارد شده است که به فرزندش فرمود:

یا بُنَیَّ عَلَیْکَ بِالْجِدِّ لا تُخْرِجَنَّ نَفْسَکَ مِنْ حَدِّ التَّقْصیرِ فی عِبادَهِ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ طاعَتَهُ، فَاِنَّ اللّهَ لا یُعْبَدُ حَقَّ عِبادَتِهِ.

ای فرزندم، همواره کوشش کن، ولی خودت را در عادت و طاعت خدای عزّ و جلّ بی تقصیر مدان، زیرا، خداوند، چنان که شایسته است، پرستش نشود.(۱)

در حکایتی آمده است: مردی در بنی اسرائیل چهل سال عبادت خدا کرد و سپس قربانی کرد، ولی از او پذیرفته نشد. با خود گفت: فلانی! اعمالِ ناشایستِ تو سبب شد که خداوند قربانی ات را نپذیرد.

در این هنگام آوایی از سوی خداوند شنید که ای مرد عابد، نکوهشی که از خود کردی و اعترافی که به تقصیر خود کردی، از عبادتِ چهل سال بهتر بود.(۲)

بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر بدرگاه خدا آورد

۱- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۱۶.

۲- همان، صص ۱۱۶ و ۱۱۷.

ورنه سزاوار خداوندیش

کس نتواند که به جا آورد

سعدی

ب) چنانچه از این فراز از مناجات استفاده می شود، نفسِ اِقرار و اعتراف به تقصیر، نزد بارگاه کبریایی، می تواند، قُرب به پروردگار را نیز به همراه داشته باشد. چنانچه امام علیه السلام این گونه اشاره فرمود که: «اگر در پایان عمر عملم، موجباتِ قُرب به تو را فراهم نساخت، من، به وسیله اقرار به تقصیر، به تو نزدیک خواهم شد».

این بخش از سخن را با سخنانی از آگوستین قدیس و ویلیام جیمز به پایان می بریم. آگوستین قدیس در کتاب اعترافاتِ خود چنین می گوید:

ای سرچشمه حیات! روزگار ما چنین سپری می شود آن گاه که از تو، ای یگانه خالق راستین هر آنچه بوده و هست، روی بر می تابیم و به جای دل بستن به کُل، مغرورانه به پاره ای از آفرینش تو دل می بندیم. طریق رجعت ما به سوی تو، همانا طریق خضوع و ایمان است. آن گاه که نزد تو به گناهان خویش اعتراف می کنیم. دامان ما را از عادات پلید، پیراسته می گردانی و گناهانمان را می بخشایی(۱) تو ناله درماندگان را می شنوی و از غُل و زنجیری که خود به دست و پای خویش بسته ایم، رهایی مان می بخشی.(۲)

از ویلیام جیمز نیز چنین نقل است:

اعتراف به گناه خویش، یک قسمت از تزکیه نفس است که هر کس، پیش از توجه مستقیم به مقام الوهیت، احتیاج دارد که در خود ایجاد کند.

ص: ۷۱

۱- امام باقر علیه السلام: «وَ اللّهِ ما یَنْجُو مِنَ الذَّنْبِ اِلّا مَنْ اَقَرَّبِهِ؛ به خدا سوگند، تنها آن کس از گناه می رهد که به آن «نزد پروردگارش» اعتراف کند.» بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۶.

۲- آگوستین قدیس، اعترافات، ص ۱۰۷.

آن کس که به گناه خود اعتراف می کند، حداقل این است که ریا و تزویر را کنار گذارده، دریچه قلب خود را باز کرده، با اقرار به گناه و تقصیر خویش، رو به درگاه خداوند می آورد.(۱)

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم

از بدِ حادثه اینجا به پناه آمده ایم

لنگرِ حلمِ تو ای کشتی توفیق کجاست

که در این بحرِ کَرَم غرق گناه آمده ایم

آبرو می رود، ای ابر خطاپوش ببار

که به دیوان عمل نامه سیاه آمده ایم

حافظ

ص: ۷۲

۱- ویلیام جیمز، دین و روان، ص ۱۵۳.

قسمت ششم

اشاره

اِلهی قَدْ جُرْتُ عَلی نَفْسی فِی النَّظَر(۱) لَها فَلَها الْوَیْلُ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَها.

الهی لَم یَزَلْ بِرُّکَ علیَّ ایّامَ حَیاتی فلا تَقْطَع برَّکَ عنّی فی مَماتی، الهی کیفَ آیِسُ مِنْ حُسْنِ نَظَرِکَ لی بعدَ مَماتی و اَنْتَ لم تُوَلِّنی الاّ الجمیلَ فی حیاتی.

معبود من بر نفس خویش ستم کردم در اینکه برای تکاملش، امروز و فردا نمودم، پس وای به حالش اگر او را نیامرزی.

معبود من، خیر گسترده ات، همواره در ایام حیاتم بر من جریان دارد، این خیر گسترده ات را بعد از موتِ من، از من دریغ مدار! معبود من! چگونه از احسان تو پس از مرگم ناامید گردم و حال آنکه در زمانِ حیاتم جز به نیکی رفتار نکرده ای.

نکاتی از این فراز

نکاتی از این فراز

۱. ارتکاب معاصی، ظلم به خود؛

۲. ــ برای تکامل نفس ــ امروز و فردا نگفتن؛

۳. وای از آمرزیده نشدن ما از جانب خدا؛

۴. تقاضای استمرار نیکی خداوند، تا بعد از مرگ.

«اِلهی قَدْ جُرْتُ عَلی نَفْسی...».

گناه، ظلم به خویش است

چنانچه از آیات و اخبار استفاده می شود، گناه و خطا، قبل از آنکه، آسیبی به

۱- کلمه نظر گاهی به معنای دیدن و تأمل کردن است و گاهی نیز به معنای اِنظار و مهلت دادن است، یعنی همان سهل انگاری و امروز و فردا کردن که معنای دوم متناسب با فراز مذکور می باشد.

دیگران رساند، دامن گیر خود شخص خواهد شد. و در واقع، آدمی با انجام معاصی، به خود ستم کرده است و بنیان سعادت خود را متزلزل ساخته است. در این رابطه، مناسب است به چند شاهد مثال اشاره شود.

قالا رَبَّنا ظَلَمْنا اَنْفُسَنا وِ اِنْ لَمْ تَغْفِرْلَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرينَ. (اعراف: ۲۳)

آن دو گفتند: پروردگارا! «به واسطه ارتکاب گناه، به خویشتن ستم کردیم، و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی، البته از زیان کاران خواهیم بود.

وَ عَلَى الَّذينَ هادُوا حَرَّمْنا ما قَصَصْنا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ. (نحل: ۱۱۸)

برای کسانی که یهودی شده اند، آنچه را از پیش برای تو نقل کردیم، حرام کرده ایم. ما در حق آنها ستم روا نداشتیم، بلکه آنها خود به خویشتن ستم می کردند.

در فتاد اندر چهی کو کنده بود

زانکه ظلمی بر سرش آینده بود

اینکه تو از ظلم چاهی میکَنی

از برای خویش دامی می تنی

مولانا

* * *

در اخبار نیز از نافرمانی ها، به عنوان ظلم در حق خویش یاد شده است، همان گونه که از حضرت علی علیه السلام نقل است که:

«ظَلَمَ نَفْسَهُ مَنْ عَصَى اللّهَ وَ اَطاعَ الشَّيْطانَ؛ آنکه خدا را نافرمانی نماید و از

ص: ۷۴

شیطان اطاعت کند، در حق خویش، ستم نموده است.»(۱)و(۲)

و باز از آن حضرت است که:

«مَنْ اَهْمَلَ الْعَمَلَ بِطاعَهِ اللّهِ ظَلَمَ نَفْسَهُ؛ هرکه طاعت خدا را فروگذارد، به خود ستم کرده است.»(۳)

و در حکایت است که:

«مردی به ابوذر نوشت: ای اباذر مرا بهره ای از تازه های دانش بخش، ابوذر به او نوشت: در حق کسی که دوستش داری، بدی مکن. مرد به او گفت: مگر کسی به کسی که دوستش دارد، بدی می کند؟ ابوذر گفت: آری. تو خودت را بیش از همه دوست داری و اگر خدا را نافرمانی کنی، به خودت بدی کرده ای».(۴)

همچنین در حکایتی دیگر آمده است که:

درویشی در راه می رفت و می گفت:

هر چه کنی به خود کنی

گر همه نیک و بد کنی

۱- غرر الحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۲۷۶.
۲- آگوستین نیز در کتاب اعترافات خود، ص ۱۰۷ می گوید: «اگرچه آدمیان، در انجام گناه، علیه خدا می شورند، ولی در واقع جان های خود را می آزارند و در این بدخواهی علیه خود قیام می کنند.»
۳- همان، ج ۵، ص ۳۱۶.
۴- میزان الحکمه، ج ۷، ص ۳۳۸۹.

پیرزنی این گفته را شنید و گفت: من به این درویش ثابت می کنم که این حرف، درست نیست. پیرزن، نانی پخت و در آن زهر ریخت. هنگامی که درویش به خانه آمد، نان را به او داد. درویش نان را گرفت و روانه شد.

نزدیک خانه پیرزن، پسری به درویش رسید و گفت: من از راه دور آمده ام، گرسنه ام.

درویش، نان را به پسر داد. پسر تا لقمه ای از نان را خورد، فریاد زد: سوختم.

مردم از خانه ها بیرون ریختند و پیرزن هم بر اثر سر و صدای آنها، داخل جماعت شد و دید، کسی که نان را خورده، پسر اوست که پس از مدت ها از سفر آمده بود. پیرزن با مشاهده این صحنه، بی اختیار با خویش گفت:

هر چه کنی به خود کنی

گر همه نیک و بد کنی(۱)

از دست دادن فرصت: ظلم به خویشتن

امام علیه السلام در فرازی که ذکر شد در مقام اهتمام به فرصت ها به خدایش عرض می کند: «من با امروز و فردا کردن و از دست دادن فرصت ها، در حق خویش ظلم نمودم».

از این عبارت معلوم می شود که ضایع نمودن فرصت ها نیز، نوعی ستم در حق خویشتن است. در توضیح باید گفت:

آنها که به جایی رسیده اند و به آرزوهایشان دست یافتند، از سلسله قوانینی پیروی کردند که در راه ماندگان و ناکامان در آرزوها، آن قوانین را زیر پا گذاشتند. از جمله آن قوانین، در یافتن فرصت ها و استفاده کامل از آنها می باشد.

در قاموس انسان های بزرگ و موفق، چیزی به نام «هنوز فرصت هست»، و واژه

۱- با معارف اسلامی آشنا شویم، ج ۴۱، ص ۱۴۸.

نامأنوسی به نام «امروز و فردا کردن» وجود ندارد. آنها با تمام وجود دریافتند که:

قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند

بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم

حافظ

انسان های ناموفق و ملت ناکام کسانی هستند که فرصت ها را یکی پس از دیگری از کف داده و در نتیجه یا دوباره، روی فرصت را ندیدند و یا توانی برای استفاده از فرصت ها برایشان نمانده است.

باری:

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار

کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

حافظ

عزیز الدّین نَسَفی در کتاب اَلْاِنسان الْکامل چنین می گوید:

حیات را به غنیمت دار، و صحت را به غنیمت دار، و فراغت و یاران موافق و دوستان مشفق را به غنیمت دار، که هر یک نعمتی عظیمند، و مردم از این نعمت ها غافلند و هر که نعمت را نشناسد، از آن نعمت برخورداری نیابد. و این نعمت ها هیچ بقا و ثَبات ندارند، اگر درنیابی خواهند گذشت. و چون بگذرد، هر چند پشیمان شوی، سود ندارد. امروز که داری، به غنیمت دار، و هر کار که امروز می توانی کردن، به فردا مینداز، که معلوم نیست که فردا چون باشد.(۱)

سهل انگاری و ضایع نمودن فرصت ها یکی پس از دیگری تا آنجا می تواند خطرناک باشد که در نهایت، آدمی را از ره یابی به بهشت ابدی محروم سازد. ملّامهدی نراقی در کتاب جامع السّعادات چنین می گوید:

۱- عزیز الدّین نَسَفی، الانسان الکامل، صص ۳۲۲ و ۳۲۳.

«قَدْ وَرَدَ اَنّ اَکْثَرَ اَهْلِ النّارِ صِیاحُهُمْ مِنْ سَوْفَ، یَقُولُون واحُزْناه مِنْ سَوْفَ؛ روایت شده است که ناله بیشتر اهل جهنم از فردا گفتن و به تأخیر انداختن فرصت ها است و صدای واحزناه از آنها به خاطر این سهل انگاری ها بلند است».(۱)

صوفی اِبنُ الوقت(۲) باشد ای رفیق

نیست فردا گفتن از شرط طریق

مولانا

در این قسمت مناسب است که چند روایت نیز درباره غنیمت شمردن فرصت ذکر کنیم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«مَنْ فُتِحَ لَهُ بابُ خَیْرٍ فَلْیَنْتَهِزْهُ، فَاِنَّهُ لا یَدْری مَتی یُغْلَقُ عَنْهُ؛ کسی که درِ نیکی و خیری بر او گشوده شود، باید آن را غنیمت شمارد، زیرا نمی داند که چه وقت بر روی او بسته خواهد شد».(۳)

چو بر روی زمین باشی توانایی غنیمت دان

که دوران، ناتوانی ها بسی زیر زمین دارد

حافظ

امام علی علیه السلام فرمود:

ماضِی یَوْمِکَ فائِتٌ وَ آتیهِ مُتَّهَمٌ، وَ وَقْتُکَ مُغْتَنَمٌ فَبادِرْ فیهِ فُرْصَهَ الْاِمْکانِ! وَ اِیّاکَ اَنْ تَثِقَ بِالزَّمانِ.(۴)

دیروزت از دست رفته، و فردایت مشکوک است، و امروزت غنیمت. پس امروزت را دریاب و در بهره برداری از فرصت ممکن شتاب کن، و

۱- ملّامهدی نراقی، جامع السّعادات، ج ۳، ص ۳۳.

۲- ابن الوقت کنایه از وقت شناس بودن است.

۳- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۵.

۴- غرر الحکم و دررالکلم، ج ۶، ص ۱۴۰.

از اطمینان کردن به روزگار بپرهیز.

سعدیا! دی رفت و فردا همچنان موجود نیست

در میانِ این و آن فرصت شمار امروز را

سعدی

این بخش را با ذکر اشعاری نغز از شاعر شیرین سخن، پروین اعتصامی به پایان می بریم:

جوانی چنین گفت روزی به پیری

که چون است با پیریَت زندگانی

بگفت: اندرین نامه حرفی است مبهم

که معنیش جز وقت پیری ندانی

تو، بِه کز توانایی خویش گویی

چه می پرسی از دوره ناتوانی

جوانی نکو دار، کاین مرغ زیبا

نماند در این خانه استخوانی

متاعی که من رایگان دادم از کف

تو گر می توانی، مده رایگانی

هر آن سر گرانی که من کردم اول

جهان کرد از آن بیشتر، سرگرانی

چو سرمایه ام سوخت، از کار ماندم

که بازی است، بی مایه بازارگانی

از آن بُرد گنج مرا، دزد گیتی

که در خواب بودم گه پاسبانی

وای بر نَفْسِ مان اگر خداوند او را نبخشد

اشاره

گرچه ظلم بر نفس و از دست دادن فرصت ها، خسارتی بزرگ است، ولی کدام خسارت و بیچارگی است که اگر مشمول عفو و غفران اِلهی شود، جبران نشود. به قول شیخ محمود شبستری:

گدایی گردد از یک جذبه، شاهی

به یک لحظه دهد کوهی به کاهی

به هر حال امام علیه السلام در فراز مذکور از دعا به طور ضمنی غفران الهی را، موجب جبران گناهان و ستم بر خویشتن می داند؛ و این خود، بشارتی بزرگ است که آدمی تا خدایی دارد در سایه رحمت و کرم او می تواند، تمام شکستگی های حاصل از معاصی را جبران و ترمیم نماید. چنانچه در مناجات یازدهم از مناجات های خَمْسَةَ عشر می خوانیم:

اِلهی کَسْری لاْ یَجْبُرُهُ اِلاّ لُطْفُکَ وَ حَنانُکَ وَ فَقْری لا یُغْنیهِ اِلاّ عَطْفُکَ وَ اِحْسانُکَ وَ رَوْعَتی لا یُمَکِّنُها اِلاّ اَمانُکَ وَ ذِلَّتی لا یُعِزُّها اِلاّ سُلْطانُکَ.

معبود من!شکستگی مرا چیزی جز لطف و عطایت تدارک نمی کند و فقر و بی نواییم را به جز عطوفت و احسانت، بدل به بی نیازی نمی کند و ترس و اضطرابم را جز امان تو ایمنی نمی بخشد و ذلت و خواریم را غیر از سلطنتت، بدل به عزت نمی کند.

شکسته چنان گشته ام بلکه خُرد

که آبادیم را همه باد بُرد

تویی کز شکستم رهایی دهی

وگر بشکنی مومیایی دهی

ص: ۸۰

نظامی

دل از نظرِ تو جاودانی گردد

غم با لطف تو شادمانی گردد

گر باد به دوزخ برد از کوی تو خاک

آتش همه آب زندگانی گردد

ابوسعید ابوالخیر

ولی اگر در این ظلم بر نفس، نسیم غفران الهی بر چهره گنه کار نوزد، به تعبیر امام علیه السلام، «وای بر او»

خیالت می کنم مو گاهگاهی

مصیبت بی اگر مو را نخواهی

باباطاهر

برای چنین بنده ای، در چنین حالی، هیچ پناهگاهی نخواهد بود:

یا رب قبول کن به بزرگی و فضل خویش

کان را که رد کنی نبود هیچ مُلْتجا

حاصل سخن آنکه:

یا دولتاه اگر به عنایت کنی نظر

واخجلتاه اگر به عقوبت دهد جزا

«اِلهی لَمْ یَزَل بِرُّکَ عَلَیَّ...».

در عالَم دیگر نیز ما را دریاب

از آنجا که خداونـد، «دائم الفضل» است، و همواره فیض او به طرف بندگانش جاری و ساری می باشد، و از آنجا که در عالَم دنیا، جز نیکی و خوبی از او مشاهده نشده است، چگونه می شود که ناگهان، در جهان دیگر، بارش رحمت او کاهش یابد و

مهر خویش را از بندگانش دریغ بدارد؟! و به تعبیر امام علیه السلام در این فراز از مناجات:

چگونه می شود که از رفتار نیک تو در جهان دیگر، مأیوس شوم، در حالی که تو در این جهان، جز به زیبایی و خوبی با من معامله نکردی؟!

باری، آنکه کریم است، همواره کریم است و آنکه بزرگوار است، همواره بزرگوار خواهد ماند. از این سخن که بگذریم، خداوند، اصل رحمت و عمده آن را برای جهان دیگر ذخیره نموده است، بر این اساس پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

اِنَّ لِلّه مِائَهَ رَحْمَهٍ اَنْسزَلَ مِنْها رَحْمَهً واحِدَهً بَیْنَ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ وَ الطَّیْرِ وَالْبَهائِمِ وَ الْهَوامِّ فَبِها یَتَعاطَفُونَ وَ بِها یَتَراحَمُونَ، وَ اَخَّرَ تِسْعا وَ تِسْعینَ رَحْمَهً یَرْحَمُ بِها عِبادَهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ.

خداوند، از صد قسمت رحمتش، فقط یک قسمت را در دنیا به جن و انس، پرندگان، حیوانات و حشرات عطا کرده است، تا بین خود با محبت و مهربانی زندگی کنند و نود و نه قسمت دیگر را در آخرت به بندگان خویش اختصاص خواهد داد.(۱)

چو ما را به دنیا تو کردی عزیز

به عُقبی همین چشم داریم نیز

سعدی

ص: ۸۲

۱- بدیع الزّمان فروزانفر، احادیث و قصص مثنوی، ص ۵۱۶.

قسمت هفتم

اشاره

اِلهی تَوَلَّ مِنْ اَمْری ما اَنْتَ اَهْلُهُ وَعُدْ عَلَیَّ بِفَضْلِکَ عَلی مُذْنِبٍ قَدْ غَمَرَهُ جَهْلُهُ.

معبود من تدبیر امورم را آن گونه که شایسته توست به انجام رسان، و فضل خود را به گنهکاری که غریقِ امواج جهالت است، بازگردان.

نکاتی از این فراز

۱. واگذاری امور به خداوند

۲. تقاضای دریافت فیض از حق تعالی.

«اِلهی تَوَلَّ مِنْ اَمْری... ».

واگذاری امور به خداوند

واگذاری امور به خداوند

کار خود گر به خدا بازگذاری حافظ!

ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی

علم آدمی بسیار ناچیز و اندک است، به همین سبب، هرگز به طور جامع و کامل، به مصالح و مفاسد خویش آگاه نمی باشد. گرچه او مأمور به سعی و تلاش و همت ورزی می باشد و باید وظایفش را به درستی ادا نماید، ولی به هر حال، آگاهی درست از اینکه خیر و صلاح واقعی او، چه می باشد و اینکه چه مقامی و مکانی شایسته وقوف او و چه احوالی مناسب وجود اوست، از عهده وی خارج است، به همین جهت، مصلحت و خیر بنده در این است که امور زندگی خویش را به پروردگارش واگذار نماید؛ آن گونه که حضرت سیّدالشّهداء علیه السلام واگذار نموده و به این شکل در دعای عرفه به مناجات نشسته است که:

«اِلهی اَغْنِنی بِتَدْبیرِکَ عَنْ تَدْبیری وَ بِاخْتِیارِکَ عَنْ اِخْتِیاری؛ معبود من! تدبیرت را جایگزین تدبیرم نما! و بدین گونه بی نیازم فرما! و اختیار خودت را به جای اختیارم

اِعمال فرما!»

باری، سعادت واقعی بنده، در واگذاری تدبیر امور به پروردگارش می باشد، زیرا او به خیر و صلاحِ بنده از همگان آگاه تر است و جز خیرخواهی، اراده دیگری در حق بنده خود ندارد.

نه من چاره خویش دانم نه کس

تو دانی چنان کن که دانی و بس

نبینم من آن زهره در خویشتن

که گویم تو را این و آن ده به من

نظامی

از عزیزالدّین نَسَفی در کتاب اَلْاِنْسانُ الْکامِل چنین نقل است که:

«ای درویش! دانایان در دنیا، هرگز چیزی نخواسته اند، به هر چه پیش آمده است راضی و تسلیم بوده اند، از جهت آنکه دانسته اند که آدمی نداند که خیر او در چیست.

عَسَی اَنْ تَکْرَهوا شَیْئا وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ عَسیٰ اَنْ تُحِبُّوا شَیْئا وَ هُوَ شَرٌّ لَکُم. (بقره: ۲۱۶)(۱)

و به یقین دانسته اند که خدای، مصلحت کار بنده دارند. پس تدبیر و تصرّف خود و ارادت و اختیار خود، از میان برداشته اند و کار به خدای بگذاشته اند.(۲)

او هر چه می کند چو صَلاحست و محضِ خیر

پس ما چرا حدیث ز چون و چرا کنیم

۱- چه بسا از اموری کراهت دارید و حال آنکه خیر شما در آن است و چه بسا اموری خوشایند شماست و حال آنکه برای شما شرّ است. لیک لطفی، قهر در پنهان شده یا که قهری در دل لطف آمده مولانا

۲- عزیزالدّین نسفی، الانسان الکامل، ص ۳۳۴.

نقل سخنی از علامه حلی نیز در این مورد، خالی از لطف نمی باشد. وی در کتاب «اَوْصافُ الْاَشراف» می نویسد:

چون بنده را یقین باشد که خدای تعالی از او داناتر است و تواناتر، کار خود به او واگذارد، تا چنان که تقدیر اوست، آن کار را بسازد، و به آنچه او تقدیر کند و کرده باشد خرسند و راضی باشد و خرسندی او به آنچه خدا کند و سازد، به آن حاصل شود که نظر کند در حال گذشته خود که او را به وجود آورد و چندین حکمت در آفرینش او اعمال کرد که به همه عمر خود هزار یک آن را نتواند شناخت و بی التماس بنده، او را از نقصان به کمال آورد ... پس بر او اعتماد کند و او را یقین حاصل شود که آنچه باید و آنچه شایسته است، خدا انجام خواهد داد. و حقیقتِ «اَلَیْسَ اللّهُ بِکافٍ عَبْدَهُ؛ آیا خدا بنده اش را کافی نیست» (آل عمران: ۱۵۹) را درخواهد یافت.

باری آنکه هم زمان با سعی و تلاش، به راستی تدبیر امورش را به خدای خویش واگذار کند و به او پناه برد و او را چاره و پناه خویش در زندگی بداند، هرگز بیچاره و درمانده نخواهد گشت، چون، خداوند، هرگز بنده ای را که از او چاره جویی می کند و استمداد می طلبد رها نخواهد کرد:

آن را که منم خِرقه، عریان نشود هرگز

وان را که منم چاره، بیچاره نخواهد شد

آن را که منم منصب، معزول کجا گردد

آن خاره که شد گوهر او خاره نخواهد شد

آن قبله مشتاقان ویران نشود هرگز

وان مُصحفِ خاموشان سی پاره نخواهد شد

مولانا

«وَعُدْ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ...».

جهل، عذری برای دریافت فضل

الطاف حق تعالی به قدری وسیع و فراگیر است که با هر بهانه ای آدمی را مشمول رحمت و عنایت خود می سازد؛ به عنوان نمونه همانگونه که از مناجاتِ حضرت امام علی علیه السلام در مسجد کوفه استفاده می شود:

نَفْسِ عبد بودن آدمی در مقابل مولایش، ذلیل بودن آدمی در برابر خدای عزیز، ضعیف بودن انسان در مقابل خدای قوی، گمراه بودن آدمی در برابر خدای هدایت گر و صفاتی از این دست، آدمی را مستحق دریافت رحمت الهی می نماید. در اینجاست که امام علی علیه السلام این گونه به تضرع می نشیند:

«مَوْلایَ یا مَوْلایَ اَنْتَ الْمَوْلی و اَنَا الْعَبْدَ وَ هَلْ یَرْحَمُ الْعَبْدَ اِلَّا الْمَوْلی؛ مولای من تو مولایی و من عبد، و چه کسی جز مولی بر عبد خویش ترحم می نماید».

«مَوْلایَ یا مَوْلایَ اَنْتَ الْعَزیزُ وَ اَنَا الذَّلیلُ وَ هَلْ یَرْحَمُ الذَّلیلَ اِلّا الْعَزیزُ؛ مولای من! تو عزیزی و من ذلیل، و جز عزیز، چه کسی به ذلیل رحم خواهد کرد».

«مَوْلایَ یا مَوْلایَ اَنْتَ الْقَوِیُّ وَ اَنَا الضَّعیفُ وَ هَلْ یَرْحَمُ الضَّعیفَ اِلَّا الْقَوِیُّ؛ مولای من! تو قوی هستی و من ضعیف و ناتوان، و آیا جز قوی، کس دیگری به ضعیف رحم خواهد کرد».

«مَوْلایَ یا مَوْلایَ اَنْتَ الْهادِی وَ اَنَا الضّالُّ وَ هَلْ یَرْحَمُ الضّالَّ اِلَّا الْهادی؛ مولای من! تو هادی و من گمراهم و بر گمراه، جز هادی، چه کس رحمت خواهد کرد».

باری:

من اگر بی هنر و بی خِرَدم

خواجه با خِردی می خَرَدم

و در فراز مذکور از مناجات، «جهل» و جاهل بودن بنده نیز از عواملی به شمار آمده که آدمی را مستحق دریافت فضل و کَرَم الهی می نماید، همان گونه که امام علیه السلام

ص: ۸۶

می گوید: معبود من! فضل خود را به گنهکاری که غریق امواج جهالت است باز گردان».

سهو و نسیان را مبدل کن به علم

من همه جلهم مرا ده صبر و حلم

کار تو تبدیل اعیان و عطا

کار ما سهو است و نسیان و خطا

در دعای ابوحمزه ثِمالی نیز آمده است که: «وَ اَیُّ جَهْلٍ یا رَبِّ لا یَسَعُهُ جُودُکَ؛ و کدام جهل است، که جودِ تو آن را فرا نگیرد».

ناگفته نماند که مقصود از «جهل» تنها بی اطلاعی نسبت به حرام و گناه نمی باشد، بلکه چه بسا، دایره جهل وسیع تر از این باشد. یعنی می توان به افرادی که حتی به عواقب گناهان آگاهی دارند ولی باز مرتکب آن گناهان می شوند نیز نسبت جهل داد؛ به این بیان که اگر آنها آگاهی واقعی به آثار نکبت بار و خواص زهرگونه معاصی داشتند و آنها را به چشم قلب، مشاهده و ادراک می نمودند، قطعا از لغزش ها اجتناب می کردند. ازاین رو می توان گفت این گروه نیز در واقع از نوعی جهل برخوردار بوده و مستحق ترحم و دریافت رحمت پروردگار می باشند. به هر حال، به تعبیر حکیم نظامی گنجه ای، خداوند، تنها، نوازشگر خردمندان نمی باشد، بلکه، چاره ساز ناخردمندان نیز هست.

خدایِ خِردبخش بِخْرَد نواز

همان، ناخردمند را چاره ساز

نظامی

ص: ۸۷

قسمت هشتم

اشاره

اِلهی قَد سَتَرْتَ عَلیَّ ذُنُوبـا فِی الـدُّنْیا وَ اَنـا اَحْوَجُ اِلی سَتْرِها عَلَیَّ مِنْکَ فِی الْاُخْری اِذْلَمْ تُظْهِرْها لِاَحَـدٍ مِنْ عِبادِکَ الصّالحینَ فَلا تَفْضَحْنی یَوْمَ القِیامَهِ عَلی رُئُوسِ الْاَشهادِ.

معبودِ من! همانا گناهانم را در دنیا پوشانیـدی و من به این پرده پوشـی، در آخرت محتاج ترم. همانا در دنیا، حتی نزد بنـدگان شایسته ات نیز، گناهانم را فاش نکردی، پس در روز قیامت، نزد آنها که شاهد می باشند رسوایم مفرما! .

نکاتی از این فراز

اشاره

۱. خداوند، ستّار العیوب؛

۲. مهم تر بودن پرده پوشی از گناهان در آخرت.

«اِلهی قَدْ سَتَرْتَ عَلَیَّ ذُنوبا...».

خداوندِ ستّارالعیوب

یکی از عنایت های خداونـد مهربان در حق بندگان، موهبت پرده پوشـی او از گناهان و زشتی های آنان می باشد. در واقع هر انسانی، آبرو و عزت خویش در میان جامعه را مدیون پوشانده ماندن لغزش هایش از جانب خداوند کریم می باشد. مِهرورزی پروردگار در حق آدمیان سـبب شده است که تا آخرین حد ممکن، با پرده پوشـی از معاصی او، عزت و اعتبار آنها را در برابر دیگران محفوظ بدارد.

از جمله نکـاتی که در دعاهای اهل بیت علیهم السـلام مورد توجه آنها بوده است، صـفت «سـتّاریّتِ» خداونـد می باشـد که به طور مکرر و بارها، پروردگار خود را به این صـفت حمیده و زیبا سـتوده اند. در اینجا به عنوان نمونه، به برخی از این فرازهای دل نشین اشاره

می نماییم:

اَیْ رَبِّ جَلِّلْنی بِسِتْرِکَ، فَلَوِ اطَّلَعَ الْیَوْمَ عَلی ذَنْبی غَیْرُکَ ما فَعَلْتُهُ وَ لَوْ خِفْتُ تَعْجیلَ الْعُقُوبَهِ لاَجْتَنَبْتُهُ لا لِاَنَّکَ اَهْوَنُ النّاظِرینَ وَ اَخَفُّ الْمُعطِّلِعینَ بَلْ لِاَنَّکَ یا رَبِّ خَیْرُ السّاتِرینَ.(۱)

پروردگارا! کردار زشتم را در پرده دار. اگر بر گناهم کسی غیر از تو آگاه می شد، آنرا مرتکب نمی شدم و نیز اگر از تعجیل عقوبت می ترسیدم باز هم از خطا اجتناب می کردم.

و این حیا نمودن از مردم و عدم حیا از تو، نه بدان سبب است که قدر و اهمیت تو از دیگران کمتر است و آگاهی تو از گناهانم نسبت به سایرین پایین تر است، بلکه بدان خاطر است که تو ای پروردگارم، بهترین پوشاننده گناهانی.

در جای دیگر از دعای ابوحمزه ثمالی می خوانیم:

«اِلهی فَبِحِلْمِکَ اَمْهَلْتنی وَ بِسِتْرِکَ سَتَرْتَنی حَتّی کَاَنَّکَ اَغْفَلْتَنی؛ معبود من! به سببِ حلمی که ورزیدی مُهلتم دادی، و چون، ستّار بودی، پرده بر لغزش هایم کشیدی تا آنجا که گویا از کارهایم غافل بودی و نمی دیدی».

همچنین سیّدالسّاجدین علیه السلام در دعای شانزدهم صحیفه سجّادیه، این گونه، پروردگارش را به پرده پوشی می ستاید:

یا اِلهی فَلَکَ الْحَمْدُ، فَکَمْ مِنْ عائِبَهٍ سَتَرْتَها عَلَیَّ فَلَمْ تَفْضَحْنی، وَ کَمْ مِنْ ذَنْبٍ غَطَّیْتَهُ عَلَیَّ فَلَمْ تَشْهَرْنی وَ کَمْ مِنْ شائِبَهٍ اَلْمَمْتُ بها فَلَمْ تَهْتِکْ عَنّی سِتْرَها، وَ لَمْ تُقَلِّدْنی مَکْرُوهَ شَنارِها وَ لَمْ تُبْدِ سَوْءاتِها لِمَنْ یَلْتَمِسُ مَعایبی مِنْ جیرَتی وَ حَسَدَهِ نِعْمَتِکَ عِنْدی.

ص: ۸۹

۱- مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.

ای معبودِ من! شکر و سپاس تو را که چه بسیار عیبم را پوشاندی و رسوایم نکردی و چه فراوان گناهم را پنهان کردی و در گناهان، مشهورم نساختی و چه بسیار، زشتی ها که انجام دادم و پرده ــ آبرویم ــ را ندریدی و طوق زشت آن را بر گردنم نیفکندی و بدی های آن را بر همسایگان که در جستجویِ عیب هایم هستند و بر حسودانی که تحمل دیدن نعمت هایت را ندارند، آشکار نساختی.

این همه پرده که بر کرده ما می پوشی

گر به تقصیر بگیری نگذاری دَیّار(۱)

فعل هایی که ز ما دیدی و نپسندیدی

به خداوندی خود پرده بپوش ای ستّار

سعدی

نکته دیگر اینکه خداوند مهربان، نه تنها خود «ستّار الْعُیُوب» است، بلکه از بندگانش خواسته که آنها نیز در این صفت زیبا، آینه پروردگارشان باشند و آنها نیز از لغزش های یکدیگر چشم پوشی و پرده پوشی کنند و بدین گونه آبروی یکدیگر را محفوظ بدارند. در روایتی از حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که: «اِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ حَیّیٌ سِتّیرٌ یُحِبُّ الْحَیاءَ وَ السِّتْرَ؛ به درستی که خدای عزّ و جلّ، بسیار باحیا و پرده پوش است و حیا و پرده پوشی را (نیز در دیگران) دوست می دارد».(۲)

باری خداوند، نه تنها زشتی ها را می پوشاند بلکه به همان نسبت، زیبایی های دیگران را نیز آشکار می سازد، در دعای جوشن کبیر می خوانیم: «یا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمیلَ وَ سَتَرَ الْقَبیحَ؛ ای آنکه زیبایی را آشکار می سازی و زشتی را می پوشانی».

در تفسیر این عبارت از دعا، روایتی دل نشین از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

ص: ۹۰

۱- جنبنده.

۲- سُنَن ابو داوود، ج ۴، ص ۴۰.

هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در عرش، صورتی دارد شبیه به صورت او در زمین، پس هرگاه کارهای نیکی چون رکوع و سجود و دیگر افعال نیکو از او صادر شود، صورت این اعمال نیکویش در عرش ظاهر می شود، و ملایکه آن را می بینند و بر او درود می فرستند و برایش استغفار می کنند، ولی اگر معصیتی از او سر زند، خداوند، حجابی بر آن می نهد تا ملایکه بر آن مطلع نگردند، و این است تأویل: «یا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمیلَ وَ سَتَرَ الْقَبیحَ».(۱)

«وَ اَنا اَحْوَجُ اِلی سَتْرِها...».

مهم تر بودن پرده پوشی خداوند در آخرت

آن گونه که امام علیه السلام اشاره کرد: احتیاج آدمی به ستاریت حق تعالی در جهان دیگر بیشتر است تا این جهان مادی.

در اینجا می توان در بیان دلیل این امر، گفت: از آنجا که این دنیا، سرای گذرا و فریب و فراموشی و غفلت و بی توجهی و نیستی و نابودی است، اگر انسان، در این دنیا، رسوا شود، گذر زمان و گردش روزگار، فراموشی ها، فرصتِ جبران، تغییر آدمیان و مشغول بودن آنها به زر و زیور دنیوی، باعث می شود که رسوایی از یاد دیگران برود و یا بسیار کمرنگ گردد.

ولی در قیامت که همه این امور، منتفی است، مصیبت رسوایی آن روز بسیار بزرگ تر از مصیبت رسوایی عالَم دنیاست، علاوه بر اینکه رسوایی در آن روز، بسیار گسترده تر و در برابر دیدگان همه آفریدگان می باشد. از اینجاست که امام علیه السلام مسئلت می کند که: «من به پرده پوشی تو ای خدا، در آخرت، محتاج ترم تا عالَم دنیا».

یا رب به لطف خویش گناهان ما بپوش

ص: ۹۱

۱- حکیم حاج ملا هادی سبزواری، شرح جوشن کبیر، صص ۲۷۹ و ۲۸۰.

روزی که رازها فتد از پرده برملا

سعدی

و به قول ابوسعید ابوالخیر:

افعال بدم ز خلق پنهان می کن

دشوار جهان بر دلم آسان می کن

امروز خوشم بدار و فردا با من

آنچ از کَرَم تو می سزد آن می کن

دو نکته و پایان سخن

نخست آنکه اگر خداوند، «ستّار العیوب» نمی بود و در نتیجه، آدمی با ارتکاب هر گناهی، خود را رسوا و یا در معرضِ رسوایی می دید، در این صورت، رمز برتری انسان بر ملایکه که همان «اختیار» باشد از بین می رفت.

توضیح آنکه آنچه در واقع سبب شده است که آدمی را از فرشتگان نیز برتر ساخته و او را صدرنشین مَلَک نماید، همچنین رمز آن همه شگفتی و عظمت انسان در آن است که او ابتدا در مقام اختیار بین سعادت و شقاوت بوده و سپس با میل و اراده خویش و آزادانه، راه (سعادت) را بپیماید، تا سپس به آن همه عظمت و شگفتی که ملایکه را وادار به سجده در برابر خویش نمود، دست یابد. حال اگر بنده ای، بداند به محض ارتکاب معصیت، رسوا خواهد شد و آبرویش از میان خواهد رفت، در اینجا به نوعی، «اختیار» در ترک معاصی از او سلب شده و او به گونه ای «جَبر» در ترک گناهان مبتلا خواهد شد که آن جبر، خوف از بی آبرویی بعد از هر لغزش می باشد. در این حال، آدمی اگرچه با این انگیزه نیز ترک معصیت نماید، امری نیکو و پسندیده است، ولی رمز عظمت و شکوه انسان که او را معلم فرشتگان نموده بود، از بین رفته و او را از آن اوج به مقام فرشته شدن تنزل می دهد.

بنابراین «ستّار العیوب» بودن حق تعالی، ریشه در «رَبُّ العالَمین» بودن او و اینکه او

ص: ۹۲

پرورش دهنـده جهانیان بر طبق آنچه اسـتعدادشان تقاضا می کند، (دارد)، و اینکه اگر «رَبُّ العالمین» بخواهد آدمی را پرورش داده تا آنجا که آینه تمام نمای خداوند خویش گشـته و حیرت ملایکه را در پی داشـته باشد، باید از پرتو «ستّار العیوب» بودن بهره گیرد، تا قبل از هر چیز مقام «اختیار» از انسان، سلب نگردد.

نکته دیگر اینکه اساسـا سـتّاریّت از رموز دلبری جاودانه خداونـد می باشـد و از همین دست صـفات زیبای حق تعالی است که شیدایی و حیرانی همواره بندگان عارفش را سبب شده است.

شناساییش بر کس نیست دشوار

و لیکن هم به حیرت می کشد کار(۱)

ص: ۹۳

۱- مراد از حیرت در اینجـا، سـرگردانیِ بی حاصـل نمی باشـد، بلکه حیرت در اینجـا، شـگفتی فوق العـاده حاصـل از شـناخت خداوند است که آدمی را سرگردان از این شگفتی می سازد.

قسمت نهم

اشاره

اِلهی جُودُکَ بَسَطَ اَمَلی وَ عَفْوُکَ اَفْضَلُ مِنْ عَمَلی، اِلهی فَسُرَّنی بِلِقائِکَ یَومَ تَقْضی فیهِ بَیْنَ عِبادِکَ.

معبود من! جود و بخشش، آرزویم را گسترش داده است، و عفو تو بر کردار ــ زشت ــ من برتری یافت. معبودِ من! مرا به دیدارت، در روزی که میان بندگانت داوری می کنی شادمان کن!

نکاتی از این فراز

۱. جود گسترده خداوند، آرزوی بیشتر بنده؛

۲. «عفو خدا، بیشتر از جُرم ماست»؛(۱)

۳. تمنای سرور حاصل از دیدار خداوند در روز قیامت.

«اِلهی جُودُکَ بَسَطَ اَمَلی...».

آرزوهای بی پایان آدمی، جود بی پایان خداوندی

اشاره

از خداوند بزرگ، فراوان خواستن و چیزهای بزرگ را آرزو کردن و درخواست نمودن، از صفات نیک و شایسته یک بنده است که مطلوب حضرت حق نیز می باشد.

پروردگار از بنده ای که در کنار خزاین بی پایانش، از او چیزهایی اندک و ناچیز می طلبد، خشنود نمی باشد. لذا با اندک تأملی در دعاهای اهل بیت علیهم السلام درمی یابیم که آن بزرگواران، هم فراوان می خواستند و هم چیزهای بزرگ، همانند دیدار با خداوند را مسئلت می نمودند.

اینکه چه چیز باعث بسط و گسترش آرزوی یک بنده می شود ــ چنانچه در این

۱- بخشی از شعر حافظ.

قسمت از مناجات، بدان اشاره شد _ «جود و کَرَم» خداوند می باشد که این چنین آرزویی را می طلبد. در واقع، گویا آن چنان جودی را، این چنین آرزویی مبسوط و بی پایان معنا خواهد داد.

حاصل سخن آنکه، اگر خداوند، از بنده اش بسط و گستردگی آرزو را بخواهد، بدان سبب است که خود از جودی بی پایان برخوردار است و خداوند، جود و کرم و بخشش خود را، بدون مصرف، نمی پسندد.

بانگ می آید که ای طالب بیا

جودْ محتاجِ گدایان چون گدا

جود می جوید گدایان و ضِعاف

همچو خوبان کاینه جویند صاف

روی خوبان ز آینه زیبا شود

روی احسان از گدا پیدا شود

پس گدایان آیتِ جود حق اند

وانکه با حقند جود مطلق اند

مولانا

عفو خدا بیشتر از جُرم ماست

خداوند، در همه زیبایی ها و صفاتش بی انتهاست، از جمله در صفت «عفوِ» خویش.

اگر بنده ای هر قدر هم مرتکب معصیت شده باشد، از عفو خداوند خویش مأیوس گردد، معنایش، محدود ساختن و محدود دانستن صفت بی انتهای عفو الهی می باشد؛ و معنای محدود نمودن حق تعالی در صفاتش، شبیه دانستن او به مخلوقات محدودش می باشد، در حالی که خداوند از هرگونه شبیه و مثل و مانند منزه است.

عفو خدا بیشتر از جُرم ماست

ص: ۹۵

نکته سربسته چه دانی خموش

لطف الهی بکند کار خویش

مژده رحمت برساند سروش

رندی حافظ نه گناهیست صعب

با کَرَم پادشهِ عیب پوش

حافظ

و در تعقیبات مشترکه هر نماز، دستور رسیده که مستحب است این دعا را بخوانیم:

اَللّهُمَّ اِنَّ مَغْفِرَتَکَ اَرْجی مِنْ عَمَلی وَ اِنَّ رَحْمَتَکَ اَوْسَعَ مِنْ ذَنْبی اَللّهُمَّ اِنْ کانَ ذَنْبی عِنْدَکَ عَظیما فَعَفْوُکَ اَعْظَمُ مِنْ ذَنْبی اَللّهُمَّ اِنْ لَمْ اَکُنْ اَهْلًا اَنْ اَبْلُغَ رَحْمَتَک فَرَحْمَتُکَ اَهْلٌ اَنْ تَبْلُغَنی وَ تَسَعَنی لِاَنَّها وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحمینَ.(۱)

پروردگارا! به درستی که به آمرزش تو بیشتر امیدوارم تا به عمل خود. خدایا! رحمت تو گسترده تر از گناهم می باشد. خداوندا! اگر گناهم نزد تو بزرگ است، عفو تو بزرگ تر از گناهم می باشد. پروردگارا! اگر من شایسته دریافت رحمتت نیستم، ولی رحمتِ تو، سزاوار است که مرا دریابد، چون رحمت تو همه چیز را فراگرفته است. به حق رحمتت ای رحم کننده ترین رحم کنندگان.

سرور قلب با دیدار خدا در قیامت

بلند همتی امام علیه السلام سبب شده است که در بلوا و آشوب روز قیامت که دل ها نگران و اندوهگین می باشد، سرور قلبی خویش را بدون هیچ گونه توجهی به بهشت و

۱- مفاتیح الجنان، تعقیبات مشترکه نمازهای واجب.

نعمت های خیره کننده آن، تنها با دیدار خداوندش مطالبه نماید.

باری:

گر خمرِ بهشت است بریزید که بی دوست

هر شربت عَذبم(۱) که دهی عین عذاب است

حافظ

بندگان خاص خدا، در میان هیاهو و غوغای روز محشر، از محبوبشان مطالبه نمی کنند که ماس را به مکانی امن ببر تا آسوده باشیم، بلکه مسئلت می کنند که با ما باش و دیدارت را برای ما میسر فرما تا آسوده باشیم و در عیش و امنیتِ کامل به سر بریم.

در آن نَفَس که بمیرم، در آرزوی تو باشم

بدان امید دهم جان که خاکِ کوی تو باشم

به وقت صبح قیامت که سر ز خاک بر آرم

به گفت وگوی تو خیزم، به جست وجویِ تو باشم

حدیث روضه نگویم، گُل بهشت نبویم

جمال حور نجویم، دوان به سوی تو باشم

می بهشت ننوشم، ز دست ساقی رضوان

مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم

سعدی

۱- گوارا.

قسمت دهم

اشاره

اِلهی اِعْتِذاری اِلَیْکَ اعْتذارَ مَنْ لَمْ یَسْتَغْنِ عَنْ قَبُولِ عُذْرِه فَاقْبَلْ عُذْری یا اَکْرَمَ مَنِ اعْتَذَرَ اِلَیْهِ الْمُسیئُونَ، اِلْهی لا تَرُدَّ حاجَتی وَ لا تُخَیِّبْ طَمَعی وَ لا تَقْطَعْ مِنْکَ رَجائی وَ اَمَلی.

معبود من! عذر آوردنم به درگاهت، عذر آوردنِ کسی است که نیاز به قبول دارد. پس عذرم را بپذیر، ای بزرگوارترین کسی که تبهکاران به درگاهش عـذر می آورنـد. معبود من! حاجتم را رد مکن و دستِ طمعم را تهی بر مگردان و امید و آرزویم را از خود قطع مساز!

نکاتی از این فراز

۱. عذرخواهی نزد معبود و تمنای پذیرش آن؛

۲. مسئلت از خداوند برای ناامید نکردن امید بنده.

«اِلهی اِعتذاری اِلَیکَ...».

اعتذار به پیشگاه خداوند

بعد از ارتکاب گناه، چه چیزی بهتر از عذرخواهی در پیشگاه خداوند بزرگ، به عنوان برداشتن قدمِ اول در پذیرش توبه.

عقوبت مکن عذرخواه آمدم

به درگاه تو روسیاه آمدم

نظامی

به خصوص آنکه، بنده دلایل کافی در عذرخواهی و قبول عذر از طرف خداوند در اختیار دارد.

توضیح اینکه گرچه آدمی موظف به ترک معاصی می باشد ولی ازیک طرف،دشمنی به نام «ابلیس» دارد که قسم یاد کرد که آدمیان را گمراه نماید: «قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعینَ؛ شیطان گفت: به عزّتت ای خدا، سوگند که همه را گمراه خواهم کرد». (ص: ۸۲)

و از سوی دیگر، انسان گرفتار نفس امّاره است که همواره و با قدرت او را به بدی امر می کند، چنانچه در قرآن مجید از زبان آدمی فرمود:

وَ ما اُبَرِّی ءُ نَفْسی اِنَّ النَّفْسَ لَاَمّارَةٌ بِالسُّوءِ اِلّا ما رَحِمَ رَبّی اِنَّ رَبّی غَفُورٌ رَحیمٌ. (یوسف: ۵۳)(۱)

و من خود را از عیب و لغزش مُبرا نمی دانم، زیرا نفس امّاره، فراوان، مرا به بدی دستور می دهد، مگر آنکه پروردگارم، رحم نماید، همانا که پروردگارم آمرزنده و مهربان است.

به گفته خواجه شیراز، آنجا که جد ما، آدم، را با وسوسه «دانه» از بهشت اخراج کردند ما «به صد خِرمن پندار» چگونه از راه بِدر نرویم:

ما به صد خِرمن پندار ز ره چون نرویم

چون ره آدم خاکی به یکی دانه زدند

حافظ

خلاصه آنکه اوج این بیچارگی آدمی و گرفتاریش در چنگال عوامل گمراه کننده، به این صورت در یکی از دعاها به تصویر درآمده است:

فَیاغَوْثاهُ ثُمَّ واغَوْثاهُ بِکَ یا اَللّهُ مِنْ هُویً قَدْ غَلَبَنی وَ مِنْ عُدُوٍ قَدِ اسْتَکْلَبَ عَلَیَّ وَ مِنْ دنْیا قَدْ تَزَیَّنَتْ لی و مِنْ نَفْسٍ اَمّارَةٍ بِالسُّوءِ اِلّا ما رَحِمَ رَبّی.

وا غوثاه، واغوثاه به تو ای خدا از هوای نفسی که بر من غلبه نمود و از

۱- دعاءِ معروف به حَزین که مستحب است بعد از نماز شب خوانده شود و در مفاتیح ذکر گردیده است.

شیطانی که چون سگ به من حمله ور شده است و از زرق و برق گمراه کننده دنیا و از نفسی که فراوان، به بدی دعوت می کند، مگر پروردگارم رحم کند.

صد هزاران دام و دانه است ای خدا

ما چو مرغانی حریص و بی نوا

مولانا

در کنار همه عوامل فریب دهنده که گرداگرد آدمی را فرا گرفته است ـ به ویژه اگر در آغاز شباب و جوانی نیز باشد ـ کار بر او سخت تر خواهد شد، زیرا فصل جوانی به سببِ اقتضائاتی که در آن نهفته است، بیش از هر زمان دیگری، زمینه را برای ارتکاب لغزش ها مهیا می سازد. از اینجاست که آن شاعر بزرگ، سنایی غزنوی، در مقام اعتذار به پیشگاه خداوند چنین گفته است:

به حرص ار شربتی خوردم مگیر از من که بَد کردم

بیابان بود و تابستان و آبِ سرد و اِستسقا

یعنی اگر کسی در بیابانی در گرمای تابستان باشد و در کنارش آب سرد و گوارایی هم قرار داده شود، علاوه بر اینها دچار بیماری استسقا نیز باشد، فشار مضاعف درون، او را وادار به نوشیدن آب می کند، گرچه به هلاکت وی منجر گردد. زیرا استسقا نوعی بیماری است که حاصل آن عطش شدید و نیاز به نوشیدن آب است، حال آنکه برای درمان آن باید برای مدتی از نوشیدن آب اجتناب نماید، زیرا نوشیدن آب موجب مرگ وی خواهد شد و جان خویش را از دست خواهد داد. حاصل سخن آنکه چنانچه پیش از این هم اشاره شد، گرچه هیچ کدام از عوامل فوق نمی تواند خیالِ آدمی را در ارتکاب گناهان آسوده نماید، چون در سایه همین فشارها، و سپس کنترل نفس است که آدمی به مقامی برتر از مقام فرشتگان دست می یابد، ولی دست کم اینکه عذرخواهی او را به درگاه پروردگارش، موجه می سازد و چون خداوند، پذیرای عذر

عـذرخواهان می باشـد همانگونه که در دعای جوشن کبیر آمده است که: «یا مَنْ یَقْبَلُ عُذْرَ التّائِبینَ؛ ای آنکه عذرخواهی توبه کنندگان را قبول می کنی» به همین سبب، عذرِ او را خواهد پذیرفت.

و اساسا عـذرخواهی از خداونـد از صـفات نیکـو برای بنـده محسـوب می شود و برای او، گـامی می باشـد به طرف تکامـل و پیشرفت.

عُذر بِه آن را که خطایی رسید

بنده از آن عُذر به جایی رسید

نظامی

«اِلهی لاَ تَرُدَّ حاجَتی...».

پروردگارا نا امیدم مفرما

تمنای استجابت دعا و تقاضای حفظ امید و طمع به خداوند، محتوا و مضمون عبارات فوق می باشد.

امیدم به تو هست از اندازه بیش

مکن ناامیدم ز درگاه خویش

نظامی

بضاعت نیاوردم اِلّا اُمید

خدایا ز عفوم مکن ناامید

سعدی

امیـدوار بودن به خداونـد، یکی از عالی ترین ویژگی های بنـدگان است. توضـیح آنکه، از آنجا که از خداونـد، توقع هرگونه خیر و خوبی و مهرورزی و گـذشت و عفو می رود و از آنجا که خداونـد، هرگز امیـد کسـی را ناامیـد نخواهـد کرد، به همین دلیل، امید، بهترین سرمایه برای آدمی به شمار می رود، تا به سبب آن به هدف های بزرگ و

آرزوهـای والاـیش دست یابـد. چنـانچه مولا علی علیه السـلام در دعایِ کمیل می گویـد: «اِرْحَمْ مَنْ رَأسُ مالِهِ الرَّجاءُ؛ خـدایا! رحم کن بر کسی که سرمایه او، امید است».

و در دعای صَـباح نیز در مقامِ امید به خداوند عرض می کند: «اِلِهی قَرَعْتُ بابَ رَحْمَتِکَ بِیَدِ رَجائی؛ معبودِ من! با دستِ امیدم درِ رحمتت را می زنم».

ص: ۱۰۲

قسمت یازدهم

اشاره

اِلهی لَوْ اَرَدتَ هُوانّی لَمْ تَهْدِنی وَ لَوْ اَرَدْتَ فَضیحَتی لَمْ تُعافِنی، اِلهی ما اَظُنُّکَ تَرُدُّنی فی حاجَةٍ قَد اَفْنَیتُ عُمْری فی طَلَبِها مِنْک.

معبود من! اگر خواریم را می خواستی هدایتم نمی فرمودی، و اگر می خواستی که رسوا شوم، این همه آثار و اسباب رسوایی برانگیز را از من نمی زدودی. معبود من! هرگز به تو این گمان را نـدارم که در حاجتی که عمرم را در طلبش به پایان رساندم، ردم فرمایی.

نکاتی از این فراز

۱. آثار عنایت خداوند به آدمی؛

۲. گمان نیکو به خداوند و ثمرات آن.

«اِلهی لَوْ اَرَدْتَ هَوانی...».

۱. توجه الهی؛ هدایت و حرمت بنده

پی بردن به محبت ربوبی نسبت به بنده، کاری صـعب و مشکل نیست. به وسیله نشانه ها به آسانی می توان مهرورزی خداوند را در حق بنـده اش دریـافت. به عنوان مثـال، «مولانـا»، درخشـش برق مهر دوست در دل بنـده را علامـت آن دانست که از آن طرف در نهـاد معبود نیز دوستی و مهر وجود دارد، و نیز عنوان نموده است که اگر عاشـقی، جویـای وصـل معشوق باشـد و در سرش سودای وصال او را بپروراند، بداند که معشوق نیز جویای او است:

چون در این دل،برقِ مهرِ دوست جَست

اندر آن دل، دوستی می دان که هست

هیچ عاشق، خود نباشد وصل جو

که نه معشوقش بود جویای او

در دل تو مهر حق چون گشته نو

هست حق را بی گمان مهری به تو

مولانا

و به تعبیر عارف و شاعر شوریده همدان، بابا طاهر: «اگر دوست با ما سر یاری نداشته باشد، چرا هر نیمه شب به خوابمان می آید».

دو زلفونت بُوَد تار رُبابُم

چه می خواهی از این حال خرابُم

اگر با مو سر یاری نداری

چرا هر نیمه شو آیی بخوابُم

حاصل سخن آنکه، امام علیه السلام برای بیان دلگرمی به عنایت و توجه معبودش در حق او، دو علامت عنوان می نماید: یکی آنکه هدایت نمودنش، نشانه آن است که خداوند خواری بنده را بر نمی تابد و در نتیجه، بنده اش را دوست می دارد. دیگر آنکه، بنده خویش را رسوا نکرده است و رسوا نکردنش، علامت آن است که او را از این جهت عافیت بخشیده است و عافیت بخشی او نیز ریشه در عنایت او و مهر و محبت او دارد.

«اِلهی ما اَظُنُّکَ تَرُدُّنی...».

۲. گمان نیک به خداوند

خداوند در برابر «گمان نیک» بنده اش در حق او حساب ویژه ای باز نموده است، و ابواب بی شماری را تنها، به سبب خوش گمانی بنده اش در حق او، گشوده است.

حسن ظن است و امید حق تو را

که تو را گوید به هر دم برتر آ

مولانا

برای بیان اهتمام به گمان شایسته داشتن به پروردگار و برکات و خیرات فراوان حاصل از آن به نقل یک روایت و نیز یک حکایت اکتفا می کنیم؛ «تو خود مفصل بخوان از این مُجمَل».

از امام رضا علیه السلام چنین نقل است:

اَحْسِنِ الظَّنَ بَاللّه ِ فَاِنَّ اللّه َ عَزَّوَجلَّ یَقوُلُ: أنَا عِندَ ظَنِّ عَبدِی الْمُؤمِن بی، اِنْ خَیْراً فَخَیراً وَ اِنْ شَرّاً فَشَرّاً.

خوش گمان باش، زیرا خدای عزوجل می فرماید: من نزد گمان بنده مؤمن خویش می باشم. اگر گمان خوب بود، رفتار من نیز خوب خواهد بود و اگر گمان او بد بود، رفتار من نیز با او بد خواهد بود.(۱)

صاحبدلی را به خواب دیدند. او را گفتند: خدای عزوجل با تو چه کرد؟

گفت: مرا در موقف سؤال نگه داشت و گفت: دیدی در دنیا چه کردی؟

من ترسیدم: آنگه گفتم: بار خدایا! از تو نه این خبر دادند! خدای تعالی گفت: چگونه؟

گفتم: از تو خبر دادند که فرمودی: «من با بنده آن کنم که از من چشم دارد و به من گمان برد.» و من گمان بردم که بر من رحمت کنی!

خدای تعالی مرا گفت: رو که تو را آمرزیدم و بر تو رحمت نمودم.(۲)

و این گونه است که امام علیه السلام از سرمایه خوش گمانی خویش به خداوند سود جسته و عرض می کند: «معبود من، آن گمان به تو ندارم که حاجتی را که عمر خویش بر آن گذاشتم روا نسازی».

۱- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۱۶.

۲- رشید الدین میبدی؛ کشف الاسرار، ج ۱، ص ۳۷۲.

قسمت دوازدهم

اشاره

اِلهی! فَلَکَ الْحَمْدُ اَبَداً اَبَداً دائِماً سَرْمَداً یَزیدُ وَ لا یَبیدُ کَما تُحِبُّ وَ تَرضی. الهی اِنْ اَخَذتَنی بِجُرمی اَخَذتُک بِعَفوِکَ وَ اِنْ اَخَذْتَنی بِذُنُوبی اَخَذتُکَ بِمَغفِرَتِکَ وَ اِنْ اَدْخَلْتَنی النّارَ اَعْلَمْتُ اَهْلَها اَنّی اُحِبُّکَ.

معبود من! حمد و ستایش بی نهایت و دائم و همیشگی از آن توست که همواره در فزونی است و فنا نمی پذیرد، آن گونه که دوست داری و می پسندی؛ معبود من! اگر مرا به جرمم باز خواست فرمایی،، من از تو می پرسم عفوت کجاست؟ و اگر مرا به گناهانم مؤاخذه فرمایی، از مغفرت تو خواهم پرسید. و اگر مرا در آتش افکنی، من به همه دوزخیان اعلام خواهم کرد که تو را دوست دارم.

نکاتی از این فراز

۱. حمد و ستایش بیش از حد و دائمی از پروردگار؛

۲. یاد نمودن صفات مهر خداوند در صورت مؤاخذه او از بنده اش.

«اِلهی فَلَکَ الْحَمْدُ اَبَداً اَبَداً...».

حمد و ستایش کردگار

شکر و سپاس و منت و عزت خدای را

پروردگار خلق و خداوند کبریا

سعدی

گذشته از آنکه حمد و ستایش معبود و توصیف او، فی نفسه، برای عبد، عملی سرورانگیز و لذت بخش می باشد و اساساً از لذت های یک عاشق این است که معشوقش را حمد و ستایش نماید، چنانچه سعدی می گوید:

یاد تو روح پرور و وصف تو دل فریب

نام تو غم زُدای و کلام تو دلربا

حمد و ستایش، توصیف معشوق، برای عبد بسیار ثمر بخش و پر فایده نیز می باشد و یکی از درهای ورودی به بارگاه کبریایی حضرت حق تعالی، حمد و ستایش او است.

مناسب است برای اثبات این مهم به حکایتی اشاره شود:

نقل است که: چون حکیم ابوالقاسم فردوسی وفات کرد، شیخ ابوالقاسم کُرَّگانی بر او نماز نکرده و عذر گفته بود که او مداح کفار بوده است. اندکی بعد، در خواب مشاهده کرد که فردوسی در بهشت فردوس، غرق در نعمت های آسمانی است.

شیخ به او گفت: به چه چیز، خدای تعالی تو را آمرزیده و در جنت ساکن گردانید؟ فردوسی گفت: بدان سبب که بیتی این گونه در توحید و ستایش پروردگار سروده ام:

جهان را بلندی و پستی تویی

ندانم چه ای، هر چه هستی تویی(۱)

«اِلهی اِنْ اَخَذْتَنی بِجُرمی...».

صفات جمالیه در برابر صفات قهریه

به رخ کشیدن صفات جمالیه خداوند، مانند صفات عفو و مغفرت و کرم و... در برابر مؤاخذه و توبیخ حضرتش، از رموز گشودن دریچه های رحمت به سوی خویش می باشد. در دعای ابوحمزه ثمالی آمده است که:

اِلهی وَ سَیِّدی وَ عِزَّتِکَ وَ جَلالِکَ لَئِن طالَبْتَنی بِذُنُوبی لَاُطالِبَنَّکَ بِعَفوِکَ وَ لَئِن طالَبْتَنی بِلُؤمی لَاُطالِبَنَّکَ بِکَرَمِکَ وَ لَئِن اَدْخَلتَنی النّارَ لَاُخَبِّرَنَّ اَهلَ النّارِ بِحُبّی لَکَ اِلهی اِنْ کُنتَ

۱- پناهی سمنانی، فردوسی سروده خوان وحدت و حماسه ملی، صص ۳۹۸ و ۳۹۹.

لا تَغفِرُ اِلاّ لِاَولِيائِکَ وِ اَهْلِ فَاِلی مَنْ يَفْزَعُ الْمُذْنِبُونَ وَ اِنْ کُنتَ لا تُکرِمُ اِلاّ لِاَهلِ الْوَفاءِ بِکَ فَبِمَن يَسْتَغيثُ الْمُسيئُونَ.

ای خـدای من و ای آقـای من، به عزت و جلالت سوگنـد!اگر به گناهانم مؤاخـذه ام نمایی، من عفوت را به رخت می کشم و اگر مرا به خواریم بـاز خواست نمـایی، تو را به کرمت بـازخواست خواهم نمود و اگر داخل (آتشم) نمایی، اهل آتش را آگاه خواهم نمود که تو را دوست می دارم. معبود من! اگر تو، تنها از لغزش های اولیا و اهل طاعت در می گـذری، پس گنهکاران به که پناه آورند، و اگر کرم تو تنها نصیب اهل وفا می شود، پس بدکاران به کدام در استغاثه نمایند.

همچنین در دعای کمیل می خوانیم:

اَفَتُراکَ سُبْحانَکَ يا اِلهی وَ بِحَمْدِکَ تَسْمَعُ فيها صَوتَ عَبدٍ مُسلِمٍ سُجِنَ فيها بِمُخالَفَتِهِ وَ ذاقَ طَعْمَ عَذابِها بِمَعصِيَتِهِ وَ حُبِسَ بَينَ اَطْباقِها بِجُرمِهِ وَ جَريرَتِهِ وَ هُوَ يَضِجُّ اِلَيکَ ضَجيجَ مُؤَمِّلٍ لِرَحْمَتِکَ وِ يُناديکَ بِلِسانِ اَهلِ تَوحيدِکَ وَ يَتَوَسَّلُ اِلَيکَ بِرُبُوبِيَّتِک. يا مَولایَ فَکَيف يَبْقی فی الْعَذابِ وَ هُوَ يَرجُو ما سَلَفَ مِنْ حِلْمِکَ اَمْ کَيفَ تُؤلِمُهُ النّارَ وَ هُوَ يَأمُلُ فَضلَکَ وَ رَحمَتَکَ اَمْ کَيفَ يُحْرِقُهُ لَهيبُها وَ اَنتَ تَسْمَعُ صَوتَهُ وَ تَری مَکانَهُ اَم کَيفَ يَشتَمِلُ عَلَيهِ زَفيرُها وَ اَنْتَ تَعْلَمُ ضَعفَهُ اَمْ کَيفَ يَتَغَلْغَلُ بَينَ اَطْباقِها وَ اَنتَ تَعلَمُ صِدقَهُ... .

آیا درباره تو ای خدای منزه و ستوده صفات گمان می توان کرد که بشنوی در آتش، فریاد بنده مسلمانی را که به نافرمانی در دوزخ زندانی شده و سختی عذابت را به کیفر گناه می چشد و میان طبقات جهنم به جرم و عصیان محبوس گردیده و ناله اش با چشم انتظار و امیـد به رحمت، به سوی تو بلنـد است و به زبان اهل توحیـد، تو را می خواند و به ربوبیت تو متوسل می شود. ای مولای من چگونه در آتش عذاب خواهد ماند در صورتی که به سابقه حلم نامنتهایت چشم دارد، یا چگونه آتش به او

آسیب رساند، در حالی که او به فضل و کرمت امیدوار است، یا چگونه شراره های آتش، او را بسوزاند با آنکه تو ناله اش را می شنوی و مکانش را در آتش می بینی، یا چگونه شراره های دوزخ بر او احاطه کند با آنکه ضعف و بی طاقتیش را می دانی، یا چگونه در طبقات آتش به خود بپیچد و مضطرب بماند با آنکه تو به صدق او آگاهی...».

حاصل سخن آنکه، بخش های زیادی از فرازهای دعای اهل بیت علیهم السلام یاد نمودن صفات رحمت خداوندی به هنگام غضب و سخط حضرتش می باشد که می توان از این گونه مناجات، نکته مهمی را عنوان کرد و آن اینکه:

از باب گفتار پروردگار که فرموده است: «سَبَقَت رَحْمَتی غَضَبی، رحمت من بر غضبم پیشی گرفت»(۱) و نیز «اِنَّ رَحْمَتی تَغْلِبُ غَضَبی، به درستی که رحمت من بر غضبم غلبه خواهد کرد».(۲) در واقع این گونه مناجات نمودن و معرفت ورزیدن، نوعی غلبه دادن عملی رحمت حق تعالی بر مؤاخذه او و نوعی بارش باران مغفرت او بر سرزمین گناهان باشد که در نتیجه، هر جا، رحمت آید، از سخط و خشم خدایی اثر و خبری نخواهد بود و هر جا که بارش مغفرت او نازل گردد، خس و خاشاک معاصی را از صحرای جان آدمی خواهد زدود.

زان که این دَم ها چه گر نالایق است

رحمت من بر غضب هم سابق است

باری، قطعاً حق تعالی، از اینکه بنده اش او را به صفات جمالیه و مهر او یاد نماید، خشنودتر خواهد شد، تا آنکه او را به صفات قهریه اش خوانده و خود را مقهور قهر و غضب خدایش بداند.

۱- عبدالرحمان جامی، نقد النقوص فی شرح الفصوص، ص ۱۸۹.

۲- بدیع الزمان فروزانفر، احادیث و قصص مثنوی، ص ۱۱۴.

قسمت سیزدهم

اشاره

اِلهی اِنْ کانَ صَغُرَ فی جَنبِ طاعَتِکَ عَمَلی فَقَد کَبُرَ فی جَنبِ رَجائکَ أَمَلی، اِلهی کَیفَ اَنقَلِبُ مِنْ عِندِکَ بِالْخَیْبَهِ مَحرُوماً وَ قَد کانَ حُسنُ ظَنّی بِجُودِکَ اَنْ تَقْلِبَنی بِالنَّجاهِ مَرْحُوما.

خدایا! اگر عملم در اطاعت تو ناچیز است، ولی در کنار امیدواری به کرمت، آرزویم، بزرگ است. معبود من! چگونه از آستان جودت، تهی دست و محروم برگردم، در صورتی که حسن ظن من به جود تو این بوده که بر من رحمت خواهی آورد و مرا نجات خواهی داد.

نکاتی از این فراز

۱. امید فراوان به رحمت حق در کنار طاعت اندک؛

۲. گمان نیک به خدا.

«اِلهی اِنْ کانَ صَغُرَ فی جَنْبِ طاعَتِک...».

آرزوی بزرگ و طاعت اندک

از تکرار دوباره، امیدواری و حسن ظن به خداوند چنانچه در فرازهای بعدی نیز تکرار خواهد شد، یکی دیگر از آداب دعا نیز فهمیده می شود، و آن اصرار ورزیدن و پافشاری کردن در اجابت خواسته های خویش می باشد.

چنانچه از اخبار به دست می آید و مطلوب خداوند نیز می باشد، از جمله آداب دعا و در واقع، از جمله شرایط استجابت خواسته ها، پافشاری و سماجت در برآوردن خواسته ها از طرف پروردگار عالم می باشد.

امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

اِنَّ اللّه عَزَّوَجَلَّ کَرِهَ اِلْحاحَ النّاسِ بَعْضُهُم عَلی بَعْضٍ فِی

الْمَسأَلَهِ وَ اَحَبَّ ذلِکَ لِنَفْسِهِ، اِنَّ اللّه -عَزَّوَجَل یُحِب اَنْ یُسْأَلَ وَ یُطْلَبُ ما عِنْدَه.

همانـا خـدای عزوجل خوش نـدارد که مردم در انجام حاجت بر همـدیگر اصـرار کننـد، ولی برای خودش آن را دوست دارد. خدای عزوجل دوست دارد که از او درخواست شود و آنچه نزد اوست خواهش شود.(۱)

همچنین از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

وَ اللّه ِ لا یُلِحُّ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ عَلَی اللّه ِ عَزَّوَجَل فِی حاجَتِهِ اِلاّ قَضاها لَه.

به خدا سوگند هیچ بنده ای در دعا، پافشاری و اصرار به درگاه خدای عزوجل نکند، جز اینکه حاجتش را برآورد.(۲)

در کتاب مقدس «انجیل» نیز چنین آمده است که:

روزی عیسی برای شاگردانش، مَثَلی آورد تا نشان بدهد که لازم است، همیشه دعا کنند و تا وقتی جواب دعای خود را نگرفته اند از دعا کردن باز نایستند.

فرمود: در یک شـهر یک قاضـی بود که نه از خدا می ترسـید و نه توجهی به مردم داشت. بیوه زنی اهل همان شهر پی در پی، پیش او می آمد و از دست مردی شـکایت می کرد که به او خسارت رسانیده بود. قاضـی تا مدتی به شـکایت او توجهی نکرد. ولی بالاخره از دست او به سـتوه آمد و به خودش گفت: من نه از خدا می ترسم و نه از مردم. اما این زن مایه دردسـر من شده است، بهتر است به دادش برسم.

در این هنگام، عیسـی مسـیح علیه السـلام فرمود: آنجا که چنین قاضی بی انصافی راضی شود به داد مردم برسد، آیاخدا به داد قوم خود نخواهد رسید که

۱- اصول کافی، ج ۴، ص ۲۲۴.

۲- همان.

شبانه روز به درگاه او دعا و التماس می کنند؟ بله او حتماً دعای ایشان را اجابت خواهد فرمود.(۱)

باری، امام علیه السلام در فراز مذکور از مناجات شعبانیه و در مقام اصرار، بار دیگر آرزوی بزرگش را در کنار امیدواری به کرم پروردگارش مطرح نموده، و با امیدی دوباره، از معبودش، اجابت خواسته هایش را می طلبد.

چون عود نبود چوب بید آوردم

روی سیه و موی سپید آوردم

گفتی تو مرا که ناامیدی کفر است

بر قول تو رفتم و امید آوردم

ابوسعید ابوالخیر

«اِلهی کَیْفَ اَنْقَلِبُ مِنْ عِنْدِك بِالْخَیْبَهِ...».

گمان نیکو به خدا

به راستی که با این سکه صاحب عیار، یعنی «حسن ظن به خداوند» از چه تهی دستی و فقر و حرمانی می توان رها شد و به چه خیراتی می توان راه پیدا کرد؟!

گمان نیک داشتن به خداوند عزّوجلّ و اعتقاد خیر به حضرتش، پایه بسیاری از درجه های معرفت و زیر بنای اصلی مرتبه توکل و تسلیم و طمأنینه و آرامش و نظایر آنها است.

در اینجا مناسب است که تنها به یکی از برکات سرشار «گمان نیکو داشتن به حضرت حق» اشاره کنیم و آن اینکه:

ص: ۱۱۳

۱- انجیل لوقا، ۷ _ ۱: ۱۸.

گذشته از آنکه آدمی همواره در معرض لغزش ها و خطاها قرار دارد و با وجود آنکه ممکن است حق اخلاص را در اعمالش ادا نکند، در شناخت پروردگار و عبادت او نیز آن چنان که سزاوار خداوندیش باشد، مقصر و تقصیر کار است.

زیرا آنجا که اشرف مخلوقات عالم، حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله در خطاب به پروردگارش عرض می کند: «ما عَرَفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتِك وَ ما عَبَدْناکَ حَقَّ عِبادَتِك؛ آن چنان که شایسته توست، تو را نشناختیم و آن چنان که سزاوار توست، تو را پرستش نکردیم»(۱) تکلیف دیگر انسان ها مشخص خواهد بود.

حضرت امام خمینی رحمه الله در این باره می فرماید:

ای ضعیف جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله که اعرف خلق اللّه است و عمل او از همه کس نورانی تر و باعظمت تر است اعتراف به عجز و تقصیر کند و بگوید: «ما عَرَفْناکَ حَقَّ مَعْرِفَتِك وَ ما عَبَدْناکَ حَقَّ عِبادَتِك» و ائمه معصومین علیهم السلامآن طور در محضر مقدس حق، اظهار قصور و تقصیر کنند، از پشه لاغری چه خیزد؟... آری آنها مقام معرفتشان به عجز مخلوقات وعزت و عظمت واجب تعالی شأنه اقتضا می کرد آن اظهارات و اعترافات را.

ما بیچارگان از جهل و حجاب های گوناگون، به گردن فرازی برخاستیم و خود فروشی و عمل فروشی کنیم. ما خود بالضّروره می دانیم که اعمال ما و همه بشر عادی بلکه همه ملائکه اللّه در میزان مقایسه بااعمال رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام، قدری محسوس ندارد و به هیچ وجه در حساب نیاید. این دو قضیه به ما نتیجه می دهد که باید به هیچ یک ازاعمال خود، خشنود نباشیم، بلکه اگر به قدر عمر دنیا به عبادت و اطاعت، قیام کنیم، خجل و شرمسار باشیم.(۲)

۱- امام خمینی، آداب الصلوه، ص ۳۰۵.

۲- همان، صص ۱۷۵ و ۱۷۶.

همچنین در روایتی از امام موسی بن جعفر علیه السلام وارد شده است که:

کُلُّ عَمَلٍ تُریدُ بِهِ اللّهَ عَزَّوَجلّ فَکُنْ فیهَ مُقَصِّراً عِنْدَ نَفْسِکَ فَاِنَّ النّاسَ کُلُّهُم فی اَعْمالِهِم فیما بَیْنَهُم وَ بَیْنَ اللّه مُقَصِّرونَ اَلاّ مَنْ عَصَمَهُ اللّه عَزَّوَجلّ.

هر عملی که به قصد خدای عزوجل می کنی، خود را در آن مقصر بدان، زیرا مردم، همگی در اعمال خویش، میان خود و خدا مقصرند، مگر آن کس را که خدای عزوجل نگه دارد.(۱)

خرما نتوان خوردن از این خار که کشتیم

دیبا نتوان کردن ازین پشم که رشتیم

بر حرف معاصی خط عذری نکشیدیم

پهلوی کبائر حسناتی ننوشتیم

افسوس برین عمر گرانمایه که بگذشت

ما از سر تقصیر و خطا در نگذشتیم

باشد که عنایت برسد ور نه مپندار

با این عمل دوزخیان کاَهل بهشتیم

سعدی

حاصل سخن آنکه در میان این همه تقصیرها و کوتاهی ها، آنچه می تواند آدمی را دلگرم و امیدوار به کرم و رحمت خداوندگار نماید«گمان نیکو و شایسته» به حضرتش می باشد، که با بنده اش به نیکی معامله نماید، از تقصیرات او چشم بپوشد و عبادات او را

۱- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۱۴.

با همه کاستی ها و ناخالصی ها پذیرا گردد، که نفْسِ چنین نگاه و چنین حسن ظنی در حق پروردگار، قادر است دریچه های «رحمت» و «رضوان» و «مغفرت» را به سوی قلب و جان بنده بگشاید و نهاد او را مالامال از سرور و انبساط نماید؛ همان گونه که خود، در دعوت بندگان به «حسن ظن» به خالق خویش و در مقام تذکر به برکات «گمان نیک» به خداوند چنین فرموده است:

لاـ يَتَّكِلُ العامِلونَ لی عَلی اَعْمالِهِمَ الَّتی یَعْمَلونَها لِثَوابی، فَاِنَّهُم لَواجْتَهِدُوا وَ اَتْعَبُوا اَنْفُسَهُم فی عَبادَتی کانُوا مُقَصِّرینَ غَیرَ بالِغینَ فی عِبادَتِهِم کُنْهَ عِبادَتی فیما یَطْلُبُونَ عِنْدی مَنْ کَرامَتی وَ النَّعیم فی جَنّاتی وَ رَفیع الدَّرَجاتِ العُلی فی جَوارِی وَ لکِنَّ بِرَحمَتی فَلْیَثِقُوا وَ فَضْلی فَلْیَرجُوا وَ اِلی حُسْنِ الظَّنِ بی فَلْیَطْمَئِنُّوا. فَاِنَّ رَحْمَتی عِنْدَ ذلِکَ تُدْرِکُهُم وَ مَنّی یُبَلِّغُهُم رِضْوانی وَ مَغْفِرَتی تُلْبِسُهُم عَفوی فَاِنّی أنا اللّه الرَّحمنُ الرَّحیمُ وَ بِذلکَ تَسَمّیَتُ.

آنها که برای ثواب من عملی انجام می دهند، نباید به اعمالی که انجام می دهند تکیه کنند، زیرا ایشان اگر در تمام عمر خویش کوشش کنند و در راه عبادتم خود را به زحمت اندازند، باز مقصر باشند. و در عبادت به کنه بندگیم نرسند نسبت به آنچه از من طلب می کنند که کرامت و نعمت در بهشت و رفعت به درجات عالی در جوارم باشد. بلکه تنها باید به رحمتم اعتماد کنند و به فضلم امیدوار باشند و به گمان نیک و حسن ظن خویش نسبت به من اطمینان کنند. که در این صورت است که رحمتم ایشان را دریابد و رضوانم به آنها برسدو آمرزشم بر آنها لباس گذشت بپوشاند زیرا من خدای رحمان و رحیم هستم و بدین نام نامیده شده ام.(۱)

۱- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۱۵.

قسمت چهاردهم

اشاره

اِلهی وَ قَد اَفْنَیْتُ عُمْری فی شِرَّهِ السَّهْوِ عَنْکَ وَ اَبْلَیتُ شَبابی فی سُکْرَهِ التَّباعُدِ مِنک اِلهی فَلَم اَستَیقَظْ اَیّامَ اغْتِراری بِکَ وَ رُکُونی اِلی سَبیلِ سَخَطِك. اِلهی وَ اَنا عَبدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِک قائِمٌ بَیْنَ یَدَیْک، مُتَوَسِّلٌ بِکَرَمِکَ اِلَیک.

معبود من! پس بیدار نشدم روزگاری را که مغرور کرمت بودم و به راه سخط و غضب می رفتم معبود من! من بنده تو و فرزند بنده توام که در پیشگاهت ایستاده ام و کرم و رحمت خودت را وسیله رهیابی به بارگاه تو قرار داده ام.

نکاتی از این فراز

۱. خطر سهو و غفلت از خداوند؛

۲. «مستی دوری» از خداوند؛

۳. بیدار نشدن بنده، حتی در زمان سخط و غضب معبود؛

۴. متوسل شدن به کرم خداوندی به همراه اظهار عبودیت.

«اِلهی وَ قَد اَفْنَیْتُ عُمری فی شِرَّهِ السَّهوِ...».

خطر سهو و غفلت

اشاره

در این فراز از مناجات، به موضوع سهو و یا همان غفلت از یاد خداوند اشاره شده است. غفلت از یاد خدا، از صفات مذمومی است که می تواند انواع خطرات و سقوط ها را به همراه داشته باشد.

مباش غَرّه و غافل چو میش سر در پیش

ص: ۱۱۷

که در طبیعت این گرگ، گله بانی نیست

سعدی

قرآن کریم در مقام هشدار به خطر غفلت، آثار ویرانگر آن را تا آنجا می داند که سبب می شود آدمی به مقامی پایین تر از مقام چهارپایان تنزل کرده در نتیجه گرفتار جهنم گردد:

وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثيرًا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ. (اعراف: ۱۷۹)

و به تحقیق بسیاری از جن و انس را به جهنم واگذار نمودیم، چه آنکه آنها، قلب هایی داشتند بی ادراک و دیده هایی داشتند بی نور بصیرت و گوش هایی داشتند که شنوای حقیقت نبوده است. آنان چون چهارپایانند و بلکه گمراه تر از آنها و آنها کسانی هستند که در غفلت به سر می برند.

چنانچه در پایان این آیه شریفه اشاره شد، «غفلت و سهو» به عنوان تنها صفتی معرفی گردید که تا این حد، انحطاط آدمی را به همراه خواهد داشت.

بکن سرمه غفلت از چشم پاک

که فردا شوی سرمه در چشم خاک

سعدی

همچنین در آیه دیگری خطر سهو و غفلت چنین عنوان شده است.

وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ كانَ أَمْرُهُ فُرُطًا. (کهف: ۲۸)

و از کسی که قلبش را از یاد خود غافل ساختیم پیروی مکن که از پی هوای نفس خود می رود و در کارهایش اسراف می ورزد.

از اینکه خداوند در این آیه ابتدا موضوع غفلت را عنوان نمود و سپس موضوع

پیروی از هوای نفس و اسراف را مطرح ساخت، می توان دریافت که پیروی از هواهای نفسانی و زیاده روی در زندگی نیز، ریشه در غفلت از یاد خدا دارد. در نتیجه آنها که همواره به یاد خدا می باشند، نه از هوای نفس پیروی می کنند و نه در زندگی خویش گرفتار اسراف می گردند.

بیدار شو ای دیده که ایمن نتوان بود

زین سیل دمادم که در این منزل خواب است

حافظ

و به قول مولانا:

کاروان رفت و تو غافل خفته ای

در زیانی در زیانی در زیان

این قسمت از سخن را با نقل چند روایت و ذکر حکایتی به پایان می بریم:

فی حَدیثِ الْمِعْراجِ: یا اَحْمَدُ اِجْعَل هَمَّکَ هَمّاً واحِداً، فَاجْعَل لِسانِکَ لَساناً واحِداً، وَاجْعَلْ بَدَنَکَ حَیّاً، لا تَغْفُل عَنّی، مَنْ یَغْفُلْ عَنّی لا اُبالی بِاَیِّ وادٍ هَلَکَ.(۱)

در حدیث معراج آمده است: ای احمد! اندیشه ات را واحد گردان و زبانت را یک زبان ساز و بدنت را زنده بدار و از من غافل مباش، که هر که از من غافل باشد، اهمیتی ندهم که در کدام وادی هلاک شود.

علی علیه السلام فرمود: «فَیالَها حَسْرَةً عَلی کُلِّ ذی غَفْلَةٍ اَنْ یَکُونَ عُمرُهُ عَلَیهِ حُجَّةً، وَ اَنْ تُؤَدِّیهُ اَیّامُهُ اَلی الشَّقْوَه؛ای دریغا بر هر غافلی که عمرش دلیلی بر ضداو باشد و روزهایش او را به سوی بدبختی کشاند».(۲)

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۹.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۶۴.

و نیز: «وَيْلٌ لِمَن غَلَبَت عَلَيْهِ الْغَفْلَهُ فَنَسِيَ الرِّحْلَهَ وَ لَمْ يَسْتَعِد؛ وای بر کسی که غفلت او را فراگیرد و در نتیجه، سفر آخرت را فراموش کند و خود را برای آن آماده نسازد».(۱)

و در حدیثی دیگر از آن حضرت، چنین نقل است که: «مِنْ دَلائِلِ الدَّوْلَهِ قِلَّهُ الْغَفْلَهِ؛ یکی از ریشه های پیروزی و دست یابی به دولت، کمی غفلت می باشد».(۲)

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل

مطیع نفس و شیطانی چه حاصل

بود قدر تو افزون از ملایک

تو قدر خود نمی دانی چه حاصل

باباطاهر

و اما حکایت:

شخصی به نام ابو اسامه نقل می کند که: زمانی در مسافرتم با امام صادق علیه السلامهم کجاوه بودیم. در اثنای راه، حضرت رو به من کرد و فرمود: قرآن به همراه داری؟ عرض کردم آری. فرمود: بخوان.

قرآن را بازکردم و سوره ای خواندم: امام علیه السلام متأثر شد و سپس فرمود: مواظب دل هایتان باشید که غفلت آنها را فرا نگیرد و به یاد خدا باشید. زیرا گاهی در شبانه روز، ساعاتی است که در دل، نه ایمان است و نه کفر، و این دل در این هنگام مانند پارچه پوسیده و یا استخوانی در حال گرد شدن می باشد. ای ابواسامه، گاهی که به دلت مراجعه می کنی می بینی، نه درحالت خیراست و نه درحالت شر و معلوم نیست در کجا سیر می کند.

۱- غرر الحکم و درر الکلم، ج ۶، ص ۲۲۶.

۲- همان، ص ۳۹.

گفتم: بسیاری از اوقات، دل من این گونه است و در غفلت به سر می برد، بلکه دیگران نیز چنینند. امام علیه السلام فرمود: بله، همین طور است، ولی هر گاه دچار این حالت شدید، سعی کنید، خدا را یاد نمایید، تا از خطر غفلت رها شوید.(۱)

آن کس که دل به دُنیيِ غدّار می دهد

ناپاک و سرد و واهی و غدّار می شود

تیمار(۲) کار خویش خور ار عاقلی که دل

تیمار چون نیابد، بیمار می شود

کم خُسب زیر سایه غفلت که ناگهان

خورشید عمر بر سر دیوار می شود

نجم الدین رازی

«وَ اَبْلَيْتُ شَبابی...».

مستی دوری از خدا

در این فراز دوری از خداوند در ایام شباب و جوانی، به نوعی مستی، تعبیر شده است. گرچه در بدو امر، با شنیدن کلمه «مستی» اذهان، به طرف مستی حاصل از «شراب» سوق داده می شود،ولی باید اذعان کرد که به تأیید قرآن و اخبار، مستی های دیگری نیز می باشد که به مراتب خطرناک تر از مستی شراب می باشد.

به عنوان مثال علی علیه السلام می فرماید: «سُكْرُ الْغَفْلَهِ وَ الْغُرورِ اَبْعَدُ اِفاقَهً مِنْ سُكْرِ الْخُمُور؛ مستی غفلت و غرور، دیرتر از مستی انواع خمرها از سر می پرد».(۳)

۱- روضه کافی، ص ۱۶۷ و ۱۶۸. به نقل از سرای دیگر، ص ۳۵، شهید آیت اللّه سید عبدالحسین دستغیب.

۲- مراقبت و غمخواری.

۳- غررالحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۲۶۲.

و نیز فرمود: «اِسْتَعیذُوا بِاللّه ِ مِنْ سَكْرَهِ الْغِنی، فَاِنَّ لَهُ سَكْرَهً بَعیدَهَ الاِفاقَهِ؛ از مستی ثروت به خدا پناه برید، که مستی آن به سختی از سر می پرد».(۱)

به هر حال آنچه روشن است، تنها شراب، موجب مستی نمی شود، بلکه بسیاری از صفات رذیله در آدمی، ایجاد مستی می نماید.

علی علیه السلام می فرماید: «اَلسُّكْرُ اَرْبَعُ سُكراتٍ: سُكْرُ الشَّراب، وَ سُكْرُ المالِ وَ سُكْرُ النَّومِ وَ سُكْرُ الْمُلْكِ؛ مستی چهارگونه است: مستی شراب، مستی ثروت، مستی خواب و مستی حکومت».(۲)

همچنین فرمود: «یَنْبَغی لِلْعاقِلِ اَنْ یَحْتَرِسَ مِنْ سُكْرِ الْمالِ وَ سُكْرِ الْقُدْرَهِ، وَ سُكْرِ الْعِلْمِ وَ سُكْرِ الْمَدْحِ وَ سُكْرِ الشَّبابِ، فَاِنَّ لِكُلِّ ذلِكَ ریاحاً خَبیثَهً تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَ تَسْتَخِفُّ الْوَقارَ؛ سزاوار است که خردمند از مستی ثروت و مستی قدرت و مستی دانش و مستی ستایش و مستی جوانی پرهیز کند، زیرا هر یک از این مستی ها بادهای پلیدی دارد که عقل را می رباید و وقار را از بین می برد».(۳)

قرآن نیز درباره یکی از انواع مستی چنین می فرماید: «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفی سَكْرَتِهِمْ یَعْمَهُونَ؛ به جان تو سوگند که اینها در مستی حاصل از شهوت و طغیان خود، سرگردانند». (حجر: ۷۲)

حاصل سخن آنکه امام علیه السلام در این فراز از مناجات، دوری و هجران از بارگاه خداوند را نوعی مستی تعبیر نمود که می تواند خطرات فراوانی را برای آدمی به همراه داشته باشد.

پروردگارا! به حق دل آگاهان و هشیاران، سوگندت می دهیم که جان و قلب ما را از زنگار مستی ها و بی خبری ها صیقلی ده و ما را لحظه ای از یادت غافل مفرما!

۱- همان، ج ۴، ص ۱۵۵.

۲- بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۱۴.

۳- غرر الحکم و درر الکلم، ج ۶، ص ۴۴۴.

«اِلهی فَلَمْ اَسْتَیْقِظَ اَیامَ اغْتِراری...».

شِکوه از خواب طولانی

شِکوه از خواب طولانی

یک دم به خود آی و بین چه کسی

به چه دل بسته ای به که هم نفسی

زین خواب گران بردار سری

بر گیر ز عالم اولین خبری

شیخ بهایی

زرق و برق های فریبنده دنیا و وسوسه های دل فریب نفسانی، می توانند آدمی را تا آنجا در خوابی خوش و عمیق فرو برند که حتی تکان های شدید حوادث و مصایب زندگی و بیماری ها و شدیدترین مواعظ نیز نتوانند او را از این خواب غفلت بیدار نمایند. به فرموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله، تنها، حادثه بزرگ مرگ، آنها را از این خواب گران برخواهد انگیخت. چنانچه فرمود: «اَلنّاسُ نیامٌ فَاِذا ماتُوا انْتَبَهُوا؛ مردم در خوابند، پس زمانی که مردند، بیدار خواهند شد».(۱)

آدمیزاده در مبادی حال

پی نفس و هوا رود همه سال

غیر تن پروری ندارد خوی

سوی دانشوری نیارد روی

خواب غفلت گرفته چشم دلش

نگذشته نظر ز آب و گلش

پی نبرده ز فرط نادانی

۱- عبدالرحمن جامی، مثنوی هفت اورنگ، ص ۱۹۶.

جز به لذات جسم و جسمانی

سکناتش برای نفس،تمام

خود نگیرد به غیر نفس آرام

هر چه با او همی کند شیطان

نیست از وی مخالفت، امکان

ای به مهد بدن چو طفل صغیر

مانده در دست خواب غفلت اسیر

پیش از آن کِت(۱) اجل کند بیدار

گر نمردی ز خواب سر بردار

جامی

«اِلهی وَ اَنا عَبْدُکَ وَ ابْنَ عَبْدِکَ...».

اظهار عبودیت و توسل به کرم خداوندی

بالاترین افتخار برای آدمی آن است که به مقام «عبودیت» در برابر معبودش برسد، و «عبد» او باشد.

علی علیه السلام در این زمینه می فرماید:

اِلهی کَفی بی فَخْراً اَنْ تَکونَ لی رَبّاً وَ کَفی بی عِزّاً اَنْ اَکونَ لَکَ عَبْداً اَنْتَ کَما اُحِبُّ فَاجْعَلْنی کَما تُحِبُّ.(۲)

پروردگارا همین افتخار، مرا بس که تو پروردگار من باشی و همین عزت مرا بس که من عبد و بنده تو باشم، تو همان گونه ای که من می پسندم، مرا نیز آن گونه قرار ده که تو می پسندی.

۱- که تو را.

۲- بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۰.

عاشقان کشته سودای تو اند

داغ بر دل به تمنای تواند

رسته از خود ز پرستندگیت

خواجگی یافته از بندگیت

جامی

همچنین امام صادق علیه السلام در مقام بیان برکات «عبودیت» و چگونگی تحقق عبودیت می فرماید:

اَلْعُبُودِیَّهُ جَوهَرَهٌ کَنْهُها الرُّبوبیَّهُ... وَ تَفْسیرُ الْعُبُودِیَّهُ بَذْلُ الْکُلِّ، وَ سَبَبُ ذلِکَ مَنْعُ النَّفْسِ عَمّا تَهْوی، وَ حَمَلُها عَلی ما تَکْرَهُ، وَ مِفْتاحُ ذلِکَ تَرْکُ الرّاحَهِ وَ حُبُّ الْعُزْلَهِ وَ طَریقُهُ الافتِقارِ اِلَی اللّه ِ تَعالی.

عبودیت و بندگی خداوند، گوهری است که حقیقت آن، رسیدن به ربوبیت و شبیه پروردگار شدن است... عبودیت عبارت از بخشیدن همه چیز یا گذشتن از همه چیز ــ در راه خدا ــ می باشد و این صفت هنگامی برای انسان تحقق پیدا می کند که نفس خود را از هوی و هوس باز دارد و نفس را با انجام کارهایی وادار بکند که اکراه دارد ــ مثل عبادت خداوند، انفاق، ایثار و مانند آنها ــ ؛ کلید تسلط بر نفس این است که راحتی و آرامش را از خود بگیرد و در راه خداوند جهاد و کوشش کند و گوشه نشینی اختیار کند ــ در ظاهر و بر حسب وظیفه در میان مردم باشد. اما در باطن و قلب خویش همواره با خدا باشد ــ و بالاخره اینکه در پیشگاه خداوند خویش اظهار فقر و تهی دستی نمایند.

بنده او شو که به یک التفات

سلطنت هر دو جهانت دهد

متوسل شدن به کرم خداوند نیز خود از ابزار استجابت دعا می باشد، زیرا هیچ

خواهنده ای، به تعبیر «سعدی» از این در «بی مقصود» و بدون برآورده شدن حوایج، برنخواهد گشت.

کرمش نامتناهی نعمش بی پایان

هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود

سعدی

ص: ۱۲۶

قسمت پانزدهم

اشاره

اِلهی اَنا عَبْدٌ اَتَنَصَّلُ اِلَیْکَ مِمّا کُنتُ اُو اُجِهُکَ بِهِ مِنْ قِلَّهِ اسْتِحْیائی مِنْ نَظَرِکَ وَ اَطْلُبُ الْعَفْوَ مِنْکَ اِذِ الْعَفْوَ نَعْتٌ لِکَرَمِکَ.

معبود من! من عبدی هستم که برای عذر خواهی از کردارهای زشتی که ناشی از کم حیائیم در محضرت بوده به آستانت آمده ام و از درگاهت خواستار عفو و گذشت می باشم، عفوی که از اوصاف کرم تو می باشد.

نکاتی از این فراز

۱. اهمیت حیا؛

۲. طلب عفو.

«اِلهی اَنا عَبْدٌ اَتَنَصَّلُ اِلَیْکَ مَمّا کُنتُ...».

صفت زیبای حیا

اشاره

شرم و حیا، یکی از صفات خدایی است که در هر کس متجلی شود او را به سوی انواع خوبی ها و زیبایی ها رهنمون شده و مانند شجره طیبه ای است که شاخه ها و میوه های فراوانی _ از انواع برکات و خیرات _ بر آن آویخته شده است. کسی که به این خصلت آراسته شده است، راه خوشبختی و سعادت بر او هموار شده، و به برکت این صفت، بسیاری از لغزش ها و گناهان وی از میان خواهند رفت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره اهمیت حیا فرموده اند:

اَمَّا الْحَیاءُ فَیَتَشَعَّبُ مِنهُ اللّینُ وَ الرَّأفَهُ وَ الْمُراقَبَهُ لِلّه فِی السِّرِّ وَ الْعَلانِیَهِ وَ السَّلامَهُ وَاجْتِنابُ الشَّرِّ وَالْبَشاشَهُ وَالسَّماحَهُ وَالظَّفَرُ وَحُسنُ الثَّناءِ عَلَی الْمَرْءِ فِی النّاسِ، فَهذا ما اَصابَ الْعاقِلُ

ص: ۱۲۷

بِالْحَیاءِ فَطُوبی لِمَن قَبِلَ نَصیحَهَ اللّه وَ خافَ فَضیحَتَهُ.(۱)

اما آنچه از حیا نشئت می گیرد عبارت است از: نرم خویی، مهربانی، در نظر داشتن خدا در آشکار و نهان، سلامت، دوری نمودن از بدی، خوشرویی، گذشت و بخشندگی، پیروزی و خوشنامی در میان مردم، اینها فوایدی است که خردمند از حیا می برد. خوشا کسی که نصیحت خدا را بپذیرد و از رسواگری او بترسد.

امام علی علیه السلام نیز در این زمینه می فرماید: «اَلْحَیاءُ مِفْتاحُ کُلِّ الْخَیرِ؛ حیا کلید همه خوبی هاست».(۲)

باری آنکه اهل حیاست، هر سخنی را بر زبان جاری نمی سازد، هر حرکتی را از خود بروز نمی دهد. ممکن نیست کسی دارای ارزش باشد، ولی حیاورزی نکند و امکان ندارد که کسی بی حیا باشد، اما انسان ها برای او اعتبار و شأن و جایگاهی والا قائل باشند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «ما کانَ الْفُحْشُ فی شَیْ ءٍ اِلاّ شانَهُ وَ لا کانَ الْحَیاءُ فی شَیْ ءٍ قَطُّ اِلاّ زانَهُ؛ بی شرمی و بی حیایی با هیچ چیز همراه نشد مگر اینکه آن را زشت گردانید و حیا با هیچ چیز همراه نگشت مگر اینکه آن را آراست».(۳)

حیاء خداوندی

چیزی که باید آدمی را غرق حیا نماید آن است که پروردگارش خود، اهل حیاست و در مواردی از برخورد با بنده اش اظهار شرم و حیا نموده است و چه زشت است که خداوند آدمی حیاورز باشد، ولی آدمی از حیا بهره ای نداشته باشد.

در گلستان سعدی درباره حیاء خداوندی چنین آمده است:

ص: ۱۲۸

۱- تحف العقول، ص ۱۸.

۲- غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۹۳.

۳- میزان الحکمه، ج ۳، ص ۱۳۵۲.

هر گاه که یکی از بندگان گنه کار پریشان روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه حق، جل و علا بردارد، ایزد تعالی در وی نظر نکند، بازش بخواند، باز اعراض کند. بازش به تضرع و زاری بخواند، حق سبحانه و تعالی فرماید: ای ملایکه من! از بنده حیا می کنم، در حالی که غیر از من کسی ندارد، به تحقیق که او را آمرزیدم. دعوتش را اجابت کردم، و حاجتش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده، همی شرم دارم.

کرم بین و لطف خداوندگار

گنه بنده کرده است و او شرمسار(۱)

«وَ اَطْلُبُ الْعَفْوَ مِنْکَ...».

طلب عفو از خداوند

«عَفُوّ» و بخشنده بودن و عفو کردن، از صفات زیبای حق تعالی است که در قرآن مجید بارها ذکر شده و از خداوند به صفت عَفُوّ بودن ستایش شده است. در بند چهل و سوم دعای جوشن کبیر می خوانیم: «یا مَنْ فی عَفْوِهِ یَطْمَعُ الْخاطِئُون؛ ای آنکه در عفوش، خطاکاران، طمع می بندند». ما هم در همنوایی با معصوم علیه السلام به پیشگاه خداوند خویش عرضه می داریم: پروردگارا! از اوصاف کرم تو عفو کردن است و ما نیز، سخت محتاج عفو تو می باشیم، عفوت را شامل ما فرما! و از گناهان ما درگذر!

گر من گنه جمله جهان کردستم

عفو تو امید است که گیرد دستم

گفتی که به روز عجز دستت گیرم

عاجزتر از این مخواه کاکنون هستم

ابوسعید ابوالخیر

۱- کلیات سعدی، ص ۲۴.

قسمت شانزدهم

اشاره

اِلهی لَم یَکُن لی حَولٌ فَاَنْتَقِلَ بِهِ عَنْ مَعْصیَتِکَ اِلّا فی وَقتٍ اَیْقَظْتَنی لِمَحَبَّتِکَ وَ کَما اَرَدْتَ اَنْ اَکُونَ کُنتُ فَشَکَرْتُکَ بِاِدْخالی فی کَرَمِکَ وَ لِتَطْهیرِ قَلْبی مِنْ اِوْساخِ الْغَفْلَهِ عَنْکَ.

معبود من قدرتی در ترک معصیت ندارم، مگر آنکه با استقرار محبتت در دلم، از معصیت تو اجتناب نمایم، که در این صورت، آن گونه که اراده کردی خواهم بود. پس شکرگزاریت کردم از آن رو که مرا در حریم کرمت پذیرا شدی و قلبم را از پلیدی های غفلت از خویش تطهیر فرمودی.

نکاتی از این فراز

۱. عنایت حق در اجتناب از گناهان؛

۲. محبت به حق تعالی مهم ترین عامل دوری از معاصی؛

۳. شکرگزاری از توجه خداوند؛

۴. خطر غفلت.

«اِلهی لَمْ یَکُنْ لی حَوْلٌ ...».

اهمیت توفیقات الهی

موضوع «توفیق الهی» از موضوعات مهم و قابل توجه مباحث اسلامی و عرفانی می باشد و در ادبیات اسلامی نیز، به آن توجه بسیاری شده است. سعدی گوید:

جهان آفرین گر نه یاری کند

کجا بنده پرهیزکاری کند

حافظ نیز می گوید:

به سعی خود نتوان برد پی به گوهر مقصود

خیال باشد کاین راه بی حواله برآید

همچنین از آیات و اخبار برمی آید تا توفیق و عنایت الهی دست بنده ای را نگیرد، او در سیر و سلوك خویش ره به جایی نخواهد برد.

شب ظلمت و بیابان به کجا توان رسیدن

مگر آنکه شمع رویت به رهم چراغ دارد

حافظ

همان طور که قبلاً اشاره شده قرآن کریم، موهبت تزکیه نفس و آراستگی به فضیلت تقوی را مشروط به عنایت و توفیق الهی دانسته و چنین می فرماید:

وَ لَوْ لا فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ ما زَكى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَ لكِنَّ اللّهَ يُزَكّى مَنْ يَشاءُ وَ اللّهُ سَميعٌ عَليمٌ. (نور: ۲۱)

و اگر فضل و عنایت الهی نصیبتان نمی شد، احدی از شما به موهبت تزکیه نفس دست نمی یافت، و لکن این خداست که هر که را خواهد توفیق تهذیب نفس داده و مهذبش می سازد، و خداوند، شنوا و داناست.

یک عنایت به ز صد گون اجتهاد

جهد را خوف است از صد گون فِساد

ذره ای سایه عنایت بهتر است

از هزاران کوشش طاعت پرست

جهدِ بی توفیق جان کندن بُوَد

ز ارزنی کم، گر چه صد خرمن بُوَد

مولانا

امام علی علیه السلام پیرامون اهمیت توفیق در دعای شریف صباح می فرماید:

اِلهی اِنْ لَمْ تَبْتَدِئْنِی الرَّحْمَهُ عَنْکَ بِحُسْنِ التَّوفیقِ فَمَنِ السّالِکَ بی اِلَیْکَ فی واضِحِ الطَّریقِ.

پروردگارا! اگر لطف و رحمتت در اول مرا به حسن توفیق رهنمون نمی گشت، چه کسی مرا در راه روشن به سوی تو هدایت می کرد.

نه خود می رود هر که جویان اوست

به نفعش کشان می برد لطف دوست

سعدی

«اَلّا فی وَقْتٍ اَیْقَظْتَنی لِمَحَبَّتِک».

توفیق الهی در قالب محبت

اشاره

دلی دارم خریدار محبت

کزو گرم است بازار محبت

لباسی بافتم بر قامت دل

ز پود محنت و تار محبت

در این فراز از مناجات، یقظه و بیداری حاصل از محبت الهی در حق بنده خاستگاه توفیق ربوبی در انصراف و اجتناب بنده از نافرمانی حق تعالی، معرفی شده است. توضیح آنکه در این عبارت، به بهترین نوعِ «توفیق»، که محبت بنده به خدایش باشد، اشاره شده است. به عبارت دیگر،عالی ترین مصداق توفیق الهی در حق بنده آن است که پرتوی از محبت خویش را در قلب انسان می افکند و جانش را از مهر و دوستی نسبت به خویش، شعله ور سازد، در نتیجه این «محبت»، بنده از هر آنچه مورد کراهت محبوبش می باشد اجتناب نموده و سبب می شود که خود را آن گونه می سازد که معشوقش می پسندد.

در بیان «محبت الهی» و اینکه اگر محبت بر قلب انسانی سایه افکند، چه برکاتی نصیب او خواهد گردید، مناسب است از روایاتی دراین زمینه کمک گیریم:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

حُبُّ اللّه ِاِذا اَضاءَ عَلی سَرِّ عَبْدٍ اَخْلاهُ عَنْ کُلِّ شاغِلٍ وَ کُلُّ ذِکْرٍ سِوَی اللّه ِظُلْمَهٌ وَ الْمُحِبُّ اَخْلَصُ النّاسِ سِرّاً للّه ِتَعالی وَ اَصْدَقُهُم قَولاً وَ اَوْفاهُم عَهْداً.(۱)

هرگاه نور محبت خدا بر درون بنده ای بتابد، او را از هر مشغله دیگری، فارغ می گرداند؛ هر یادی جز خدا، تاریکی است؛ آنکه خدا را دوست می دارد، به برکت این حب و دوستی، خالص ترین مردم و راستگوترین آنهاست و در عهد و پیمان از همه وفادارتر است.

و نیز فرمود:

فَما اَوحَی اللّه ُتَعالی اِلی داودَ علیه السلام: یا داودَ: مَنْ اَحَبَّ حَبیباً صَدَقَ قَولَهُ وَ مَن رَضِیَ بِحَبیبٍ رَضِیَ بِفِعلِهِ، وَ مَن وَثِقَ بِحَبیبٍ اِعْتَمَدَ عَلَیهِ وَ مَنِ اشْتاقَ اِلی حَبیبٍ جَدَّ فِی السَّیرِ اِلَیْهِ.(۲)

خدای تعالی به داود علیه السلام وحی فرمود: ای داود! هر کس محبوبی را دوست بدارد، نتیجه اش آن است که سخنش را می پذیرد و تصدیق می کند، و هر که از محبوبی خوشش آید، حاصلش آن است که از کارهای او راضی خواهد بود، و هر که به محبوبی اعتماد کند، ثمره اش آن است که به او تکیه خواهد کرد، و هر که شیفته محبوبی باشد، برای ملاقات و دیدار با او سعی و تلاش می نماید.

حکایت

عیسی علیه السلام به قومی بگذشت زار و ضعیف، گفت: شما را چه رسید؟ گفتند: از بیم حق تعالی، بگداختیم. گفت: حق است بر خدای تعالی که شما را ایمن کند از عذاب. به قومی دیگر بگذشت، از ایشان زارتر و نزارتر و ضعیف تر. گفت: شما را چه رسیده

۱- مصباح الشریعه، ص ۴۱۲.

۲- میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۵۸.

است؟ گفتند: آرزوی بهشت، ما را بگداخت، گفت: حق است بر خدای تعالی که شما را به آرزوی خویش در رساند.

به قومی دیگر بگذشت از این هر دو ضعیف تر و نزارتر و روی ایشان، چون نور می تافت. گفت: شما را چه رسیده است؟ گفتند: دوستی خدا ما را بگداخت. باایشان بنشست و گفت: شما مقربانید و مرا به مجالست شما امر فرموده اند.(۱)

چنان پر شد فضای سینه از دوست

که فکر خویش گم شد از ضمیرم

حافظ

نبی اکرم صلی الله علیه و آله در فرازی دل نشین فرمودند:

اَلّهُمَّ ارْزُقْنی حُبَّکَ وَ حُبَّ مَنْ اَحَبَّک وَ حُبَّ مَنْ یُقَرِّبُنی اِلی حُبِّکَ وَ اجْعَلْ حُبَّکَ اَحَبَّ اِلَیَّ مِنَ الْماءِ الْبارِدِ.(۲)

بار خدایا! مرا دوستی خویش روزی کن و دوستی دوستان خویش و دوستی آن را که مرا به دوستی تو نزدیک گرداند، و دوستی خود را بر من دوست تر گردان از آب سرد بر تشنه.

مرا تو غایت مقصودی از جهان ای دوست

هزار جان عزیزت فدای جان ای دوست

چنان به دام تو الفت گرفت مرغ دلم

که یاد می نکند عهد آشیان ای دوست

دلی شکسته و جانی نهاده بر کف دوست

۱- احمدعلی رجایی بخارایی، فرهنگ اشعار حافظ، ص ۶۰۲.

۲- همان، ص ۶۰۱.

بگو بیار که گویم بگیر هان ای دوست

تنم بپوسد و خاکم به باد ریزه شود

هنوز مهر تو باشد در استخوان ای دوست

مرا رضای تو باید نه زندگانی خویش

اگر مراد تو قتلست وارهان ای دوست

سعدی

نکته دیگر درباره این موضوع، آنکه،اگر شجره محبت الهی در سرزمین دلی، بروید، نه تنها از میوه های آویزان بر شاخه های آن، گام برداشتن به سوی رضایت محبوب و دوری از ناپسند است، بلکه ثمرات بسیار ارزشمند دیگر از این شجره محبت حاصل می شود که عبارتند از:

اینکه تنها به انگیزه محبت الهی _ ونه به انگیزه شوق به بهشت و یا خوف از دوزخ _ محبوبش را می پرستد و عبادت می کند؛ چنین عبادتی، ارزشمندترین و گرانقدرترین،نوع عبادت می باشد که آن را عبادت آزادگان نامیده اند. چنانچه از امام صادق علیه السلام در این رابطه چنین نقل شده است که:

اِنَّ الْعُبّادَ ثَلاثَةٌ قَوْمٌ عَبَدُو اللّه عَزَّوَجَلّ خَوْفاً فَتِلْکَ عِبادَهُ الْعَبیدِ وَ قَومٌ عَبَدُو اللّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی طَلَبَ الثَّوابِ، فَتِلْکَ عِبادَهُ الْاُجْراءِ وَ قَوْمٌ عَبَدُو اللّه عَزَّوَجَلّ حُبّاً لَهُ فَتِلْکَ عِبادَهُ الاَحْرارِ وَ هِیَ اَفْضَلُ الْعِبادَه.(۱)

عبادت کنندگان بر سه دسته اند: گروهی خدای عزوجل را از ترس عبادت می کنند و این عبادت بردگانست؛ مردمی که خدای تعالی را به طمع ثواب عبادت می کنند که این عبادت مزدوران است؛ دسته ای نیز

۱- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

خدای عزوجل را به خاطر حب به او و دوستی به حضرتش عبادت می نمایند و این، عبادت آزادگان، و برترین و بهترین عبادت می باشد.

خواجه عبدالله انصاری می گوید: «من چه دانستم که مزدور اوست که بهشت باقی او را حظ است. و عارف اوست که در آرزوی یک لحظه ست. من چه دانستم که مزدور در آرزوی حور و قصور است و عارف در بحر عیان، غرقه نور است».(۱)

نکته آخر اینکه، بنده ای که از کوثر زلال محبت نوشیده است، به یمن این محبت به محبوب که در واقع، بعد از عنایت و محبت محبوب وی نسبت به او حاصل شده است، نزد دیگران نیز عزیز شده و مهر و دوستی او در دل دیگران نیز مستقر خواهد گشت. نبی اکرم صلی الله علیه و آله در این باره فرموده است:

اِذا اَحَبَّ اللّه ُ عَبْداً مِنْ اُمَّتی قَذَفَ فی قُلوبِ اَصْفِیائِهِ وَ اَرواحِ مَلائِکَتِهِ وَ سُکّانِ عَرْشِهِ مَحَبَّتَهُ لِیُحِبُّوهُ، فَذلِکَ الْمُحِبُّ حَقّاً طُوبی لَهُ ثُمَّ طُوبی لَهُ وَ لَهُ عِنْدَ اللّه ِ شَفاعَهٌ یَوْمَ الْقِیامَه.(۲)

وقتی که خداوند بنده ای ازامت مرا دوست بدارد، محبت او را در قلب مردمان برگزیده نزد خداوند و ارواح ملایکه و ساکنان عرش می اندازد، تا همه آنها او را دوست بدارند این است عظمت آنکه محبت خداوند در قلبش قرار گرفته است. گوارا و مبارک باد بر او و او در روز قیامت نزد پروردگارش، صاحب مقام شفاعت خواهد بود.

«وَ کَما اَرَدْتَ اَنْ اَکونَ کُنْتَ فَشَکَرْتُک...».

مقام شکرگزاری

در این فراز از مناجات، شکر دو نعمت خداوند، ادا شده است: یکی آنکه، خداوند او را در دایره گسترده کرمش داخل نموده و دیگر آنکه پروردگار، قلب او را از پلیدی

۱- میبدی، کشف الاسرار، ج ۱، ص ۴۶۹.

۲- مصباح الشریعه، ص ۴۱۳.

غفلت پاکیزه کرده است:

تو را خدای چو از ورطه ای رهایی داد

همان به که پیوسته شکر آن گویی

به کام خود چو رسیدی، به شکر لب جنبان

که او سزاست که شکرش به صد زبان گویی

از جمله موضوعاتی که در قرآن مجید به آن اهتمام بسیاری شده و انسان ها را بدان توصیه نموده، موضوع شکر نعمت های الهی است.

نکته ای که باید به آن اشاره کرد اینکه «شکرگزاری» تأثیری مستقیم در افزایش نعمت ها دارد و در مقابل، ناسپاسی از مهم ترین عوامل مؤثر در سلب و نابودی نعمت ها است. و در توضیح این سخن اشاره به نکته ای دقیق، خالی از لطف نمی باشد و آن اینکه: جهان هستی از ادراک و شعوری مرموز و پنهانی برخوردار است، همان گونه که مولانا گفته است:

نطق آب و نطق خاک و نطق گل

هست محسوس زبان اهل دل

گر تو را از غیب چشمی باز شد

جمله ذرات جهان هم راز شد

جمله ذرات زمین و آسمان

با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم

بنابراین، جهان، هدفمند است. کور و کر نیست و از حیات و ادراک بهره مند می باشد. حال که جهان اطراف ما و نعمت های الهی از نوعی شعور و فهم برخوردار

است، بنابراین به اعمال و اندیشه های ما کاملاً حساس بوده و به نوعی با ما و حرکات ما در تعامل می باشد. از جمله آنکه این نعمت های الهی آن گاه که از ما احساس شکرگزاری و قدردانی دریابند و به این وسیله قابلیت دریافت این نعمت ها را حس کنند، با رویی گشاده، خود را بیش از پیش و فراوان و گسترده در اختیار ما خواهند گذاشت.

اما در مقابل، اگر جهان اطرافمان با نعمت های انبوهش،از کسی و یا ملتی ناسپاسی و قدرناشناسی و اسراف و تبذیر و مانند آنها را احساس نماید عدم قابلیت آنها را در دریافت نعمت های الهی اثبات کرده و در نتیجه از عرضه کردن خود بر آنها دریغ خواهند کرد و خود را از دسترس آنها دور نگه خواهند داشت، اگر هم در اختیارشان قرار گیرند، به خاطر روح ناسپاسی آنها، بر آنان لذت بخش و گوارا و نشاط آور نخواهند بود.

جان راجر می گوید:

ما از خوبی ها و نعمت هایی که در اطرافمان و یا در وجودمان است آگاه نمی شویم، و وقتی آگاه نشدیم، قدر آنها را نمی شناسیم و چون قدر نعمت را ندانیم، شکرگزاری نمی کنیم و در نتیجه، احساس شادمانی و لذت نمی نماییم. اولاً ناشکری باعث می شود که از نعمت هایی که داریم لذت نبریم، ثانیاً ناشکری باعث می شود که بر نعمت های ما افزوده نگردد. اگر شما بخواهید هدیه ای بدهید، به چه کسی آن را هدیه می دهید؟ به کسی که واقعاً ممنون می شود و تشکر می کند، نه به کسی که هیچ اهمیتی به آن نمی دهد؛ جهان نیز چنین است. نعمت را به کسی می دهد که قدر آن را بداند.(1)

کاترین پاندر نیز می گوید:

ص: ۱۳۸

۱- جان راجر و پیتر مک ویلیامز، دارندگی، صص ۱۴، ۶۳ و ۹۵.

حمـد و ثناء قدرتمنـدترین شـیوه دعاست. حمـد و ثنا و شـکرگزاری، یکایک یاخته های تن را زنـده می کنـد. هیچ گاه اقتدار ستایش را دست کم نگیریـد. نه تنها شاه کلیـد زنـدگی، بلکه پادزهر ناخوشـی های دنیاست. آرام و خاموش، از صـبح تا شام، شاکر و حق شـناس باشید. قدما معتقد بودند اگر یک نفر به آواز کلام، حمد و ستایش بر لب آورد، قدرت ده انسان را خواهد داشت. در طول سـرگردانی قوم یهود در صـحرا، به آنها نشان داده شد که رنج ها و محنت هایشان، نه به علت اراده خدا، بلکه به علت ناشکری و نافرمانی خودشان بوده است.(۱)

چون که هر روزه، نو به نو آید

از خدا نعمتی، ز من گنهی

من خود از شکر آن و خجلت این

نتوانم شدن به هیچ رهی

شکر نعمت هماره بگذارد

هر که نعمت برد ز پادشهی

وانکه تقصیر کرد و عذر نخواست

حاصلش چیست؟ نامه سیهی

ص: ۱۳۹

۱- کاترین پاندر، قانون شفا، صص ۸۳ ، ۸۴ و ۸۷ .

وقار شیرازی

«وَ لِتَطْهیرِ قَلْبی مِنْ اَوْساخِ الْغَفْلَهِ».

پلیدی غفلت

غفلت می تواند شامل غفلت از یاد خدا، غفلت از مکر و خطر شیطان، غفلت از آخرت، غفلت از فرصت ها و مانند آنها باشد که در هر صورت موجب به دام انداختن آدمی در وادی خسران و زیان خواهد شد.

از این رو، در این فراز، مناجات کننده به سبب رهایی از خطر غفلت، خداوند را سپاس می گوید.

گر به قدر یک نفس غافل شدی

دور، صد فرسنگ از منزل شدی

اقبال لاهوری

قرآن کریم بارها خطر غفلت را به آدمیان گوشزد نموده است و آنها را از رذیله غفلت که سبب گرفتار آمدن آنان در دام تباهی و هلاکت خواهد شد، منع نموده است. اینک به برخی از این آیات اشاره خواهد شد:

وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فی نَفْسِکَ تَضَرُّعًا وَ خیفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ وَ لا تَکُنْ مِنَ الْغافِلینَ. (اعراف: ۲۰۵)

پروردگار خویش را در درون خود، با زاری و ترس و با صدای آهسته در سحرگاهان و شامگاهان یاد کن، و ازغافلان مباش.

هنگام سپیده دم خروس سحری

دانی که چرا همی کند نوحه گری؟

یعنی که نمودند در آیینه صبح

کز عمر شبی گذشت و تو بی خبری

ص: ۱۴۰

خیام

اِقْتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُمْ وَ هُمْ فی غَفْلَهٍ مُعْرِضُونَ. (انبیا: ۱)

زمان حساب مردم نزدیک شده است، در حالی که آنان در غفلت بوده و از محاسبه خویش در روز قیامت، روگردانند.

اِنَّ الَّذینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَیاهِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غافِلُونَ أُولئِکَ مَأْواهُمُ النّارُ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ. (یونس: ۷ و ۸)

کسانی که امیدی به دیدار ما ندارند و به زندگی دنیا خشنود شده و به آن اطمینان و اعتماد نمودند، آنها که از آیات و نشانه های ما غافلند، جایگاه آنان آتش است، به سبب اعمالی که خود انجام می دادند.

امام علی علیه السلام در خطبه «متقین» در ذکر یکی از اوصاف پرهیزکاران می فرماید:

اِنْ کانَ فی الْغافِلینَ کُتِبَ فی الذّاکِرینَ وَ اِنْ کانَ فی الذّاکِرینَ لَمْ یَکْتُبْ مِنَ الْغافِلینَ.(۱)

ـ پرهیزکار ـ اگر در میان غافلان باشد، در شمار یادکنندگان خدا قلمداد می شود و اگر در میان یادکنندگان خدا باشد، در زمره غافلان نوشته نمی شود.

جور دوران و هر آن رنجی که هست

سهل تر از بعد حق و غفلت است

زانکه اینها بگذرند، آن نگذرد

دولت، آن دارد که جان آگه بَرَد

مولانا

ص: ۱۴۱

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

قسمت هفدهم

اشاره

اِلهی اُنْظُر اِلَیَّ نَظَرَ مَنْ نـادَیتَهُ فَاَجابَکَ وَ اسْتَعْمَلتَهُ بِمَعُونَتِکَ فَاَطاعَکَ یا قَریباً لا یَبعُدُ عَنِ الْمُغْتَرِّ بِهِ وَ یا جَواداً لایَبْخَلُ عَمَّنْ رَجا ثَوابَه، اِلهی هَبْ لی قَلْبًا یُدْنیهِ مِنکَ شَوقُهُ وَ لِسانًا یُرفَعُ اِلَیکَ صِدقُهُ وَ نَظَراً یُقَرِّبُهُ مِنکَ حَقُّهُ.

معبود من! نظری به من فرما، مانند نظر کردنت به کسی که چون نـدایشان می کنی، اجابتت می کنند، و به کمک و یاری تو اطاعتت می کننـد ای نزدیکی کـه از آنکـه فریفته ات شـده است دور نمی باشـی و ای بخشـنده ای که در حق آنکه به اجر و پـاداشت امیـد بست، بخـل نمی ورزی معبود من! قلبی عطـایم فرما که شوقش او را به تو نزدیک سازد و زبانی که صـدق او به سویت بالا آید و نظری که حقش موجب قرب درگاهت شود.

نکاتی از این فراز

۱. تقاضای توفیق در اجابت دعوت خداوند؛

۲. استعانت از حق تعالی در اطاعت او ؛

۳. نزدیکی خداوند به بندگان شیفته اش ؛

۴. ضایع نکردن اجر و پاداش سعی کنندگان ؛

۵. درخواست شوق از خداوند؛

۶ . از خداوند زبانی راستگو مسئلت نمودن؛

۷. درخواست تقرب به سبب نظری شایسته و نیکو.

«اِلهی اُنْظُر اِلَیَّ نَظَرَ مَن ...».

ص: ۱۴۳

تقاضای توفیق در اجابت نداهای خداوند

اشاره

خداونـد بنـدگانی دارد که همواره چشم بر اشـاره ای و نـدایی از نـاحیه حضـرت دوست دارنـد، تـا در پی آن به سـر بدونـد و اجابتش نمایند. زمزمه همیشگی شان این است که:

«از تو به یک اشاره از ما به سر دویدن»

بـدیهی است اجابت نـدا و دعوت حضـرت دوست، چیزی جز، حیات ابدی برای اجابت کننده به همراه نخواهد داشت. چنانچه قرآن کریم می فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُمْ. (انفال: ۲۴)

ای اهل ایمان، چون خدا و رسول، شما را می خوانند و دعوت می کنند، اجابت کنید تا به حیات ابد برسید.

عشق گسترده است خوانی بهر خاصان خدا

می زند هر دم صلایی(۱): سارِعُوا نَحْوَ اللِّقا(۲)

آید از غیب این ندا هر دم به روح خاکیان

سوی بزم عشق آید هر که می جوید خدا

هر که نوشد جرعه ای زان، زنده گردد جاودان

هر که گردد مست از آن یابد بقا اندر فنا

فیض کاشانی

«وَاسْتَعْمَلْتَهُ بِمَعُونَتِکَ...».

۱- ندا.

۲- سرعت بگیرد به سوی دیدار.

استعانت از خدا

بـدون دسـتگیری و اسـتعانت خداونـد، هیـچ کـاری ممکن نمی باشـد. مـا در شـبانه روز، حـداقل ده بـار در نمازهـای یومیه از پروردگارمـان، کمـک و یـاری طلبیـده و عرض می کنیم: «... وَ إِیّاکَ نَسْتَعینُ؛ تنها از تو مـدد و یاری می جوییم». اطاعت از خداونـد نیز بی اسـتعانت حق نـاممکن است؛ و همین دغـدغه خاطر سـبب شـده است تا مناجات کننـده در این فراز از دعا، در عبادت و اطاعت پروردگارش، از ذات مقدسش طلب دستگیری و امداد نماید.

تو دستگیر شو ای خضر پی خجسته که من

پیاده می روم و همرهان سوارانند

حافظ

«یا قَریباً لا یَبْعُدُ...».

نزدیکی خداوند به دوستداران خود

اشاره

آنکه شیفته و شیدای پروردگارش می شود، او را به خود نزدیک می بیند و می تواند او را احساس نماید، در نتیجه، شیفتگی خـود را حاصـل تخیـل و خیـال ورزی نمی دانـد، بلکـه حقیقـت و جمـال بی زوالی را درک و حس نمـوده و در برابرش ابراز شیدایی می نماید.

خیال روی تو در هر طریق، همره ماست

نسیم موی تو پیوند جان آگه ماست

به صورت از نظر ما اگر چه محجوب است

همیشه در نظر خاطر مرفه ماست

خداوند در میان جان عاشق حضور دارد و نیازی به گرد جهان گشتن برای دیدارش نمی باشد:

دل من نشان کویت ز جهان بجست عمری

که خبر نبود دل را که تو در میان جانی

عطار

«یا جَوادا لا یَبْخُل عَمَّن...».

امید ثواب و پاداش از خدا

پروردگار، دریای بی پایان جود و سخاوت است و آنانی را که به امید دریافت ثواب و پاداش کاری انجام می دهند، بی نصیب نمی گذارد، حتی آنان که برای دنیا سعی می نمایند از دریافت موهبت دنیوی خداوند بی بهره نمی گردند.

برای اثبات این سخن و مدعا، از آیات قرآنی ذیل مدد می جوییم:

وَ مَنْ یُرِدْ ثَوابَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ مَنْ یُرِدْ ثَوابَ ٱلْآخِرَهِ نُؤْتِهِ مِنْها وَ سَنَجْزِی الشّاکِرِینَ. (آل عمران: ۱۴۵)

آنکه به دنبال ثواب و نعمت دنیوی باشد، او را عطا خواهیم کرد و آنکه ثواب آخرت را می طلبد، او را نیز برخوردار خواهیم نمود و به زودی پاداش شاکرین را خواهیم داد.

در سوره نساء آیه ۱۳۴ نیز می فرماید: «مَنْ کانَ یُرِیدُ ثَوابَ الدُّنْیا فَعِنْدَ اللّهِ ثَوابُ الدُّنْیا وَ ٱلْآخِرَهِ وَ کانَ اللّهُ سَمِیعًا بَصِیرًا؛ هر که ثواب و نعمت دنیا را طالب است ــ بداند که ــ پس نزد خداوند، ثواب دنیا و آخرت موجود است و خداوند، شنوا و بیناست».

پس خداوند اجر و پاداش کسی را ضایع نمی فرماید، ولی این نکته را نیز تذکر داده که ثواب و اجر اخروی بهتر از پاداش دنیوی است:

وَ کَذلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی ٱلْأَرْضِ یَتَبَوَّأُ مِنْها حَیْثُ یَشاءُ نُصِیبُ بِرَحْمَتِنا مَنْ نَشاءُ وَ لا نُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ وَ لَأَجْرُ ٱلْآخِرَهِ خَیْرٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ. (یوسف: ۵۶ و ۵۷)

و این چنین بود که یوسف را در زمین، متمکن ساختیم که هر جا خواهد، فرمانروایی کند. هر که را بخواهیم، رحمت خود را نصیب او سازیم و ما اجر دنیوی نیکوکاران را ضایع نمی سازیم. و اما اجر اخروی و ثواب

ص: ۱۴۶

آخرت، برای مؤمنین و متقین، بهتر و نیکوتر است.

حاصل سخن آنکه، کسی که به امید دریافت ثواب چه در امر دنیا و چه در امر آخرت به خدا امید می بندد و دست های خویش را به طرفش دراز می کند، نه ناامید برخواهد گشت و نه تهی دست.

برآمد تهی دست های نیاز

ز رحمت نگردد تهیدست باز

مپندار از آن در که هرگز نبست

که نومید گردد، برآورده دست

سعدی

«اِلهی هَبْ لی قَلْباً یُدْنیهَ مِنْکَ شَوْقَه».

مرکب راهوار شوق

در تاج خسروان به حقارت نظر کنم

تا شوق روی توست مها طوق گردنم

مولانا

مرکب هایی که آدمی را به مقام قرب و دیدار خداوند می رسانند، فراوانند، همانند: مرکب علم، مرکب عبادت، مرکب اشک و مرکب شوق و مانند آنها. ولی اینان در ایفای نقش، یکسان نمی باشند در این میان، تنها اندکی از آنها، نقش اعجاب آور و تأثیر بسیار سریع در سیر دادن آدمی به طرف معبودش دارند که از جمله آنها «مرکب راهوار شوق» می باشد.

دست در زن به شوق دوست که اوست

بهر معراج اهل عشق بُراق(۱)

۱- مرکب.

چون به درگاه یار یابی بار

پس تو بینی به دیده عشاق

که جهان مظهرست و ظاهر، دوست

همه عالم پر از تجلی اوست

کمال الدین حسین خوارزمی

یحیی بن معاذ گوید: «علامت شوق، آن است که جوارح، از شهوات بازداری».(۱) و جنید گوید: «از سرّی شنیدم که گفت: شوق برترین مقام عارف بُوَد».

ز شوقت آمدم در عالم خاک

ز شوقت می روم تا عالم پاک

ز شوقت در کفن خفتم به نازم

ز شوقت در قیامت سرفرازم

اگر هر ذره من گوش گردد

زشوق نام تو مدهوش گردد

عطار

و نیز در معنای شوق گفته شده است که: «شوق مرکبی است که قاصدان کعبه مراد را به مقصود می رساند و دوام آن با دوام محبت پیوسته است. ذوالنُّون گوید: شوق برترین درجات و عالی ترین مقامات است».(۲)

موهبت شوق، از جمله مواهبی است که علی علیه السلام در دعای کمیل از پروردگارش مسئلت نموده است: «وَ اشْتاقَ اَلی قُرْبِکَ فی الْمُشتاقین؛ پروردگارا! آن گونه ام قرار

۱- رساله قشیریه، صص ۵۶۷ و ۵۷۶ و ۵۸۰.

۲- سید جعفر سجادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۲۹۱.

ده که با شوق و به همراه مشتاقانت به مقام قرب حضرتت بشتابم».

و در مناجات دوازدهم از مناجات های خمسه عشر نیز می خوانیم: «اَلهی فَاجْعَلْنا مِنَ الَّذینَ تَرَسَّخَتْ اَشْجارُ الشَّوقِ اِلَیْکَ فِی حَدائِقِ صُدورِهِم؛ پروردگارا! ما را از آنانی قرار ده که نهال های شوق لقایت در باغ دل هایشان سبز و خرم گشته است».

شعیب علیه السلام چندان گریست که نابینا شد، خدای تعالی چشم وی باز داد. دیگر باره بگریست چندان که نابینا شد، خدای تعالی چشم وی باز داد، دگر بار گریست، تا نابینا شد.

خدای تعالی وحی فرستاد و گفت: اگر این گریستن از امید بهشت است، من بهشت را بر تو مباح کردم و اگر از بیم دوزخ است، تو را ایمن کردم. گفت: یا رب! از شوق توست. فرمود: از بهر این شوق تو بود که پیغامبر و کلیم خویش، موسی را ده سال خادم تو کردم.(۱)

بازار شوق گرم شد آن سرو قد کجاست

تا جان خود بر آتش رویش کنم سِپَند

حافظ

خدای من! اگر چه می دانم که گوهر شوق، در خور هر صدفی نمی باشد، و در هر جانی جای نخواهد گرفت، ولی در اینکه این مروارید به کدام صدف تعلق گیرد، تنها ذره ای از توجه و عنایت تو شرط است، پروردگارا! زمان مناجات است و خوشدلی ؛ و به گفته حافظ:

زمان خوشدلی دریاب و دُر یاب

که دائم در صدف گوهر نباشد

حافظ

۱- رساله قشیریه، ص ۵۸۲.

ما بندگانی هستیم، محتاج به رحمت و سر تا پا فقر و نیاز، و چه ثروتی بالاتر از شوق به جمالت؟ این موهبت را از ما دریغ مدار!

چو غنچه با لب خندان به یاد مجلس شاه

پیاله گیرم و از شوق جامه پاره کنم

حافظ

پروردگارا! کدام بنده توست که این سخن تو را استماع نماید و پس از آن شرمنده نگردد و آتش شوق تو در دلش شعله ور نگردد؟ «یا داود! اگر بدانند آن گروه که از من برگشته اند چگونه منتظر ایشانم در اینکه چگونه، رفق و مدارایم، شاملشان است، همه از شوق بمیرندی و اندام های ایشان از دوستی من پاره پاره گردیدی. یا داود! این ارادت و شوق من است نسبت به آن کسی که از من برگشته باشد. اما آنکه مرا جوید و مرا خواهد، شوق و ارادتم به او چون خواهد بود؟!».(۱)

سخنی از غزالی درباره شوق

غزالی در کتاب «کیمیای سعادت» در مقام بیان فضیلت و اهمیت شوق چنین می گوید:

«بدانکه هر که محبت، انکار کرد، شوق نیز انکار کرد، در دعای رسول صلی الله علیه و آله است: «اَسْئَلُکَ الشَّوْقَ اِلی لِقائِکَ وَ لَذَّةَ النَّظَرِ اِلی وَجْهِکَ الْکَریم؛ مسئلت می کنم از تو، شوق دیدارت را و لذت نظر به روی کریمت را.» و گفت: خدای تعالی گوید: «طالَ شَوْقَ الاَبْرارِ اِلی لِقائی وَ اِنّی اِلی لِقائِهِم لاشَدُّ شَوْقاً؛ شوق نیکان به دیدارم طول کشید و به درستی که من به ایشان مشتاق ترم از ایشان نسبت به من».

... همه محبان حق تعالی در این جهان و در آن جهان، میان انس و شوق می گردند. خدای تعالی گفت: «یا داود!اهل زمین را خبر ده از من که دوست آنم که مرا دوست دارد

۱- همان، ص ۵۸۱.

و همنشـین آنم که با من به خلوت بنشـیند، و مونس آنم که به یاد من انس گیرد و رفیق آنم که با من رفیق باشد و فرمان بردار آنم که مرا فرمان برد، و هیچ بنده ای مرا دوست ندارد مگر آنکه او را دوست می دارم و بر دیگران مقدمش می دارم.

ای اهـل زمیـن، روی به صـحبت و مجـالست من آوریـد و به من انس گیریـد تـا من به شـما انس گیرم، که من طینت دوسـتان خویش را از طینت ابراهیم، دوست خود آفریدم و موسی همراز من و محمد برگزیده من. و اما دل مشتاقان خویش از نور خود آفریدم و به جلال خود پروردم. و به بعضی انبیا وحی آمد که:

«مرا بندگاننـد که مرا دوست دارنـد و من ایشان را دوست دارم و آرزومند منند و من آرزومند ایشان، مرا یاد کنند و من ایشان را یاد کنم، نظر ایشان به من است و نظر من به ایشان، اگر شما نیز راه ایشان گیرید، شما را دوست گیرم».(۱)

به خاک حافظ اگر یار بگذرد چو باد

ز شوق در آن تنگنا کفن بدرم

ص: ۱۵۱

۱- امام محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج ۲، صص ۹۸۲ _ ۹۸۴.

« ... وَ لِساناً يُرْفَعُ اِلَيْکَ صَدْقُهُ».

زبانی راستگو عطایم کن

اشاره

طاعت آن نیست که بر خاك نهی پیشانی

صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست

یک نصیحت ز سر صدق، جهانی ارزد

مشنو ار در سخنم فایده دوجْهانی نیست

سعدی

مناسب است سخن آغازین درباره اهمیت صدق و راستگویی، دعایی در همین زمینه باشد که قرآن کریم به ما تعلیم داده است:

قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطانًا نَصیرًا. (اسرا: ۸۰)

بگو ای رسول! پروردگارا مرا در هر کاری با صداقت وارد کن و با صداقت خارج فرما، و برای من از جانب خودت، بصیرت و یاوری برایم قرار ده.

راستگویی و صداقت در بیان، از نیکوترین صفات ــ و چنانچه اشاره خواهد شد ــ یکی از صفات لازم پیامبری است که در هر کس محقق شود، در واقع، دریچه ای از نبوت به رویش گشوده شده است. راستگو بودن از خصال پسندیده ای است که عقل و وجدان نیز در کنار شرع، به نیکویی آن حکم می کند، همان گونه که اگر شرعی هم در کار نبود، عقل و وجدان به تنهایی به زشتی دورویی و دروغ، اذعان می نمودند.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله آن گاه که در مقام نقل کرامت و ذکر ستایش از صحابی پاکباخته خویش، ابوذر غفاری قرار می گیرد، این گونه او را می ستاید:

«آسمان، سایه نینداخته است و زمین در برنگرفته است کسی را که راستگوتر از

اباذر باشد».(۱)

نخستین وصف خوبان راستگویی است

نکو بشنو که این وصف نکویی است

کسی را کاین نکویی در زبان است

ز هر نیکویی اندر وی نشان است

دلی کز عشق، روشن آفتاب است

فروغش بر زبان، صدق و صواب است

هر آن نقشی درون دل نهان است

بر آن آیینه روشن زبان است

همان پاکیزگان، کز صفحه دل

به غیر از نقش حق، کردند باطل

سخن از حسن آن رخسار گویند

از آن صدق است، هر گفتار گویند

حکیم الهی قمشه ای

کاشانی گوید:

«مراد از صـدق، فضـیلتی است راسـخ در نَفْس آدمی که در اثر آن، ظاهر و باطن آدمی با هم مطابق شده و اقوالش موافق نیات او و افعالش مطابق احوال او خواهد گشت. و آن چنان که می نماید، در واقع نیز همان گونه خواهد بود».(۲)

درباره صداقت و راستگویی در قرآن و حدیث،بسیار تأکید شده است که در اینجا

۱- شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ص ۱۶۷.

۲- سید جعفر سجادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۳۰۲.

به برخی از این آیات و روایات اشاره خواهیم کرد:

«یا اَیُّها الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّه وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقینَ؛ ای کسانی که ایمان آوردید، تقوی پیشه کنید و با راستگویان باشید». (توبه: ۱۱۹)

قالَ اللّهُ هذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصّادِقینَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها أَبَدًا رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ. (مائده: ۱۱۹)

خداوند فرمود: امروز ـ روز قیامت ـ روزی است که صداقت راستگویان به کارشان آمد، و به حالشان نافع خواهد بود. آنها از بهشتی برخوردار خواهند شد که از زیر درختانش، نهرها جاری است و برای ابد در آن خواهند ماند. هم خدا از آنها راضی می باشد و هم آنها از خدایشان راضیند. این است همان رستگاری بزرگ.

وَ بَشِّرِ الَّذینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ. (یونس: ۲)

و بشارت ده مؤمنان را به اینکه برای آنان نزد پروردگارشان قدم صادقانه ثبت شده است.

تو لحد خویش را پر کن از زر صدق

پر مکنش از مس شهوت و حرص و حسد

مولانا

امام صادق علیه السلام می فرماید: «اِنَّ اللّه عَزَّوَجَلّ لَمْ یَبْعَثُ نَبِیّاً اِلا بِصِدْقِ الْحَدیثِ وَ اَداءِ الاَمانَهِ اِلَی الْبِرِّ وَ الْفاجِرِ؛ به درستی که خدای عزوجل هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود، مگر آنکه باید دارای صداقت درگفتار بوده و اهل ادای امانت به صاحبش باشند، چه اینکه صاحبش نیکوکار باشد، و چه بدکار باشد».(۱)

۱- سفینه البحار، ج ۳، ص ۴۹ ماده صدق.

و باز فرمود: «لا تَنْظُرُوا اِلی طُولِ رُکُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ، فَاِنَّ ذلِکَ شَیْ ءٌ قَدْ اِعتادَه، فَلَوْ تَرَکَهُ اِسْتَوْحَشَ لِذلِکَ وَ لکِن اُنْظُرُوا اِلی صِدْقِ حَدیثِهِ وَ اَداءِ اَمانَتِهِ؛ نگاه به رکوع و سجود طولانی شخص نکنید؛ زیرا چه بسا این کار برایش عادت شده باشد که اگر ترک کند به وحشت می افتد، بلکه نگاه کنید به راستگویی و امانتداری او».(۱)

حکایتی کوتاه

امام صادق علیه السلام فرمود: همانا، اسماعیل ـ که در قرآن به عنوان یکی ازنیکان معرفی شده ـ «صادق الوعد» ـ یعنی راستگو در انجام وعده ـ نامیده شد، با مردی در جایی وعده گذاشت، و به خاطر انجام وعده اش به مدت یک سال در آن مکان، رفت و برگشت، تا پس از یک سال، بالاخره با آن مرد ملاقات نمود و به او گفت: همواره در این یک سال در انتظار تو بودم که به وعده ام عمل نمایم. و به همین سبب، خدای عزوجل او را صادق الوعد نامید.(۲)

مرد باید که راستگو باشد

ور ببارد بلا بر او چو تگرگ

نام مردی بر او دروغ بود

کش نباشد به راست گفتن برگ

راستی را تو اعتدالی دان

که ازو شاخ خشک گیرد برگ

سخن راست گو، مترس که راست

۱- همان، صص ۴۹ و ۵۰.

۲- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۶۴.

نبرد روزی و نیارد برگ

جمال الدین اصفهانی

از فراز مذکور در مناجات که مسئلت می کند: «زبانی عطایم فرما که صدق آن به طرف تو بالا آید» این گونه استفاده می شود که صدق با پروردگار عالم سنخیت و مشابهتی تام دارد، زیرادر این فراز اشاره شده است که صدق به طرف حق تعالی صعود می کند و این نیست مگر به سبب جایگاه رفیع صداقت و هم نشینی او با خداوند، که به حکم: «نوریان مر نوریان را جاذبند».(۱) آنکه نور است، جذب می کند هر آنچه را که از جنس نور است. این فراز از مناجات خود از مصادیق آیه کریمه ذیل است که می فرماید:

إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ یَرْفَعُهُ. (فاطر: ۱۰)

به سوی او کلام پاکیزه و نیکو بالا می رود، و عمل صالح و نیکو، آن را مرتفع می گرداند.

از خصالی که در کرام(۲) بود

هیچ بهتر ز راستگویی نیست

وز فعالی که با لئام(۳) بود

بَتَر از کذب و از دورویی نیست

حسین بن اسعد دهستانی

«وَ نَظَراً یُقَرِّبُهُ مِنْکَ حَقُّهُ».

ص: ۱۵۶

۱- نوریان مر نوریان را جاذبند ناریان مر ناریان را طالبند مولانا

۲- انسان های کریم.

۳- انسان های پست.

نگاهی شایسته به خداوند و تقرب جستن به او

بسیاری از نگاه های ما به پروردگارمان، هرگز شایسته مقامش نیست و دوری مان را از حضرتش سبب خواهد شد. قضاوت های عجولانه مان، نگاه مشکوک مان در انجام وعده هایش، نگاه بد بینی نسبت به مهر و رحمت فراگیرش، نگاه مأیوسانه مان به حصول امداد و فرج بهنگام حضرتش در سختی ها و شداید و مانند آنها، همه و همه نظرهای ناشایست ما به مقام پروردگاریش می باشد. اما آنچه که نظر شایسته و به تعبیر این بخش از مناجات «حق نظر» به مقام کبریایی اش است قضاوتی صحیح و نیکو نسبت به همه افعال او و اعتمادی کامل به انجام وعده های او، و یقینی نیکو به امدادهای غیبی به موقع حضرتش و ده ها نمونه از این دست می باشد، که چنین نگاهی قرب آدمی را، به مقام خداوندش سبب خواهد شد.

پروردگارا! آن نگاه، عطایمان فرما که شایسته مقام ربوبی بی زوال توست، و بهره ما را از چنین نگاهی، تقرب به آستانت قرار ده!

قسمت هجدهم

اشاره

اِلهی اِنَّ مَنْ تَعَرَّفَ بِکَ غَیْرُ مَجهولٍ وَ مَنْ لاذَ بِکَ غَیْرُ مَخْذُولٍ وَ مَنْ اَقْبَلْتَ عَلَیهِ غَیْرُ مَمْلوکٍ.

معبود من! آنکه تو را بشناسد، ناشناخته نخواهد ماند و هر کس به تو پناه آورد، به یقین خوار و بی مقدار نخواهد گشت و هر که را تو به وی رو نمایی، به آقایی رسید.

نکاتی از این فراز

۱. آنکه او را شناخت، در واقع گمنام نمی باشد؛

۲. پناهنده به او هرگز خوار نخواهد گشت؛

۳. آنکه را خدا توجه کند، آقایی خواهد نمود.

«اِلهی اِنَّ مَنْ تَعَرَّفَ بِکَ غَیْرُ مَجْهولٍ».

شناخت پروردگار؛ رهایی از گمنامی

فراز فوق از مناجات، از دو منظر قابل بحث می باشد: نخست، اهمیت شناخت خداوند و دیگری، رهایی از گمنامی که یکی از آثار شناخت است.

درباره معرفت خداوند باید گفت: شناخت حق تعالی چنان اهمیت دارد که در حدیثی قدسی، هدف از خلقت، شناخته شدن خداوند، ذکر شده است:

«کُنْتُ کَنْزاً مَخْفیّاً فَاَحْبَبْتَ اَنْ اَعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِکَیْ اُعْرَفَ؛ گنجی پنهان بودم، پس دوست داشتم شناخته شوم، پس آفرینش نمودم تا مرا بشناسند».(۱)

۱- شمس الدین محمد لاهیجی، شرح گلشن راز، ص ۲۵۲.

گنج مخفی بُد ز پُرّی جوش کرد

خاک را سلطان اطلس پوش کرد

مولانا

و همچنین در تفسیر آیه شریفه «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّ لِيَعْبُدُونِ؛ جن و انس را نیافریدم مگر برای عبادت خود». (ذاریات: ۵۳) از ابن عباس نقل است که کلمه «لیعبدون» را به «لیعرفون» تفسیر می کرد؛ یعنی: جن و انس را نیافریدم، مگر آنکه مرا بشناسند.(۱)

در روایتی نیز از امام صادق علیه السلام چنین نقل است که:

اَیُّها النّاسُ اِنَّ اللّه-عَزَّوَجَل ما خَلَقَ الْعِبادَ اِلا لِیَعْرِفُوهُ فَاِذا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَاِذا عَبَدُوهُ اِسْتَغْنَوْا بِعِبادَتِهِ عَنْ عِبادَةِ مَنْ سِواهُ.(۲)

ای مردم! به درستی که خدای عزوجل، خلق نکرد بندگان را مگر آنکه او را بشناسند، پس هر گاه او را شناختند، عبادتش می کنند و آن گاه که عارفانه عبادتش نمودند، از (پرستیدن) دیگران بی نیاز خواهند شد.

البته آدمی نیز با اندکی تأمل، اهمیت شناخت خداوند را اذعان خواهد کرد، چرا که چگونه ممکن است مقام باشکوه عشق به خداوند و محبت به حضرتش و شوق به دیدارش و دلدادگی به جمال بی مثال بدون شناخت نسبت به اسماء حسنای او و صفات علیای حضرتش حاصل گردد و اصولاً آن کس که عارفانه او را می پرستد کجا و آنکه بدون شناخت او را عبادت می کند کجا؟ و به تعبیر شیرین مولانا:

خدا دان با خدا خوان فرق دارد

که انسان تا به حیوان فرق دارد

۱- همان، ص ۷.

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۳۲.

سالار شهیدان، حسین بن علی علیه السلام نیز در دعای دلنشین عرفه، آنجا که از جام طهور معرفت می نوشد، از حلاوت معرفت و ابزاری که موجب معرفت نسبت به مقام پروردگار می شود، این گونه یاد می کند:

اِلهی عَلِمْتُ بِاخْتِلافِ الآثارِ وَ تَنَقُّلاتِ الْاَطْوارِ اَنَّ مُرادَکَ مِنّی اَنْ تَتَعَرَّفَ اِلَیَّ فی کُلِّ شَیْ ءٍ حَتّی لا اَجْهَلَکَ فی شَی ءٍ... اَنْتَ الَّذی لا اِلهَ غَیرُکَ تَعَرَّفْتَ لِکُلِّ شَی ءٍ فَما جَهِلَکَ شَی ءٌ وَ اَنْتَ الَّذی تَعَرَّفْتَ اِلَیَّ فی کُلِّ شَی ءٌ فَرَاَیْتُکَ ظاهِراً فی کُلِّ شَی ءٍ وَ اَنْتَ الظّاهِرُ لِکُلِّ شَی ءٍ.

معبود من! از گوناگونی آثار و از تحولات جهان هستی،دانستم که غرض تو از آفرینشم آن است که تو خود را در هر چیز به من شناسا کنی تا در هیچ چیز نسبت به مقام تو جاهل نباشم... تویی آن خدایی که معبودی جز تو نیست، خود را در هر چیز، معروف و مشهور ساختی، تا آنجا که موجودی، از معرفتت جاهل نمی باشد و تویی آنکه در هر چیزی، خودت را به من شناساندی، پس من در هر چیز، آشکارا تو را دیدم و تویی که در هر چیز، پیدایی.

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد

این همه نقش در آیینه اوهام افتاد

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود

یک فروغ رخ ساقی ست که در جام افتاد

غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید

کز کجا سر غمش در دهن عام افتاد

حافظ

حاصل سخن آنکه، معرفت و شناخت نسبت به مقام پروردگار جهان، از جمله آمال و آرزوهای اولیا الهی و عرفای ربانی بوده است و در واقع، منشأ و ریشه بسیاری از

فضایل و مقامات عالیه، همین عرفان کافی و شناخت وافی به خداوند بزرگ می باشد.

جان شرع و (جان) تقوی عارفست

معرفت محصول زهد سالِف(۱) است

زهد اندر کاشتن کوشیدنست

معرفت آن کشت را روییدنست

مولانا

قسمت دوم از فراز مذکور که در واقع به یکی از نتایج شناخت اشاره کرده است این بود که آنکه او را شناخت، مجهول و ناشناخته و گمنام نخواهد ماند.

در توضیح این سخن باید گفت که شهرت حقیقی و نشاط آور آن است که آدمی نزد خدایش صاحب نام و عنوان باشد و گمنامی واقعی و درد آور آن است که انسان، نزد پروردگارش گمنام و بی نام و نشان و اعتبار باشد. مولانا، این امر را به زیبایی عنوان کرده است که:

چه کنم نام و نشان را چو ز تو گم نشود کس

چه کنم سیم و دِرَم را چو در این گنج فتادم

بنابراین آن گونه که در فراز مذکور از مناجات بدان اشاره شد، آنکه توفیق معرفت خدایش، نصیبش شده است، از اشتهار حقیقی بهره مند است. اساساً شهرت و عظمت واقعی نزد خداوند و اهل بیت علیهم السلام آن است که از آدمی در آسمان ها به عظمت یاد کنند و آدمی نزد اهل آسمان ها مشهور باشد. در حدیثی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که:

کُونُوا یَنابیعَ الْحِکْمَهِ، مَصابیحَ الْهُدی، اَحْلاسَ الْبُیُوتِ، تُعْرَفُونَ

۱- قبلی.

فی اَهْلِ السَّماء وَ تُخْفَونَ فی اَهْلِ الْاَرضَ.(۱)

هماننـد چشـمه های جوشان حکمت و چراغ های هدایت، و بی نام چون گلیم افتاده در خانه ها باشـید؛ در نزد اهل آسـمان ها معروف و مشهور باشید و در نزد اهل زمین پنهان و گمنام.

اَلا یا اَیُّها السّاقی ز می پرساز جامم را

که از جانم فرو ریزد هوای ننگ و نامم را

از آن می ریز در جامم که جانم را فنا سازد

برون سازد ز هستی هسته نیرنگ و دامم را

از آن می ده که جانم را ز قید خود رها سازد

به خود گیرد زمامم را فرو ریزد مقامم را

امام خمینی رحمه الله

از امام صادق علیه السلام نقل است که:

«مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَ عَمِلَ بِهِ وَ عَلَّمَ لِلّهِ دُعِیَ فی مَلَکُوتِ السَّمواتَ عَظیماً؛ آنکه برای خـدا علم آموزد و بـدان عمل نماید و دیگران را نیز تعلیم دهد، در مقام های بلند آسمان، عظیمش خوانند».(۲)

باید دانست که شهرت دنیوی، حقیقی نمی باشد، زیرا چنین شهرتی، هم دائماً در معرض زوال و نابودی است و هم، چنانچه تا پایان عمر ادامه یابد باید گفت بسـیاری از این عنوان ها و شـهرت ها، تنها اندکی بعد از وفات آدمی، به باد فراموشی رفته و به بوته نسیان گذاشته می شود. به گفته حکیم خیام نیشابوری:

۱- سفینه البحار، ج ۲، ص ۸۹۹ ماده شَهَر.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳.

ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود

نی نام ز ما و نی نشان خواهد بود

زین پیش نبودیم و نبود هیچ خِلل

زین پس چو نباشیم همان خواهد بود

گمنامی دنیوی، هرگز ضعفی برای آدمی محسوب نمی گردد و اساساً آدمیان با صرف نظر از مقام علمی و معنویشان در شهرت و یا گمنامی ازیک مشیت پنهان آسمانی که بر اساس حکمت های ربانی بنا نهاده شده است، پیروی می کنند و چاره ای جز تمکین در برابر «حکم ربانی» ندارند و این حکم ازلی است که به تعبیر خواجه شیراز، در میان دو شی ء گران بها یکی را «پرده نشین» و دیگری را «شاهد بازاری» خواسته است، و انسانی را معروف و مشهور و دیگری را گمنام و بی نام اراده نموده است:

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود

کان شاهد بازاری وین پرده نشین باشد

حافظ

حاصل سخن آنکه، کسی که به دنبال شهرت واقعی و حقیقی است که برازنده او بوده و ابدی و زوال ناپذیر نیز می باشد، باید راه شناخت حق تعالی را بپیماید که از مهم ترین اسباب نام آوری و عنوان می باشد.

برخیز تا طریق تکلف رها کنیم

دکان معرفت به دو جو پر بها کنیم

سعدی

« ... وَ مَنْ لاذَ بِکَ غَيْرَ مَخْذُولٍ».

ص: ۱۶۳

پناه آوردن به خدا و رهایی از خذلان و خواری

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم

از بَد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

رهرو منزل عشقیم و ز سر حد عدم

تا به اقلیم وجود این همه راه آمده ایم

با چنین گنج که شد خازِن(۱) او روح امین

به گدایی به در خانه شاه آمده ایم

لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست

که در این بحر کرم، غرق گناه آمده ایم

آبرو می رود ای ابر خطاپوش ببار

که به دیوان عمل نامه سیاه آمده ایم

حافظ این خرقه پشمینه بینداز که ما

از پی قافله با آتش آه آمده ایم

۱- گنجینه دار.

حافظ

اگر آدمی در میان طوفان گرفتاری ها و غم ها و غصه ها و در واماندگی و فرو افتادگی حاصل از فشار بی امان شهوات و هواهای نفسانی و در آرزوی رهایی از همه ناکامی ها و عقده ها، با تمام وجود خویش ــ همانند طفلی که در مواقع احساس خطر با همه وجودش به آغوش پر مهر مادر پناه می برد ــ به پروردگار پناهنده شود و از او پناه خواهد، بی تردید، درِ رحمت و آرامش و آسایش و درِ رهایی از گرفتاری ها را به سوی خویش گشوده خواهد دید و خود را از تمام آشفتگی ها و بحران ها رها شده خواهد یافت.

در درگه ما دوستی یکدله کن

هر چیز که غیر ماست آن را یَله(۱) کن

یک صبح به اخلاص بیا بر در ما

گر کار تو بر نیامد آنگه گله کن

ابو سعید ابوالخیر

یکی از صحابه امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نام نوف می گوید: آن حضرت را دیدم که از مردم کناره گرفته و به شتاب به سمت صحرا می رود. گفتم: مولای من! قصد کجا دارید؟ فرمود: ای نوف، مرا رها کن، خواسته ها و نیازمندی هایم مرا به سوی محبوبم کشانده است. گفتم: مولایم آرزوهای شما چیست؟ فرمود: خداوندی که مورد امید و آرزوی من است می داند، دیگر نیازی به آشکار نمودن برای غیر نیست.

پس گفتم: یا امیرالمؤمنین! من بر خود می ترسم از حرص ورزی به دنیا و چشم طمع دوختن به زرق و برق های دنیا، و اینکه از تحصیل سعادت جاوید، باز بمانم. حضرت فرمود: چرا به حفظ کننده ترسناکان و پناه عارفان، پناهنده نمی شوی. به

۱- رها.

خداونـد بلنـد مرتبه و بزرگ، پناه بر و به او رو آور با عزمی محکم و قصـدی جـدی که به آرزویت به فضل نیکوی او خواهی رسید.(۱)

حاصل سـخن آنکه، کسـی که به پروردگارش پناه می برد، هرگز گرفتار خذلان و درماندگی و ذلت نخواهد گشت، چون او، خـدای عزیز و سرچشـمه عزت می باشـد؛ همان طور که در قرآنش فرمود: «مَنْ کانَ یُریـدُ الْعِزَّهَ فَلِلّهِ الْعِزَّهُ جَمیعًا؛ آنکه به دنبال عزت است، بداند که تمامی عزت ها نزد خداوند است». (فاطر: ۱۰)

و هر که از سـرزمین جانش، نقبی به سوی سرچشـمه جوشان عزت الهی ــ با پناه آوردن به او ــ ایجاد نمایـد، از آن سرچشـمه عزت، جز عزت و بزرگواری به سرزمین جانش سرازیر نخواهد شد.

هر که خود را به رهت خوار افکند

کنگره عزت خود ساخت بلند

عزتی کان نه ز تو خواری ماست

خواریی کز تو سبکباری ماست

جامی

سخن را با فرازی از دعای صباح امیرالمؤمنین علی علیه السلام به پایان می بریم:

اِلهی اَنْ خَذَلَنی نَصْرُکَ عِندَ مُحارَبَهِ النَّفْسِ وَ الشَّیطانِ فَقَد وَکَلَنی خِذْلانُکَ اَلی حَیْثُ النَّصَبِ وَ الْحِرْمانِ.

معبود من! اگر هنگـام جهـاد بـا نفس و شـیطان، یاریم نمی کردی و به خودم وا می گـذاشتی، خـذلان و خواری تو کارم را به سختی و ناامیدی می کشانید.

«مَنْ اَقْبَلَت عَلَیهِ غَیْرُ مَملُوکٍ».

ص: ۱۶۶

۱- بحارالانوار، ج ۱۹، کتاب الدعاء.

عنایت خدا، سروری بنده

کافی است تنها جذبه ای ناچیز و توجهی اندک، از ناحیه خداوند، بنده اش را دریابد، همان خواهد شد که صاحب گلشن راز، شیخ محمود شبستری اشاره کرده است:

گدایی گردد از یک جذبه شاهی

به یک لحظه دهد کوهی به کاهی

عراقی، شاعر توانا نیز چنین سروده است:

در این دریا فکن خود را مگر دُرّی به دست آری

کزین دریای بی پایان گهر بسیار برخیزد

وگر موجیت برباید چه دولت مر تو را زان به

که عالم پیش حکم تو چو خدمتکار برخیزد

حسن ختام مطالب خود را در این قسمت، روایتی از امام صادق علیه السلامقرار می دهیم که فرمود:

هر بنده ای که به آنچه خدای عزوجل دوست دارد، روی آورد، خداوند نیز به آنچه او دوست دارد روی آورد و هر که در پناه خدا رود، خدایش پناه دهد، و کسی که خدا به او رو آورد و در پناه خویش قرار دهد، اگر آسمان بر زمین افتد، یا بلایی بر اهل زمین نازل شود و همه را فراگیرد او به سبب تقوایش در زمره حزب خدا بوده و از بلاـ مصون خواهد ماند. آیا این خداوند نیست که می فرماید: مردم با تقوی در جایگاه امنی به سر می برند.(۱)

ص: ۱۶۷

۱- اصول کافی، ج ۳، ص ۱۰۶.

قسمت نوزدهم

اشاره

اِلهی اِنَّ مَن اِنْتَهَجَ بِکْ لَمُسْتَنیرٌ وَ اِنَّ مَنْ اِعْتَصَمَ بِکَ لَمُسْتَجیرٌ وَ قَدْ لُذتُ بِکَ یا اِلهی فَلا تُخَیِّبْ ظَنّی مِنْ رَحْمَتِکَ وَ لا تَحْجُبْنی عَن رَأفَتِک، اِلهی اَقِمنی فی اَهلِ وِلایَتِکَ مُقامَ مَن رَجا الزِّیادَهَ مِنْ مَحَبَّتِکَ.

معبود من! هر که به ــ بارگاه ــ تو راه یافت، روشن و نورانی شد، و هر که به تو پناه آورد پناه یافت و من به درگاه تو، پناه آوردم، پس ای خدا، حسن ظن مرا به رحمتت تبدیل به ناامیدی مفرما و از فروغ رأفت خود محجوبم مفرما، معبود من! مرا در میان اولیایت، مقام آن کس را بخش که همواره به امید زیاد شدن محبت به توست.

نکاتی از این فراز

۱. دریافت نور از خداوند؛

۲. حسن ظن و گمان نیک به خداوند؛

۳. تمنای ازدیاد محبت.

«اِلهی اِنَّ مَن اِنْتَهَجَ...».

خداوند، سرچشمه نور

خداوند، نور آسمان ها و زمین است، چنانچه در قرآن به زیبایی هر چه تمام تر به آن اشاره شده است:

اللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکاهٍ فیها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فی زُجاجَهٍ الزُّجاجَهُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ زَیْتُونَهٍ لا شَرْقِیَّهٍ وَ لا غَرْبِیَّهٍ یَکادُ زَیْتُها یُضیءُ وَ لَوْ

لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلی نُورٍ یَهْدِی اللّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَضْرِبُ اللّهُ اْلأَمْثالَ لِلنّاسِ وَ اللّهُ بِکَلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ. (نور: ۳۵)

خداونـد، نـور آسـمان هـا و زمین است، مَثَل نور خـدا هماننـد چراغـدانی است که در آن چراغی پر فروغ باشـد، آن چراغ در حبـابی قرار گیرد، حبـابی شـفاف و درخشـنده همچون یک سـتاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می شود که از درخت پربرکت زیتـونی گرفته شـده که نه شـرقی است و نه غربی، روغنش آن چنـان صـاف و خـالص است که نزدیـک است بـدون تماس با آتش، شـعله ور شود، نوری است برفراز نوری، و خـدا هر کس را بخواهـد به نور خود هـدایت می کنـد، و خدا برای مردم مثل ها می زند، و خداوند به هر چیزی دانا است.

و در کشف الاسرار میبدی در این رابطه چنین آمده است:

نـور حقیقی، آن باشـد که غیر را روشن کنـد، هر چه غیری را روشن نکنـد، آن را نور نگوینـد... پس بـدان که معنـای اللّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ اْلأَرْضِ این است که اللّه ، روشن کننده آسمان ها و زمین ها است و منور ارواح است و تمام انوار از اوست و قوام همه بدو است.(۱)

مهر رخسار تو می تابد ز ذرات جهان

هر دو عالم پر زنور و دیده نابینا چه سود

اسیری

حال که خداوند، نور آسمان ها و زمین است، هر که بخواهد نوری کسب کند، و بهره ای از نور ببرد، جز خداوند، کسی او را به نوری نخواهـد رساند و چنانچه قرآن می فرماید: «آنکه خداوند، برایش نوری قرار ندهد، برای او نوری نخواهد بود»: «وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ لَهُ نُورًا فَما لَهُ مِنْ نُورٍ». (نور: ۴۰)

۱- کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۶، ص ۵۶۲.

شب ظلمت و بیابان به کجا توان رسیدن

مگر آنکه شمع رویت به رهم چراغ دارد

حافظ

همچنین در سوره حدید به یکی از راه های برخورداری از نور و نورانیت اشاره کرده و چنین می فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ. (حدید: ۲۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و به رسولش ایمان آورید تا رحمت فراوانی به شما بخشد و برای شما نوری قرار دهد که با آن راه بروید و گناهان شما را ببخشد و خداوند آمرزنده و مهربان است.

باری، تنها آنکه راه خداوند را می پوید نورانی خواهد شد و از نور، نصیب خواهد برد. آن سعادتمندی که ره به سر چشمه نور برده است، چنان، خود، غرق نور خواهد شد که به گفته حافظ شیرازی، «به صد خورشید، پرتو خواهد داد»:

گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک

از فروغ تو به خورشید رسد صد پرتو

«فَلا تُخَیِّب ظَنّی مِنْ رَحْمَتِکَ».

گمان نیک را به ناامیدی بدل نکردن

اشاره

گرچه در مباحث قبل، از حسن ظن به خداوند سخن گفته شد، ولی چون در این فراز نیز به این موضوع اشاره شده است، جملاتی چند، در شرح آن ذکر خواهیم کرد.

در ابتدا باید اشاره نمود که به همان قدر که گمان نیک و حسن ظن به پروردگار جهان، برای آدمی راه گشا و نجات دهنده است، به همان میزان، سوء ظن به خداوند و گمان بد به حضرتش، موجب سقوط آدمی در ورطه هلاکت و بدبختی خواهد شد.

اساساً قرآن کریم یکی از صفات منافقین و مشرکین را که موجب گرفتار آمدن آنها به عذاب الهی نیز شده است، سوء ظن به خداوندشان دانسته و چنین می فرماید:

وَیُعَذِّبَ الْمُنافِقینَ وَالْمُنافِقاتِ وَالْمُشْرِکینَ وَالْمُشْرِکاتِ الظّانِّینَ بِاللّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَیْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللّهُ عَلَیْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصیرًا. (فتح: ۶)

و تا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند، عذاب کند، بر آنها باد، بدِ زمانه، خدا بر ایشان خشم نموده و لعنشان کرده است و جهنم را برای آنها مهیا ساخته است و چه بد سرانجامی است.

با توجه به این آیه، اهمیت حسن ظن و گمان نیک به خداوند آشکار می شود و اینکه به همان میزان که سوء ظن و بد بینی نسبت به پروردگار عالم آثار مخرب و ویرانگر دارد، به همان نسبت، گمان نیک و خوش بینی در حق خداوند برای آدمی، خیرات و برکات به همراه خواهد داشت. چنانچه در فراز مذکور از مناجات، حداقل به یکی از آثار مهم حسن ظن به خداوند اشاره شده است و آن در پناه خداوند قرار گرفتن است. همانگونه که به خداوند عرض می کند:

«من به تو پناه آوردم و به تو گمان نیکو دارم که پناهم دهی» و این گونه از خرمن «حسن ظن» خویش، خوشه چینی می کند و در پناه پروردگارش می آرمد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

وَ الَّذی لا اِلهَ اِلاّ هُو، لا یَحْسُنُ ظَنُّ عَبْدٍ مُؤمِنٍ بِاللّه اِلاّ کانَ اللّه عِندَ ظَنِّ عَبدِهِ الْمُؤمِنِ، لِاَنَّ اللّه کَریمٌ بِیَدِهِ الْخَیراتُ یَسْتَحْیی اَن یَکُونَ عَبْدَهُ الْمُؤمِنُ قَدْ اَحْسَنَ بِهِ الظَّنَّ ثُمَّ یُخْلِفَ ظَنَّهُ وَ رَجاهُ، فَاَحْسِنُوا بِاللّه الظَّنَّ وَ ارْغَبُو اِلَیهِ.(۱)

ص: ۱۷۲

۱- بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۶۶.

سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست،هیچ بنده مؤمنی به خدا گمان نیک نبرد، مگر اینکه خداوند مطابق با گمان او عمل کند، زیرا خداوند، کریم است و همه خوبی ها به دست اوست، و شرم دارد از اینکه بنده مؤمنش به اوگمان نیک برد و او خلاف گمان وامید بنده رفتار نماید. پس به خدا گمان نیک برده و بدو روی آورید.

حکایت

روزی جبرئیل و میکائیل هر دو مناظره می کردند. جبرئیل گفت: مرا عجب آید که با این همه بی حرمتی و جفاکاری خلق، رَبُّ الْعِزَّه، بهشت از بهر چه آفرید؟ میکائیل چون این بشنید، گفت: مرا آن عجب می آید که با آن همه فضل و کرم و رحمت که اللّه را بر بندگان است، دوزخ از بهر چه آفرید؟ از حضرت باری تعالی ندا آمد: از سخن شما، آن را دوست تر دارم که به من گمان نیکوتری برد و رحمتم را بر غضبم برتری دهد.(۱)

«اِلٰهی اَقِمْنی فی اَهْلِ وِلایَتِک».

تمنای افزایش محبت از خداوند

فقر ظاهر مبین که حافظ را

سینه گنجینه محبت اوست

حافظ

دلی مملو از محبت حضرت دوست، از جمله خواست های اهل بیت علیهم السلام از پروردگارشان بوده است. چنانچه به عنوان مثال در مناجات نهم از مناجات های خمسه عشر، آمده است:

اَلهی مَنْ ذَا الَّذی ذاقَ حَلاوَةَ مَحَبَّتِکَ فَرامَ مِنْکَ بَدَلاً... اِلهی فَاجْعَلْنا مِمَّن اِصْطَفَیْتَهُ لِقُرْبِک وَ وِلایَتِک وَ اَخْلَصْتَهُ لِوُدِّکَ وَ

۱- کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۹، ص ۱۰۲.

مَحَبَّتِکَ... یا غایَهَ آمالِ الْمُحِبّینَ اَسْئَلُکَ حُبَّکَ وَ حُبَّ مَنْ یُحِبُّکَ وَ حُبَّ کُلِّ عَمَلٍ یُوصِلُنی اِلی قُربِکَ وَ اَنْ تَجعَلَ حُبّی اِیّاکَ قائِداً اِلی رِضْوانِکَ.

معبود من! آن کیست که شیرینی محبتت را چشید و جز تو کسی را خواست ... معبود من! ما را از آنانی قرار ده که برای مقام قرب و دوستی خود برگزیده ای و او را برای محبت به خودت خالص نموده ای. ای منتهای آرزوی محبین از تو درخواست می کنم محبت نسبت به تو را و محبت به آنکه تو را دوست دارد و محبت هر عملی که مرا به مقام قربت برساند، و اینکه محبت مرا منجر به وصول به مقام خشنودی خویش سازی.

همچنین در دعای ابوحمزه ثمالی،امام سجاد علیه السلام این چنین مناجات می کند:

«اَللّهُمَ امْلَأْ قَلبی حُبّاً لَکَ وَ خَشیَهً مِنکَ وَ تَصْدیقاً لَکَ وَ اِیماناً بِکَ ؛ پروردگارا! قلب مرا از محبت خود و همچنین خشیت از تو و تصدیق و ایمان به تو مملو ساز».

محبت خداوند در کلام بزرگان

اشاره

خداوند به داود علیه السلام وحی فرمود:

اَحْبِبْنی وَ حَبِّبْنی اِلی خَلقی. قالَ: یا رَبِّ، نِعَمْ اَنا اُحِبُّکَ فَکَیْفَ اُحِبُّکَ اِلی خَلْقِکَ؟ قال: اُذْکُر اَیادِیَّ عِنْدَهُم، فَاِنَّکَ اِذا ذَکَرْتَ لَهُم ذلِکَ اَحَبُّونی.(۱)

مرا دوست بدار و مرا محبوب بندگانم گردان. داود علیه السلامعرض کرد: پروردگارا! بله تو را دوست دارم ولی چگونه تو را نزد بندگانت محبوب گردانم؟ فرمود: نعمت هایی را که به آن داده ام گوشزدشان کن، که اگر این خوبی ها را یاد آورشان شوی، مرا دوست خواهند داشت.

۱- میزان الحکمه، ج ۱، ص ۹۶۲.

از این روایت می توان استنباط کرد که هم محبت ورزی به خداونـد، مطلوب حضـرتش است و همه اینکه خبر مزبور، یکی از شیوه هـای ایجاد محبت و یا ازدیاد محبت به خداونـد بزرگ را در اختیارمان قرار داده است و آن تأمل کردن و تفکر کردن و یادآوری نعمت های بیکران الهی می باشد.

خدای تعالی به یکی از صدیقان، وحی کرد:

مرا بنـدگانی است که دوسـتم دارنـدو من نیز دوسـتشان دارم، مشـتاق مننـد و من مشـتاق آنانم، به یاد منند و من به یاد آنانم... کمـترین چیزی که به ایشـان می دهم سه چیز است: اول، پرتوی از نور خود را در دل هایشـان می افکنم که بـدان سـبب از من خبردار می شوند چنان که من از آنان خبر دارم. دوم، اگر آسـمان ها و زمین ها و هر چه در آنهاست را با آنها بسـنجم، ارزش آسـمان هـا و زمین ها را در برابر ارزش این بنـدگانم، بسـیارناچیز می دانم. سوم، به آنان روی می آورم و آنکه من به او روی آورم، چه کسی می داند که چه چیزها عطایش خواهم نمود.(۱)

عزیز الدین نسفی در کتاب الانسان الکامل درباره محبت به خداوند چنین می گوید:

بـدان که محبت خـدای تعالی، مقام بلنـد است و نهایت مقامات است. و غایت کمال بنـده آن است که دوستی خدای تعالی بر دل وی غالب شود و همگی وی را فرو گیرد و لذت و راحت در آخرت بر قدر و درستی خدا خواهد بود... .

ای درویش! خـدای با بنـده است، بنده می باید که با خدای باشد، تا به کمال برسد، و تا دوستی خدای، همگی دل بنده را فرو نگیرد، بنده با خدا نتواند بود. و چون بنده با خدا باشد، اگر نماز گزارد به حضور گزارد، و اگر تسبیح گوید، به حضور گوید، و اگر صدقه بدهد، به اخلاص دهد.

۱- همان، ص ۹۶۰.

با خدای بودن هنرهایی بسیار دارد، و بی خدای بودن، عیب های بسیار دارد.(۱)

قُشِیری نیز در این باره گفته است:

محبت بنده، خدای را، حالتی بود از لطف که در دل خویش یابد و آن حالت در وصف نیاید، و آن حالت، او را بر تعظیم حق تعالی وا دارد و نیز او را وا دارد بر اختیار نمودن رضای او و شادی نمودن بدو، و یافتن انس به ذکر دائم او و در دل خویش.(۲)

و در جای دیگر گوید:

خدای تعالی، اندر کتابی از کتاب ها که فرو فرستاده است فرمود: بنده من! به حقی که تو بر من داری. تو را دوست دارم، به حقی که من بر تو دارم، مرا دوست بدار.(۳)

یک نکته

در قرآن کریم، محبت قلبی به غیر خداوند نفی نشده است، بلکه چنانچه اشاره خواهد شد، ترجیح محبت دیگران، بر محبت خداوند، توبیخ و سرزنش شده است. توضیح آنکه: مهرورزی و محبت نسبت به دوستان، پدر و مادر، زن و فرزند، به سبب جاذبه هایی که در وجودشان نهاده شده است، امری طبیعی و بلکه لازم محسوب می شود، زیرا اساساً اگر موهبت آسمانی محبت، دل آدمیان را فرا نمی گرفت زندگی آنان، از لطف و لذت بهره ای نمی داشت، و در نتیجه از زندگانی سرد و بی روحی برخوردار بودند. علاوه بر این، انسان به طور فطری به کسی که در حقش، احسان نموده است، محبت می ورزد و دوستی او در دلش جای می گیرد، چنانچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

ص: ۱۷۶

۱- الانسان الکامل، صص ۳۳۴ و ۳۳۵.

۲- رساله قشیریه، صص ۵۵۶ و ۵۶۶.

۳- همان.

جُبِلَتْ الْقُلُوبُ عَلی حُبِّ مَنْ اَحْسَنَ اِلَیْها وَ بُغضِ مَنْ اَساءَ اِلَیها.(۱)

در سرشت و فطرت آدمیان این گونه نهاده شده است که قلبش را محبت آنکه احسانش نمود فرا می گیرد، و همچنین (بغض) آنکه در حقش بدی نمود در دلش پدید می آید.

بنابراین، همان گونه که ذکر شد، محبت ورزیدن به غیر خداوند امری طبیعی و بلکه مطلوب قلمداد می شود، تنها سخن در این است که حب خداوند در قلب او باید شدیدتر از حب دیگران باشد، نه آنکه در مقام تعارض، محبت دیگران را بر محبت خداوند ترجیح دهد.

خداوند در قرآن کریم به این نکته چنین اشاره فرموده است:

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّهِ أَنْداداً یُحِبُّونَهُمْ کَحُبِّ اللّهِ وَ الَّذینَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلّهِ. (بقره: ۱۶۵)

برخی از مردم، همتایانی برای خداوند اختیار می کنند و آنها را چنان دوست می دارند که خدا را. اما مؤمنین، خداوند را شدیدتر از دیگران، دوست می دارند.

و نیز در نهمین مناجات از مناجات های خمسه عشر می خوانیم: «وَ اَنْ تَجْعَلَکَ اَحَبَّ اِلَیَّ مِمّا سِواکَ؛ و اینکه خودت را نزد من از همه محبوب تر قرار دهی».

بنابر آنچه نقل شد، قلب آدمی، حتی اگر مالامال از محبت خداوند باشد، منافاتی با دوستی غیر خدا نخواهد شد، تنها به آن شرط که محبت حق تعالی در قلبش شدیدتر از محبت دیگران بوده و دوستی احدی را بر دوستی حق تعالی ترجیح ندهد.

حکایت

از ابو سعید خرّاز حکایت کنند که گفت: پیغامبر صلی الله علیه و آله را به خواب دیدم و گفتم: یا رسول اللّه ! معذورم دار که دوستی خدای، مرا مشغول کرده است از دوستی

۱- احمدعلی رجایی بخارایی، فرهنگ اشعار حافظ، ص ۶۰۲ .

تو. فرمود: ای ابوسعید! هر که خدای را دوست دارد، مرا دوست داشته باشد.(۱)

و همچنین در روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لا یُؤْمِنُ الْعَبْدُ حَتّی اَکُونَ اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنْ اَهْلِهَ وَ مالِهِ وَ النّاسِ اَجمَعینَ؛ بنده، مؤمن «حقیقی» نمی باشد مگر آنکه خدای را و رسول را از اهل و مال و جمله خلق، دوست تر داشته باشد».(۲)

باری نه تنها لبریز شدن محبت پروردگار در قلب، مطلوب و مقصود اهل بیت علیهم السلام بوده است، بلکه چنانچه در فراز مزبور از مناجات بدان اشاره شد، آن بزرگواران، به هیچ حدی از محبت اکتفا نکرده و از خداوندشان، ازدیاد محبت به حضرتش را مسئلت می نمودند. و اساساً آنکه عاشق پروردگارش می باشد هرگز، از نوشیدن جام محبت بیکران او، و دیدار تجلیات بی پایانش سیر نخواهد گشت:

سیر نیم سیر نی از لب خندان تو

ای که هزار آفرین بر لب و دندان تو

هیچ کسی سیر شد ای پسر از جان خویش؟!

جان منی، چون یکیست جان من و جان تو

تشنه و مستسقیم، مرگ و حیاتم ز آب

دور بگردان که من بنده دوران تو

مولانا

گویند رابعه(۳) مناجات همی کرد و گفت: «الهی دلی که تو را دوست دارد، به آتش بسوزی؟» هاتفی گفت: «ما چنین نکنیم، به ما گمان بد مبر».(۴)

۱- رساله قشیریه، ص ۵۷۱.

۲- فرهنگ اشعار حافظ، ص ۶۰۱.

۳- از زنان عارف قرن دوم هجری قمری.

۴- قشیری، رساله قشیریه، ص ۵۷۱.

قسمت بیستم

اشاره

اِلهی وَ اَلْهِمْنی وَلَهاً بِذِکْرِکَ اِلی ذِکْرِکَ وَ هِمَّتی فی رَوْحِ نَجاحِ اَسْمائِکَ وَ مَحَلِّ قُدْسِکَ.

معبود من! شیدایی و شیفتگی به ذکرت را الهـام فرمـا! و همتم را در قرار گرفتن در مسـیر اسم هایت و قرار گرفتن در جایگاه قدست قرار ده.

نکاتی از این فراز

۱. ذکر خداوند تا مرز شیدایی؛

۲. در خواست همتی عالی از خداوند.

«اِلهی وَ اَلْهِمنی وَ لَهاً...»

شیدایی حاصل از ذکر خداوند

ذکر چیست؟ از درد درمان بردن است

بر در دل نقب بر جان برون است

راهرو را سالک ره فکر اوست

فکرتی کان مستفاد از ذکر اوست

ذکر باید گفت تا ذکر آورد

صد هزاران معنی بکر آورد

عطار

آنان که از دلهره ها و اضطراب ها در رنجند و در سر سودای قلبی مطمئن و آرام و

دلی فارغ از هر گونه دغدغه می پرورند، بدانند که با دستیابی به هیچ کدام از نعمت ها و ثروت های مادی و دنیوی، مقصودشان حاصل نخواهد شد. بلکه راهی که قرآن کریم برای راه یابی به این آرزوی دیرینه آدمیان فرا راهشان قرار داده است، چیزی جز یاد و ذکر پروردگار جهان نمی باشد، چنانچه می فرماید:

الَّذينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللّهِ أَلا بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ. (رعد: ۲۸)

آنان که ایمان آورده اند دل هایشان به یاد خدا آرامش می یابد،آگاه باشید که دل ها تنها به ذکر یاد خدا آرامش می یابد.

دم بخور در آب ذکر و صبر کن

تا رهی از فکر و وسواس کُهُن

هیچ گنجی بی دد و بی دام نیست

جز به خلوتگاه حق آرام نیست

ذکر حق کن بانگ غولان را بسوز

چشم نرگس را از این کرکس بدوز

مولانا

از «ذکر خدا» و ثمرات بی شمار آن در آیات و اخبار و کلمات بزرگان، فراوان سخن گفته شده است که در اینجا تنها به نقل روایتی و سخنی از مولانا و در پایان نیز به حکایتی اکتفا می کنیم:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

هیچ چیز نیست جز آنکه برای آن، حدی و اندازه ای است، مگر ذکر که حدی ندارد تا پایان پذیرد، خدای عزوجل فرایض را واجب کرده است و هر که آنها را به جای آورد، همان حد و انتهای آنهاست. و ماه رمضان را قرار داده است، پس هر کس که آن را روزه دارد، همان حد آن است.

ص: ۱۸۰

و حج را واجب نموده است و هر که حج نمود، به انتهای آن رسید و آن را به پایان رساند. ولی برای ذکر، خداوند حد و نهایتی قرار نداده است و به اندک آن راضی نشده است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «ای آنان که ایمان آوردید خدای را بسیار یاد کنید و تسبیحش بگویید، در بامدادان و شامگاهان. (احزاب: ۴۱ و ۴۲)

و ادامه داد:

در هر خانه ای که قرآن خوانده شود و ذکر خدای عزوجل شود، برکت آن خانه زیاد گردد و فرشتگان در آن خانه آیند و شیاطین از آن دوری کنند و برای اهل آسمان بدرخشد، چنانچه ستاره فروزان برای اهل زمین می درخشد، ولی خانه ای که در آن قرآن خوانده نشود و خدا در آن خانه ذکر نشود برکتش کم شود و فرشتگان از آن دوری کنند و شیاطین در آنجا درآیند، و به تحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا شما را آگاه نکنم به بهترین کارهایتان که درجات از همه کارها بالاتر و نزد خداوند از همه اَعمال پاک تر و پاکیزه تر است و برای شما از طلا و نقره بهتر است و از جهاد در راه خدا خوب تر است؟ عرض کردند: بله یا رسول اللّه ! فرمودند: آن عمل بسیار ذکر خدا کردن است.(۱)

بیا با یاد او می باش دمساز

بیا خود را برای او بپرداز

گرت حفظ ادب باشد مع اللّه

شوی از سرّ سرّ خویش آگاه

بر آن می باش تا با او زنی دم

۱- اصول کافی، ج ۴، صص ۲۵۷ _ ۲۵۹.

چه می گویی سخن از بیش و از کم

برون آ یکسر از وسواس و پندار

که تا بینی حقیقت را پدیدار

حسن حسن زاده آملی

سخنی از مولانا

اشاره

بی یاد او مباش که یاد او مرغ روح را قوت و پر و بال است. باری، به یاد کردن حق، اندک اندک باطن منور شودو تو رااز عالم، انقطاعی حاصل گردد. مثلاً همچنان که مرغی خواهد که به آسمان پرد، اگرچه بر آسمان نرسد، الاّ دم به دم از زمین دور می شود واز مرغان دیگر بالا می گیرد، یا مثلا در ظرفی مشکی باشد و سرش تنگ است، دست در وی می کنی، مشک بیرون نمی توانی آوردن، اما با این عمل، دست معطر می شود و مشام، خوش می گردد. پس یاد حق، همچنین است، اگر چه به ذاتش نرسی، اما یادش به ـ جل جلاله ـ اثرها کند در تو و فایده های عظیم از ذکر او حاصل شود.(۱)

در حالات عالم بزرگ، شیخ عبداللّه شوشتری که از معاصرین مرحوم علامه مجلسی است، نوشته اند او فرزندی داشت که بسیار مورد علاقه اش بود. این فرزند، سخت بیمار شد. پدرش مرحوم شوشتری، هنگامی که برای ادای نماز جمعه به مسجد آمد، پریشان بود، هنگامی که در نماز جمعه در رکعت دوم سوره منافقون راتلاوت کرد و به این آیه رسید: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاـ تُلْهِکُمْ أَمْوالُکُمْ وَ لا أَوْلادُکُمْ عَنْ ذِکْرِاللّهِ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال و فرزندان شما نباید شما را از یاد خدا غافل کند.» (منافقون: ۹)، چندین بار این آیه را تکرار نمود. هنگامی که از نماز فراغت

۱- فیه ما فیه، ص ۴۰۸.

حاصـل نمود، بعضـی از دوسـتان، از علت این تکرار پرسـیدند. فرمود: هنگـامی که به این آیه رسـیدم به یاد فرزنـدم افتادم و با تکرار آن به مبارزه با نفس خود برخاسـتم و چنان فرض نمودم که فرزنـدم مرده و جنازه اش در مقابل من است، و من نباید از یاد خدا غافل شوم، و بعد از استقرار یاد خدا در قلب، از تکرار آیه دست کشیدم.(۱)

همچو چهی ست هجر او، چون رسنی ست ذکر او

در تک چاه یوسفی دست زنان در آن رسن(۲)

مولانا

بـاری، آنچه در عبـارت مزبور از مناجـات، معصوم علیه السـلام توفیق آن را از پروردگارش مسئلت می نمایـد، تنها یاد و ذکر خداوند نمی باشد،بلکه آن یاد و ذکری را می طلبد که شـیدایی و شـیفتگی او را سـبب شود و این شیدایی به زبانی ساده یعنی آن یادی که آدمی را چنان در لـذت غرق نمایـد که او را از خود بی خود نمایـد: یعنی خدایا، آن ذکری را عطایم کن که یاد مرا از من بستاند و سینه را مملو از یاد تو گرداند.

چنان پر شد فضای سینه از دوست

که یاد خویش گم شد از ضمیرم

حافظ

سعدی نیز این حالت شیدایی و آشفتگی یاد دوست را این گونه به رشته نظم کشیده است که:

ص: ۱۸۳

۱- سفینه البحار، ج ۳، ص ۳۳۱.

۲- طناب.

چنان به یاد تو آشفته ام به بوی تو مست

که نیستم خبر از هر چه در دو عالم هست

دگر به روی کَسم، دیده بر نمی باشد

خلیل من، همه بت های آزری بشکست

نگاه من، به تو و دیگران به خود مشغول

معاشران ز می و عارفان ز ساقی مست

ص: ۱۸۴

سخن آخر

برخی در چگونگی ذکر، به راه افراط و تفریط قدم گذاشتند. توضیح آنکه گروهی به ذکر زبانی و اذکار لفظی اکتفا نموده و تمنا نمودند که آنچه از برکات بی شماری که درباره ذکر نقل شده است، تنها با ادای ذکر زبانی نصیب خود سازند، گرچه قلبشان از معانی این اذکار و از توجه به آن، کاملا غافل بوده باشد.

گروهی هم در مقابل، بی اعتنا به آن همه اذکار گوناگونی که به همراه نتایج قابل توجه آنها، در آیات و روایات آمده است، تنها یاد و ذکر قلبی را مد نظر خویش قرار داده و تمام همت خویش را در این امر معطوف ساختند. اما انصاف این است که هر کدام، رتبه و جایگاه خاص خویش را داشته و هر یک ثمره ای مخصوص به خویش را دارا می باشند، گرچه تأثیر ذکر قلبی وخواص آن، بسی فراوان تر و عالی تر از ذکر زبانی است. و اصولاً آن ذکر زبانی، کاملاً به بار می نشیند و نتیجه ای ایده آل به بار می آورد که با یاد قلبی و حضور قلب همراه باشد.

شیخ عباس قمی به نقل از محقق کاشانی در این زمینه چنین می گوید:

اگر گفته شود که آیا در ذکر زبانی تنها، به همراه غافل بودن قلب فایده ای وجود دارد یا خیر؟ پس می گوییم: ذکر زبانی نیز خالی از فایده نمی باشد، ازاین جهت که آن نیز نوعی اشتغال به طاعت الهی است. به ابی عثمان مغربی گفته شد که: گاهی از اوقات، زبانم به ذکر خداوند و تلاوت قرآن، مشغول می شود اما قلب من غافل است، چه کنم؟ پس گفت: همین اندازه نیز، نیاز به شکر دارد و خدا را شاکر باش که یکی از

اعضا و جوارح تو به امر خیر که ذکر خدا باشد اشتغال دارد.(۱)

خوشا آنان که اللّه یارشان بی

به حمد و قل هو اللّه کارشان بی

خوشا آنان که دائم در نمازند

بهشت جاودان بازارشان بی

باباطاهر

«وَ هِمَّتی فی رَوحِ نَجاحِ...».

همت عالی

خداوند، تمامی ابزار لازم برای رسیدن به تکامل و وصول به خواسته ها و آرزوها را، در نهاد آدمی تعبیه نموده است. در واقع آن امدادهای غیبی که همگان آن را در افق های دور دست می جویند، در دسترس آدمی و در وجود خود او قرار دارد.

از جمله این ابزارهای وصول به مقصود و از جمله این امدادهای غیبی، «همت ورزیدن» در انجام کاری برای رسیدن به هدف می باشد.

مرغ با پر می پرد تا آشیان

پر مردم همت است ای مردمان

مولانا

باری، اگر حقیقتاً آدمی در رسیدن به خواسته ای، همت ورزد، آن هدف را فتح خواهد نمود:

اهل همت، رخنه در سد سکندر می کنند

این سبکدستان، کلید فتح را دندانه اند

۱- سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۸۳.

صائب تبریزی

و باز به قول «صائب تبریزی»، معنای توفیق در انجام کاری، چیزی جز همت مردانه نمی باشد و در این کار، نیازی هم به انتظار بردن خضر نبی نمی باشد.

معنی توفیق غیر از همت مردانه نیست

انتظار خضر بردن ای دل فرزانه چیست

و اساساً بنا به گفته محی الدین عربی در فصوص الحکم، آدمی به کمک «همت» خویش می تواند به نوعی آفرینش دست یابد. چنانچه گفته است: «اَلْعارِفُ یَخلُقُ بِهِمَّتِهِ ما یَکُونُ لَهُ وُجودٌ مِنْ خارِجِ مَحَلِّ الْهِمَّهِ؛ عارف به سبب همت خود، می تواند در خارج از محل همت خویش،آفرینش نماید».(۱)

غرض آنکه، مرکب چابک و رهوار همت می تواند آدمی را به هر جا که اراده نمود برساند. تنها، سخن در این است که اهل همت، در مسائل مورد اهتمامشان یکسان نمی باشند. گروهی از آنها از همتی ناچیز و بلکه پست برخوردارند و همه اهتمام خویش را به امور فانی و زود گذر دنیوی معطوف ساخته اند و به تعبیر حافظ شیرازی:

چه شکرهاست در این شهر که قانع شده اند

شاهبازان طریقت به مقام مگسی

عده ای دیگر از آدمیان نیز، همت خویش را اندکی فراتر برده، و شب و روز، در آن همت و اندیشه اند که به بهشت ابدی خداوند بار یابند که البته زهی سعادت.

ولی بلند همت تر از این دو گروه نیز وجود دارند، آنها که تمام همتشان را صرف

۱- خوارزمی، شرح فصوص الحکم، ص ۳۹۸.

قرب و دیدار پروردگارشان نمودند و از خدایشان تنها او را طلب نمودند.

گر مخیر بکنندم به قیامت که چه خواهی

دوست ما را و همه نعمت فردوس شما را

سعدی

و نیز به تعبیر حافظ شیرازی:

تو و طوبی و ما و قامت یار

فکر هر کس به قدر همت اوست

خلاصه سخن آنکه، در فراز مورد نظر از مناجات، امام علیه السلام به ما می آموزد که از خداوند، همتی عالی طلب نماییم که همان، شهود اسماء حسنایش و ره یابی به مقام قدسش می باشد. و در سایر دعاها نیز اهل بیت علیهم السلام از پروردگارشان، عالی ترین همت ها را در خواست می نمودند یا اشاره به عالی ترین همت خویش که لقای پروردگارشان باشد می نمودند. از جمله:

امام سجاد علیه السلام می فرماید: «اَسْئَلُکَ مِنَ الْهِمَمِ اَعْلاها؛ پروردگارا! از تو عالی ترین همت ها را مسئلت می نمایم».(۱)

و در جای دیگر نیز، آن حضرت، چنین مناجات نموده است: «فَقَد اِنْقَطَعَت اِلَیْکَ هِمَّتی وَ انْصَرَفَت نَحْوَکَ رَغبَتی فَاَنتَ لا غَیرُکَ مُرادی وَ لَکَ لا لِسِواکَ سَهری وَ سُهادی ؛ خدایا! همتم به تمامی، متوجه توست و رغبتم به سمت توست. تو مراد منی نه غیر تو و شب زنده داری و بی خوابی کشیدن های من برای توست نه برای غیر تو».(۲)

گفت: مغناطیسِ عشّاقِ اَلَست

ص: ۱۸۸

۱- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۶۶۸۰.

۲- همان.

همت عالیست کشف هر چه هست

هر که را شد همت عالی پدید

هر چه جست آن چیز، حالی شد پدید

هر که را یک ذره همت داد دست

کرد او خورشید را زان ذره پست

عطار

ص: ۱۸۹

قسمت بیست و یکم

اشاره

اِلهی بِکَ عَلَیکَ اِلا اَلْحَقْتَنی بِمَحَلِّ اَهلِ طاعَتِکَ وَ الْمَثْوَی الصّالِحِ مِنْ مَرْضاتِکَ فَاِنّی لا اَقْدِرُ لِنَفْسی دَفعاً وَ لا اَمْلِکُ لَها نَفعاً.

معبود من! به ذات پاکت سوگندت می دهم که مرا به منزل اهل طاعتت و به اقامتگاه جاودانه شایسته از رضای خویش، ملحق سازی، چه من قادر نیستم که شری از خود دفع و یا نفعی را به خود جلب نمایم.

قرار گرفتن در جمع اهل طاعت و به رضای الهی دست یافتن و نیز اینکه بنده به تنهایی قادر بر دفع ضرر و یا جلب منفعت نمی باشد، از نکاتی است که در این فراز از مناجات، مورد عنایت قرار گرفته است.

«اِلهی بِکَ عَلَیْکَ اِلاّ اَلْحَقتَنی...».

سعادت ورود به جمع نیکان

اشاره

اینکه در این فراز، از خداوند مسئلت شده است: مرا به منزل اهل طاعت ملحق فرما! می توان دو معنی برای آن تصور نمود:

یکی آنکه مقصود این است که خدایا، مرا نیز از اهل طاعتت قرار ده! یعنی اگر تا به حال توفیق انجام اوامر و اجتناب از نواهی تو را نداشتم و خلاصه، اهل اطاعت و فرمانبرداری از تو نبودم از این پس مرا آن توفیق ده که من نیز به اطاعت تو مشغول باشم و از آنچه مورد عنایت تو نیست اجتناب ورزم.

معنای دوم عبارت مزبور می تواند این باشد که بنده، توفیق هم نشینی با اهل طاعت و نیکان و ابرار را از پروردگارش درخواست می کند،یعنی به خدا عرض می کند که: مرا به آن محل و جایگاهی که اهل طاعت تو هستند برسان و با آنها هم نشینم گردان.

به تعبیر مولانا

ص: ۱۹۰

گوش ما گیر و بدان مجلس کشان

کز رحیقت(۱) می خورند آن سرخوشان

در توضیح معنای دوم عبارت باید گفت که: نقش تأثیر گذار رفیق و هم نشین، چنانچه هم در آیات و هم در اخبار بدان اشاره شده است، نقشی غیر قابل انکار می باشد، تا آنجا که قرآن کریم از زبان دوزخیان نقل می کند که آنها با تأسف و اندوه می گویند: ای کاش با خوبانی چون رسول صلی الله علیه و آله هم نشین بوده و بدها را مصاحب خویش قرار نمی دادیم که بدان، بعد از آنکه سعادت و خوش بختی، تا آستانه منزل ما آمده بود، آن را از ما ربوده و ما را محروم ساختند:

یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیْهِ یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبیلاً یا وَیْلَتی لَیْتَنی لَمْ أَتَّخِذْ فُلانًا خَلیلاً لَقَدْ أَضَلَّنی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جاءَنی وَ کانَ الشَّیْطانُ لِلْإِنْسانِ خَذُولاً. (فرقان: ۲۷ _ ۲۹)

در روز قیامت ظالم، دستش را از شدت حسرت با دندانش می گزد و می گوید: ای کاش ارتباط و انسی با رسول داشتم. وای بر من، کاش فلان را دوست و همنشین خود نمی گرفتم که رفاقت با او سبب شد که بعد از آنکه ذکر حق _ سعادت و خوشبختی _ به سراغم آمده بود، گمراهم نموده و سعادت را از کفم ربود و شیطان برای آدمی مایه گمراهی است.

باری، به تعبیر حافظ شیرازی،اساسا نخستین موعظه پیر هدایت گر و راهنما به انسان های سالک آن است که باید از هم نشین و مصاحب بد اجتناب کنید:

نخست موعظه پیر می فروش آن است

که از معاشر ناجنس احتراز کنید

۱- رحیق در اینجا اشاره به آیه ۲۵ سوره مطففین می باشد که خداوند در وصف نعمت هایی که در بهشت به ابرار خواهد داد چنین فرمود: «یُسْقَوْنَ رَحیقٍ مَخْتُومٍ؛ابرار از شراب طهور سر به مهر در بهشت خواهند نوشید».

با این حال، لازم به ذکر است مقدم بر حافظ و قبل از او، مکتب وحی، این حقیقت مهم را به درستی تبیین فرمود که:

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلّی عَنْ ذِکْرِنا وَ لَمْ یُرِدْ إِلاَّ الْحَیاهَ الدُّنْیاذلِکَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ. (نجم: ۲۹ و ۳۰)

پس اعراض نما و اجتناب کن از آنکه از ما روی برگردانیده و جز زندگی دنیا را اراده نکرده است علم آنها در همین حد می باشد.

پیر پیمانه کش ما که روانش خوش باد

گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان

حافظ

حکایت

عزیزالدین نسفی گوید:

در ولایت خود بودم در شهر نسف، شبی پیغمبر صلی الله علیه و آله را به خواب دیدم. فرمود که یا عزیز! دیو اعوذ خوان و شیطان لا حول خوان را می شناسی؟ گفتم: «نی یا رسول اللّه !» فرمود: «فلانی دیو اعوذ خوان و فلانی شیطان لاحول خوان است، ازایشان برحذر باش». هر دو را می شناختم و با ایشان مصاحبت داشتم، ترک صحبت ایشان کردم.(۱)

ای بسا ابلیس آدم روی هست

پس به هر دستی نشاید داد دست

مولانا

چند روایت درباره آثار مصاحبت

علی علیه السلام فرمود: «اِصْحَبْ اَخَا التُّقی وَ الدّینِ تَسْلَم وَاسْتَرشِدْهُ تَغْتَنِم؛ با آدم

۱- الانسان الکامل، صص ۲۴۹ و ۲۵۰.

اهل تقوی و دین مصاحب باش تا سالم بمانی و از او راهنمایی بجوی، تا سود بری».(۱)

و نیز فرمود: «اَکْثَرُ الصَّلاحِ وَ الصَّوابِ فی صُحْبهِ اُولی النُّهی وَ الْاَلْبابِ؛ بیشترین صلاح و خوبی، در همنشینی با خردمندان و صاحبان اندیشه نهفته است».(۲)

و باز فرمود: «مُجالَسَهُ الْاَبْرارِ تُوجِبُ الشَّرَفِ؛ دم خور شدن با نیکان مایه شرافت و برتری خواهد شد».(۳)

مقام امن و می بی غش و رفیق شفیق

گرت مدام میسر شود، زهی توفیق

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم

که کیمیای سعادت،رفیق بود رفیق

کجاست اهل دلی؟ تا کند دلالت خیر

که ما به دست نبردیم ره به هیچ طریق

حافظ

همچنین علی علیه السلام خطرات رفاقت و هم نشینی با انسان های ناصالح را چنین گوشزد کرده است: «صُحْبَهُ الاَشْرارِ تُکْسِبُ الشَّرَّ کَالرّیحِ اِذا مَرَّتْ بَاالنَّتِنِ حَمَلَت نَتِناً؛ همدمی با بدان، سبب کسب بدی از آنها می شود، همانند بادی که بر بوی بد بوزد، آن را به همراه خواهد داشت».(۴) و نیز فرمود: «صُحبَهُ الْاَشْرارِ تُوجِبُ سُوءَ الظَّنِّ بِالاخیارِ؛ مصاحبت با بدان، سبب بدگمانی و سوء ظن نسبت به خوبان خواهد شد».(۵)

۱- غررالحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲- همان، ص ۴۲۴.

۳- همان، ج ۶، ص ۱۲۶.

۴- همان، ج ۴، ص ۲۰۵.

۵- همان، ص ۲۱۳.

وای آن زنده که با مرده نشست

مرده گشت و زندگی از وی بجست

دوستی جاهل شیرین سخن

کم شنو، کآن هست چون سم کهن

مولانا

این نکته را نیز اضافه کنیم که در قرآن کریم از جمله دعاهایی که از زبان پیامبرانی چون ابراهیم علیه السلام و یوسف علیه السلام نقل گردیده است، درخواست حشر و مصاحبت با صالحین در روز قیامت است که قرآن از زبان این دو پیامبر دعای واحدی، این گونه نقل می فرماید که: «وَ اَلْحِقنی بالصّالِحینَ؛ مرا به شایستگان ملحق فرما و با آنها محشور ساز» (یوسف: ۱۰۱ و شعرا: ۸۳)

همچنین از زبان آنان که دارای عقل و خرد بوده و اهل ذکر و اندیشه می باشند، این دعا را نقل می فرماید که: «وَ تَوَفَّنا مَعَ الاَبْرار؛ و هنگام جان سپردن حشر و مصاحبت ما را با نیکان قرار ده». (آل عمران: ۱۹۳)

نکته دیگر اینکه اگر آدمی را توفیق وصول به درجات صالحان و یا هم نشینی و هم جواری با آنها حاصل نشد، باید سعی کند دوستی آنان را در دل خویش جای دهد که این خود، فضیلتی قابل توجه و امری نیکو می باشد.

در دعایی، نبی اکرم صلی الله علیه و آله درباره دوستی خوبان و اعمال خوب، فرمود:

«اَللّهُمَّ ارْزُقنی حُبَّکَ وَ حُبَّ مَنْ یُحِبُّکَ وَ حُبَّ عَمَلٍ یُقَرِّبُنی اِلی حُبِّکَ ؛ پروردگارا! محبت خودت را و محبت هر آنکه دوستت دارد و محبت هر عملی که مرا به تو نزدیک می سازد روزیم فرما».(۱)

همچنین امام باقر علیه السلام در این مورد می فرماید:

۱- الانسان الکامل، ص ۳۳۵.

اِذا اَرَدْتَ اَنْ تَعْلَمَ اَنَّ فیـکَ خَیراً فَانْظُرْ اِلی قَلْبِکَ، فَاِنْ کانَ یُحِبُّ اَهْلَ طاعَهِ اللّه ِ وَ یُبْغِضُ اَهْلَ مَعصِیَتِهِ فَفیکَ خَیْرٌ وَ اللّه ُ یُحِبُّکَ وَ اِنْ کانَ یُبْغِضُ اَهْلَ طاعَهِ اللّه وَ یُحِبُّ اَهلَ مَعصِیَتِهِ فَلَیسَ فیکَ خَیْرُ وَ اللّه ُ یُبْغِضُکَ وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ.(۱)

هر گـاه خواستی بـدانی که در تو خیری هست یـا نه، به دلت نگاه کن. اگر اهل طاعت خـدا را دوست و اهل معصـیت خـدا را دشمن داشت، در تو خیر هست و خدا هم تو را دوست دارد. ولی اگر اهل طاعت خدا را دشمن و اهل معصیت خدا را دوست داشت، خیری در تو نیست و خدا هم دشمنت می دارد. انسان با کسی است که دوستش دارد.

باید توجه داشت دوست داشتن صالحان و نیکان، افزون بر آنکه ذاتاً امری مطلوب و پسندیده است، چه بسا ممکن است انگیزه و محرکی قوی در سیر آدمی به سمت و سوی صالحان و مصاحبت با آنان در نتیجه تخلق به اخلاق شایسته آنان باشد؛ چنانچه در عبارتی معروف، چنین آمده است:

اُحِبُّ الصّالِحینَ وَ لَسْتُ مِنهُم

لَعَلَّ اللّه َ یَرْزُقُنی الصَّلاحا

«گرچـه از صالحـان نیسـتم ولی آنهـا را دوسـت می دارم. باشـد کـه خداونـد به برکت این دوسـتی، صـلاح و دوسـتی، روزیم فرمایـد».(۲)

«وَ الْمَثْوَی الصّالِحِ مِنْ مَرضاتِکَ».

ص: ۱۹۵

۱- محاسن برقی، ج ۱، ص ۴۱۰.

۲- امام خمینی، سرالصلوه، ص ۲.

س

موهبت بزرگ دست یابی به رضای خداوند

فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب

که حیف باشد ازو غیر او تمنایی

حافظ

قرآن کریم هرگاه از موهبت ها و نعمت هایی که نصیب بهشتیان شده است یاد می کند، موهبت بی نظیر «رضوان» و رضایت خویش را نیز در کنار آنها ذکر کرده و سپس می فرماید: «رضوان خداوند از بهشت و تمام نعمت های آن بزرگ تر و برتر است».

وَعَدَ اللّهُ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ مَساکِنَ طَیِّبَهً فی جَنّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ أَکْبَرُ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ. (توبه: ۷۲)

خداوند متعال وعده فرموده، مردان مؤمن و زنان مؤمنه را، بوستان هایی که پای درخت هایش، جویبارها روان است و آنان در آن بوستان ها و باغ ها برای همیشه خواهند ماند و به آنان مسکن های پاکیزه در بهشت جاودان ارزانی خواهد گردید. و ــ البته ــ رضوان خدای تعالی از همه کرامت های اخروی بزرگ تر است و این است همان رستگاری بزرگ.

علامه طباطبایی رحمه الله پیرامون جمله «وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ أَکْبَرُ» که در آیه مذکور ذکر شده چنین می گوید: «معنای این جمله به طوری که سیاق،آن را افاده می کند، این است که رضایت و خشنودی خدا از همه این حرف ها، بزرگ تر و ارزنده تر است. و اگر رضوان را نکره آورد برای اشاره به این معنا بود که معرفت انسان نمی تواند آن را و حدود آن را درک کند و شاید هم برای فهماندن این نکته بوده است که کمترین رضوان خدا، هر چه هم کم باشد، از این بهشت ها بزرگ تر است. و بزرگ ترین سعادت و رستگاری برای یک نفر عاشق و دوستدار این است که رضایت معشوق خود را جلب

کند».(۱)

نیست به جز رضای تو قفل گشای عقل و دل

نیست به جز هوای تو قبله و افتخار جان

مولانا

و نیز:

پی رضای تو آدم گریست سیصد سال

که تا ز خنده وصلش گشاده گشت دهن

مولانا

بنابراین آنچه که امام علیه السلام در عبارت مورد بحث از مناجات، از خداوند خویش می طلبد، می تواند بزرگ ترین خواسته یک عاشق باشد و آن تمنای رضایت معشوق از او است، چرا که هرگاه رضایت پروردگار حاصل شود، بهشت نیز به دنبال آن پدید خواهد آمد.

ابن فارض در قصیده تائیه خویش درباره مقام رضای معشوق و لذت قرب او چنین سروده:

«واگر معشوق از من راضی و خشنود باشد، در این صورت، همه عمر من هنگام کودکی باشد از جهت خوشی و امن و راحتی و بی غمی، و نیز مانند روزگار جوانی باشد ازجهت طرب و ناز.

و اگر مرا به خودش نزدیک کند، آن گاه همه سال من بهار اعتدال خواهد بود در باغ های خرم و تازه. و من چرا به چنین عشق و معشوقی مباهات نکنم بر هر کسی که ادعای عشق حقیقی نموده است و چرا مبالغه نکنم در فخر کردن به این حظ و بهره ای

۱- تفسیر المیزان، ج ۹، صص ۵۳۰ و ۵۳۱.

که دارم از مقام رضای معشوق و قرب او.

و من در مقـام رضـا و قرب معشوق نائـل شـدم به چیزهـایی که بالاـتر از افق امیـدم بوده است و در عرصه امیـد و آرزویم نمی گنجید». (۱)

مدتی شد که مبتلای توایم

تو شهنشاه و ما گدای توایم

تا تو خورشید وش همی تابی

ما چو ذرات در هوای توایم

می نبندیم جز تو هیچ نگار

ما که عشاق بی نوای توایم

می کش ای دوست تیغ و می کُش باز

زانکه ما طالب رضای تو ایم

هر کس از برای دلداری ست

ما شکسته دلان برای توایم

کمال الدین حسین خوارزمی

در اینجـا بایـد به این نکته اشاره کرد که اگر سـخن از رضای پروردگار نسبت به بنـده است، بایـد عنایت داشت که این مهم، بـدون تحقق رضای عبـد از خداونـد، حاصل نخواهـد شد، و تا بنده از خداوند راضـی نباشد، یعنی تا بر آنچه خدایش برای او مقدر می نماید و برایش پیش می آورد، راضـی نباشد، نباید انتظار داشـته باشد که به عالی ترین موهبت الهی یعنی رضایت او دست یابـد. توضـیح بیشتر آنکه، از عالی ترین مقاماتی که عارف بدان راه می یابد، مقام رضاست. اینکه مقام رضا از چه شأن والایی برخوردار

۱- سعید الدین فرقانی، مشارق الدراری، صص ۴۵۰ _ ۴۵۲.

است از خواجه نصیر الدین طوسی سخنان نغزی نقل شده است که بخشی از آن را در اینجا می آوریم:

«رضا، خشنودی است، و آن ثمره محبت است و اهل حقیقت را مطلوب و آرزو آن است که از خدای تعالی راضی باشند و آن چنان که ایشان را هیچ حالی از احوال مختلف مانند مرگ و زندگانی و بقا و فنا، و رنج و راحت و سعادت و شقاوت، و غنی و فقر، ناخوشایند و مخالف طبع نباشد و یکی را بر دیگری ترجیح ندهد، چه آنها دانسته اند که صدور همه از باری تعالی است و محبت او در قلب آنها راسخ شده است و لذا هر چه پیش ایشان آید بدان راضی باشند.

از یکی از بزرگان این مرتبه، باز گفته اند که: هفتاد سال عمر یافت و در تمام این مدت، هرگز چیزی را که اتفاق افتاد، نگفت که کاش اتفاق نمی افتاد و نیز هرگز چیزی را که اتفاق نیفتاده بود نگفت که کاش اتفاق می افتاد.

و از بزرگی پرسیدند که از رضا در خود چه اثری یافته ای؟ گفت:

از مرتبه رضا بویی به من رسیده است که اگر همه خلایق را به بهشت برند و مرا تنها وارد دوزخ نمایند، هرگز در دل من خطور نخواهد کرد که چرا حظ من این شد و بهره دیگران، آن».(۱)

ای دل بیا که تا به خدا التجا کنیم

وین درد خویش را ز در او دوا کنیم

سر در نهیم در ره او هر چه باد باد

تن در دهیم و هر چه رسد مرحبا کنیم

ص: ۱۹۹

۱- خواجه نصیر الدین طوسی، اوصاف الاشراف، صص ۸۷ و ۸۸.

او هر چه می کند چو صواب است و محض خیر

پس ما چرا حدیث ز چون و چراکنیم

راضی شویم حکم قضای قدیم را

چون عاجزیم از آنکه خلاف قضا کنیم

تغییر حکم چون سَخَط ما نمی کند

کوشیم تا به سعی، سخط را رضا کنیم

فیض کاشانی

خلاصه سخن آنکه، رضایت خداوند از بنده، بدون رضایتِ بنده از خواست و مشیتِ پروردگارش، حاصل نخواهد شد.

ناگفته نماند آنچه از عبارت قرآنی «رَضِیَ اللّه ُعَنْهُم وَ رَضُوا عَنْه» واز مقدم شدن رضایت خدا از بنده بر رضایت بنده از خدا می توان استفاده نمود این است که تا رضا و توفیق حق تعالی حاصل نشود و تا حضرتش، جلوه و پرتوی از رضای خویش را در نهاد بنده اش نتاباند، رضای بنده از پروردگارش حاصل نخواهد شد.

این سخن همچنین موید این حقیقت است که بنده از خود چیزی ندارد و هر چه از زیبایی ها و جمال و کمال که در وی بروز می کند، در واقع انعکاسی است از آنچه پروردگارش از پرتو جمال خویش بر او تابانیده است و رضای بنده نیز در واقع انعکاسی است از پرتو اندکی از رضای پروردگارش در آیینه جان او:

خلق را چون آب دان صاف و زلال

اندر او تابان صفات ذوالجلال

ما که ایم اندر جهان پیچ پیچ

چون الف او خود چه دارد؟هیچ هیچ

گر بخواب آییم، مستان وییم

ور به بیداری، به دستان وییم

ور بگرییم، ابر پر زرق وییم

ور بخندیم، آنا زمان برق وییم

ور به خشم و جنگ، عکس قهر اوست

ور به صلح و عذر، عکس مهر اوست

پادشاهان مظهر شاهی حق

عارفان مرآت آگاهی حق

خوبرویان آینه خوبی او

عشق ایشان، عکس مطلوبی او

مولانا

بیان یک نکته:

نکته دیگر اینکه بین این سخن که «رضایت بنده از خداوند، بدون رضایت خداوند از بنده حاصل نمی شود» و بین آنچه پیش تر ذکر شد که «چگونه می توان بدون آنکه آدمی از خداوندش راضی باشد، خدایش از او راضی باشد» منافاتی وجود ندارد، زیرا در کلام قبلی گفته شد که «تا بنده از پروردگارش راضی نباشد، خداوند از او راضی نخواهد شد». ولی همین راضی شدن بنده از خداوند، بنابر آنچه در سخن بعد،نقل نمودیم، بدون آنکه رضایتی از خداوند شامل حال بنده گردد، محقق نخواهد شد،یعنی خداوند، رضایت و توفیق خویش را در ابتدا نصیب بنده اش می فرماید، و بعد از آن، بنده به مقام رضا از پروردگارش می رسد و آنگاه که به مقام رضا رسید از موهبت رضوان الهی که بالاتر از تمام نعمت های بهشتی است ،بهره مند می گردد.

«... فَاِنّی لا اَقْدِرُ لِنَفسی ...».

ص: ۲۰۱

ناتوانی بنده در جلب منفعت و دفع ضرر

نکته ای که می توان از عبارت مذکور از مناجات استفاده نمود این است که در واقع، این فراز از دعا، به منزله هموار ساختن مسیر استجابت دو خواسته قبلی می باشد.

توضیح آنکه، در این عبارت مناجات کننده، با گفتن این جمله که «من به تنهایی توانایی دریافت منفعت و رهایی از ضرر را ندارم»، اظهار فقر و مسکنت و بیچارگی در پیشگاه معبودش می نماید. با توجه به اینکه با اقرار به درماندگی و بیچارگی است که بنده، قابلیت دریافت عطایا و مواهب الهی را پیدا می کند، در واقع آدمی هر چه بیشتر، فقر و افتادگی خویش را درک نماید، در مقابل خداوندش بیشتر سر تعظیم فرود می آورد و در نتیجه، بیشتر از الطاف و عنایات او برخوردار می گردد.

و این اظهار فقر در پیشگاه خداوند بی نیاز تا آنجا می تواند برای آدمی سودمند باشد که حضرت سیدالشهدا در دعای عرفه از آن به عنوان وسیله ای برای توسل جستن به پروردگار استفاده می کند و عرض می کند: «اِلهی اَتَوَسَّلُ اِلَیْکَ بِفَقْری اِلَیکَ؛ خدایا! من به سبب فقر و مسکنتی که دارم به تو متوسل می شوم».

باری، چنانچه ذکر شد، مناجات کننده با اظهار تهی دستی و پستی در برابر پروردگار، زمینه را برای ورود خود به جایگاه اهل طاعت الهی و وصول به رضای الهی آماده می سازد و به تعبیر مولانا، هر جا زمین پست و افتاده ای است، آب به همان سمت سرازیر می شود:

آب رحمت بایدت، رو پست شو

وانگهان خور خمر رحمت، مست شو

هر کجا دردی دوا آنجا رود

هر کجا پستی است آب آنجا رود

آنکه سرها بشکند او از علوّ(۱)

ص: ۲۰۲

۱- برتری جویی.

رحم حق و خلق ناید سوی او

خشکی لب هست پیغامی ز آب

که به مات آرد یقین اضطراب

کان لب خشکت گواهی می دهد

کو به آخر بر سر منبع رسد

ص: ۲۰۳

قسمت بیست و دوم

اشاره

اِلهی اَنَا عَبْدُکَ الضَّعیفُ وَ مَمْلُوکُکَ الْمُنیبُ فَلا تَجْعَلْنی مِمَّنْ صَرَفْتَ عَنْهُ وَجْهَکَ وَ حَجَبَهُ سَهْوُهُ عَن عَفْوِکَ.

معبود من! من بنده ای ضعیف و گنه کارم، و غلامی در حال انابه و توبه هستم، پس مرا از کسانی قرار مده که از آنها روی گرداندی و نیز مرا از آنها قرار مده که سهو آنها، سبب محرومیت از عفوت شده است.

اظهار پریشان حالی در پیشگاه معبود و درخواست عدم مانع شدن سهو و خطای بنده در جلب عفو الهی که در این فراز آمده است، از مواردی است که نکاتی پیرامون آن ذکر خواهیم نمود.

«اِلهی اَنَا عَبْدُکَ الضَّعیفُ...»

آدمی، در عین حال که موجودی قدرتمند است، ضعیف و ناتوان نیز می باشد. ازیک طرف سر در سودای تسخیر کرات آسمانی دارد، اما از طرفی دیگر، حتی پشه ای ضعیف که با نسیم ملایمی جابه جا می شود، می تواند آرامش و آسایش از او سلب کند؛ در عین حال که موجودی توانمند از نظر قوای عقلانی و فکری است، اما ممکن است در اثر حادثه ای ناچیز، تمامی یافته های فکری و حافظه خویش را از دست دهد. اگر قلب او اراده کند که لحظاتی دست از کار بکشد و به استراحت بپردازد، از پای در خواهد آمد، و کارش تمام خواهد شد؛ اگر گلبول های سفید بدنش، دست از دفاع

بردارند، بدن او عرصه تاخت و تاز انواع میکروب ها و ویروس ها گشته و مرگ او حتمی خواهد بود.

و بالاخره آنکه، بشر مانند سایر موجودات، «ممکن الوجود» می باشد، و فلاسفه ممکن الوجود را این گونه معنی نموده اند که: «بود و نبودش مساوی است، نه لازم است باشد، و نه لازم است نباشد» از آن سو، «واجب الوجود» منحصر در ذات پاک خداوند است، یعنی واجب است باشد و وجود داشته باشد. اما انسان «ممکن» به تعبیر شیخ محمود شبستری، از شدت تهی دستی، در هر دو عالم، «سیه روی» است:

سیه رویی ز ممکن(۱) در دو عالم

جدا هرگز نشد واللّه اعلم

بیچاره انسان ممکن الوجود نه در وجود خویش اختیاری داشته است و نه در بقای خود و نه در موت و نه در حشر خویش.

اما تمام اینها، رموزی است که در دست آدمی برای گشایش درهای بیکران رحمت و فضل الهی به سوی خویش، زیرا همانگونه که نور خورشید در آب زلال منعکس می شود نه آب گل آلود، جمال پروردگار و رحمت او نیز در زلال حقیقت، منعکس می شود. همه آنچه ذکر شد بخشی از حقایقی است که وجود آدمی را فرا گرفته است و آنکه این حقایق گمشده را درک کرد در واقع غبار غفلت و بی خبری را از چهره خود زدوده و در نتیجه، انعکاس جمال و کمال و رحمت پروردگارش را در این آینه بی غبار حقیقت، مشاهده خواهد نمود. بنابراین او موجود قدرتمند و توانایی خواهد گشت.

باری اگر آدمی، به این درک برسد که در واقع، مشتی خاک، بیش نمی باشد، همین ادراک او، برایش توانمندی در پی خواهد داشت و همین عرفان این گونه او

۱- مراد، ممکن الوجود است.

است که حاصل خیزی و سرسبزی وجودش را به همراه خواهد داشت؛ به تعبیر زیبای مولانا:

در بهاران کی شود سرسبز سنگ

خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ

حاصل سخن آنکه، اظهار ضعف و درماندگی و عبودیت در پیشگاه محبوب که در فراز مزبور از مناجات آمده است، روی نمودن خداوند و عفو او را در پی خواهد داشت، و اگر هم پس از ادراک این بیچارگی و ذکر آن در برابر معبود، عنوان می کند «که مرا از آنانی قرار مده که از آنها روی برگردانیدی، و سهوشان مانع عفو تو شد»، در واقع، این عبارت، تأکید خواسته قلبی او می باشد، زیرا همان گونه که ذکر شد، آدمی به صرف ادراک فقر و بیچارگی خویش، مسیر استجابت را هموار می نماید. و حتی بدون ذکر خواسته هایش، به آنها دست می یابد.

تا نیست نگردی ره هستت ندهند

این مرحله با همت پستت ندهند

چون شمع، قرار سوختن ار ننهی

سرچشمه روشنی به دستت ندهند

ابوسعید ابوالخیر

«... وَ حَجَبَهُ سَهْوُهُ عَن عَفْوِكَ».

آدمی به حکم آنکه دشمنی چون ابلیس و هوای نفس دارد، همواره در معرض سهو و خطا می باشد. دشمن او نیز بسیار قدرتمند است و رهایی از دام او مشکل؛ به تعبیر مولانا:

صد هزاران دام و دانه است ای خدا

ما چو مرغانی حریص و بینوا

حکایتی عجیب

ابراهیم خواص گوید: چهل سال با نفس در نزاع بودم که از من نان و ماست می خواست و من ممانعت می کردم، روزی مرا بر وی رحمت آمد، درمی حلال به چنگ آوردم. در بغداد می رفتم تا نان و ماست خرم. در خرابه ای شدم، پیری را دیدم، در آن گرما گرم افتاده، و زنبوران از هوا در می پریدند، و از وی گوشت برمی گرفتند، ابراهیم گفت: مرا بر وی رحمت آمد، گفتم: مسکین این مرد! سربرداشت و گفت: ای خواص! در من چه مسکینی می بینی؟ مسکین تویی که به چهل سال شهوت نان و ماست ازنفس خود منع نمی توانی کرد.(۱)

دام سخت است مگر یار شود لطف اله

ور نه انسان نبرد صرفه ز شیطان رجیم

حافظ

اما علی رغم این همه دشمنی های شیطان و نفس اماره با آدمی، عفو و رحمت الهی از بهترین اسباب دلخوشی انسان بوده و به منزله پناهگاهی برای او می باشد، به قول مولانا:

گر هزاران دام باشد در قدم

چون تو بامایی نباشد هیچ غم

و به تعبیر سعدی:

آن کو به غیر سابقه چندین نواخت کرد

ممکن بود که عفو کند گر خطا کنیم

ص: ۲۰۷

۱- میبدی، کشف الاسرار، ج ۵، ص ۹۴.

پروردگارا! به مهربانی و رأفتی که تو را است، مرا سایه نشین رحمتت بفرما، و در این التهاب حاصل از معاصی، جان مرا از خنکای عفوت نصیبی ده و با آب حیات مغفرتت، آلودگی های روحم را، شست وشو داده و مرا از آنانی قرار ده که شیطان از فریب و اغوای آنان ناامید و مایوس شده است.

ای سرت نازم، مرا تو یار باش

جمله عالم گو مرا اغیار باش

چون مرا لطف تو کشتی بان بود

نیست غم، عالم اگر طوفان بود

چون تو باشی لنگر کشتی نوح

آید از هر موجی او را صد فتوح

چون تو احمد را فرستی سوی غار

عنکبوتی گردد او را پرده دار

ملا احمد نراقی

ص: ۲۰۸

قسمت بیست و سوم

اشاره

اِلهی هَبْ لی کَمالَ الانْقِطاعِ اِلَیْکَ وَ اَنِرْ اَبْصارَ قُلُوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها اِلَیْکَ حَتّی تَخْرِقَ اَبصارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ اِلی مَعْدِنِ الْعَظَمِهِ وَ تَصیرَ اَرْواحُنا مُعَلَّقَهً بِعِزِّ قُدْسِکَ.

پروردگارا! وارستگی کامل، موهبتم فرما! و دیدگان دل ما را به فروغ نظر به خودت روشن ساز، تا دیدگان دل ما، حجاب های نور رااز میان بردارد و به معدن عظمت واصل شود و جان های ما ،همچون شعاع، به خورشید عز قدست، آویخته گردد.

کمال انقطاع و حجاب های نورانی، از موضوعاتی است که به مناسبت ذکر عبارات مزبور از مناجات، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

شاعر و حکیم معروف بزرگ، سنایی غزنوی در یکی از ابیات نغز و شیوای خود چنین سروده است:

همه چیز را تا نجویی نیابی

جز این دوست را تا نیابی نجویی

منظور سنایی این است که گرچه نسبت به همه چیز: «عاقبت جوینده یابنده بود» اما در مورد حضرت دوست، این امر متفاوت است و «یابنده جوینده است» یعنی،تا آدمی، ذوقی از حلاوت هایش را در نیابد و تا کرشمه ای از حضرتش بر صفحه جان آدمی به نمایش در نیاید و خلاصه، تا جلوه های از او را در نیابد، جویایش نمی شود.

و این نکته در فرازی از مناجات «خمسه عشر» ذکر شده که: «اِلهی فَاجْعَلْنا مِمَّن... شَوَّقْتَهُ اِلی لِقائِکَ؛ پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که در دلش، بارقه ای از

شوق به دیدارت قرار دادی»(۱) و در نتیجه قیام برایِ جویا شدنت را آغاز نمود.

ولی این، آغاز راهست. دیـدار با جمال دلربا و مست کننـده یار و آرمیدن بر ساحل آرامش بخش وصالش، گذر از دریایی را در پیش رو دارد که متلاطم از امواج خونفشان است:

چو عاشق می شدم گفتم که بردم گوهر مقصود

ندانستم که این دریا چه موج خونفشان دارد

حافظ

در چنین راهی، «ناز پرورده تنعم» که او را با جمالِ یار، نسبتی نیست، نمی تواند گام بردارد:

ناز پرروده تنعم، نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

حافظ

ولی آدمیانی نیز که جرعه ای از شـراب کرشـمه یار نوشـیدند، این سیر پر خطر و اسرارآمیز را که در عین حال با هزاران جذبه پنهانی حضـرت دوست همراه است، آغاز می کننـد، و از همان ابتـدا، چنان مسـحور زیبایی مشـیت معشوق می شونـد که زبان حالشان به این نغمه زیبا مترنم می شود:

۱- مفاتیح الجنان، مناجات نهم از مناجات های خمسه عشر.

طالع اگر مدد کند دامنش آورم به کف

گر بِکِشم زهی طَرَب ور بِکُشَد زهی شرف

حافظ

شوقِ دیدار، سبب می شود که سالِک، حجاب هایی که بین او و محبوبش قرار گرفته است، خَرْق کند و از میان بردارد.

گرچه جمال یار، حجاب و پرده ندارد و در واقع این، اعمال ناروای آدمی است که موجب حجاب می شود، چنانچه از سید السّاجدین در دعای ابوحمزه ثمالی چنین وارد شده است:

وَ اَنَّ الرّاحِلَ اِلَیْکَ قَریبُ الْمَسافَهِ وَ اَنَّکَ لا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِکَ اِلاّ اَنْ تَحْجُبَهُمُ الْاَعْمالُ دُونَکَ.

پروردگارا! به درستی که آنکه به طرفِ تو گام بر می دارد، مسافتش اندک است و فاصله کمی با تو دارد، چون تو از آفریدگانت پوشیده نیستی، اما این اعمال آنهاست که بین آنها و جمال تو، ایجاد حجاب نموده است.

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

حافظ

عرفا با استناد به فرهنگ وَحْیانیِ اهل بیت علیهم السلام حجاب های بین بنده و خداوند را به «حُجب ظلمانی» و «حُجْب نورانی» تقسیم نموده اند.

آنکه در این راهِ پر مخاطره، از همتی اندک بهره دارد، به خَرْق حُجُب ظلمانی و سپس رهیابی به بهشت، بسنده می کند و سعی می کند همه گناهانی را که به سببِ: چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و شهوت انجام می شود ــ که از آنها به حُجْب ظلمانی تعبیر می شود ــ به کناری نهد، تا به مقصود خویش که آرمیدن در بهشت ابدی است، نایل آید.

ولی والاـ عزمان و بلند همتانی نیز هستند که چون جز به جمال دلستان یار، حتی به بهشت نیز قانع نمی باشند، بعد از «خَرْق حُجُب ظلمانی»، حجاب های نورانی را نیز خرق می کند تا بی واسطه به جمال یار بنگرند. آنها نه گرفتار حجاب های ظلمانی «دنیا» می باشند و نه در بند حُجُب نورانی «عُقبی»:

سَرَم به دُنیی و عقبی فرو نمی آید

تبارکَ اللّه از این فتنه ها که در سرِ ماست

حافظ

برای او بهشت و حوریه بهشتی، حجاب نورانی است که او را مانع از دیدن جمال دوست، آن چنان که هست می نماید. در این مورد داستانی شنیدنی از علامه طباطبایی نقل می کنیم:

ایشان می فرمودند که: استاد ما مرحوم قاضی دستور داده بود که چنانچه در بین نماز و یا قرائت قرآن و یا در حال ذکر نماز، برای شما پیشامدی کرد و صورت زیبایی را دیدید و یا بعضی از جهات دیگر عالم غیب را مشاهده کردید، (حجاب نورانی شماست) و به آنها توجه نکنید (و فقط متوجه جمال یار باشید) و به عبادت خویش مشغول باشید.

روزی من در مسجد کوفه نشسته و مشغول ذکر بودم، که در این میان یک حوریه بهشتی که یک جام بهشتی در دست داشت، از طرف راست من در آمد، و خود را به من ارائه نمود. همین که خواستم به او توجهی کنم، ناگهان به یاد سفارش استاد خود، مرحوم قاضی افتادم.

ازاین رو چشم پوشیده و توجهی نکردم، آن حوریه برخاست و از طرف چپ من آمد و آنجام را به من تعارف کرد، باز توجهی نکردم تا آنکه آن حوریه برخاست و

رفت.(۱)

صحبتِ حور نخواهم که بُوَد عینِ قصور

با خیالِ تو اگر با دگری پردازم

حافظ

باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور

با خاک کوی دوست برابر نمی کنم

حافظ

آنکه خَرق حُجُب نورانی کرده است، دیگر به عبادت های خویش نیز نظر نمی کند، و اگر دارای بیشترین تقوی و زهد و ذکر نیز باشد، تکیه او در رهیابی به سعادت، تنها حضرت دوست می باشد، نه این عبادات و طاعات؛ چنانچه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل است:

وَ الَّذی نَفْسی بِیَدِهِ ما مِنَ النّاسِ اَحَدٌ یَدْخُلُ الْجَنَّهَ بِعَمَلِهِ! قالُوا: وَ لا اَنْتَ یا رَسُولَ اللّهِ! قالَ وَ لا اَنَا اِلاّ اَنْ یَتَغَمَّدَنیَ اللّهُ بِرَحْمَهٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ .

قسم به آنکه جانم در دست اوست، هیچ کس از مردم به وسیله عملشان داخل بهشت نمی شوند. عرض کردند: یا رسول الله! شما هم به وسیله اعمالتان وارد بهشت نمی شوید؟ فرمود: من هم با اعمال خود داخل بهشت نمی شوم، مگر آنکه خداوند مرا در رحمت و فضل خود غرق سازد و به فضل و رحمت او وارد بهشت شوم.(۲)

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافریست

راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش

۱- سید محمد حسین حسینی تهرانی، مهر تابان، ص ۱۹.

۲- تفسیر نورالثّقلین، ج ۱، ص ۷۰۶.

حافظ

اگر حافظ می فرماید:

رشته تسبیح ار بگسست معذورم بدار

دستم اندر ساعد ساقی سیمین ساق بود

و اگر فیض کاشانی می فرماید:

از خرقه و سجاده و تسبیح گذشتیم

وز کشف و کرامات، توکَّلْتُ عَلَی اللّه

ناظر به خرق حُجب نورانی اذکار و اوراد و سجاده، و پس از آن توکل و اعتماد خالص به خداوند می باشد. مولانا نیز با کمال ارادت و عشقی که نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد، وقتی می خواهد از جمال یار سخن گوید و آنجا که به جمال یار می رسد، حتی نبی اکرم صلی الله علیه و آله را نیز، حجاب نورانی آن جمال لایتناهی می داند:

احمد گوید برای رو پوش

از احمد، جز احد نخواهم

و بالاخره اینکه آنجا که آن نازنین یگانه و عزیز سفر کرده چنین می سُراید:

درِ میخانه گشایید به رویم شب و روز

که من از مسجد و از بتکده بیزار شدم

امام خمینی رحمه الله

از بُتکده، حجاب ظلمانی و از مسجد، حجاب نورانی را اراده فرموده است که از همه بیزاری جُسته و همه را خَرق نموده تا بی واسطه، به میخانه جمال حضرت معشوق واصل گردد.

باری آنکه، «حُجُب ظلمانی» را از صفحه جانش زدود، او به مقام «انقطاع» از غیر رسیده است ولی «کمال انقطاع» بهره کسی است که «حُجُب نورانی» را نیز از میان

بردارد، و آنچه امام علیه السلام از خداوند، مسئلت می کند «کمال انقطاع» است، یعنی درخواست از میان برداشتن همه حُجب نورانی نه انقطاع، که این گونه از خداوندِ خویش می خواهد:

اِلهی هَبْ لی کَمالَ الْاِنْقِطاعِ اِلَیکَ و اَنِرْ اَبْصارَ قُلُوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها اِلَیْکَ حَتّی تَخْرِقَ اَبْصارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّور.

خدایا کمال انقطاع عطایم فرما و دیدگان قلوبِ ما را به روشنایی نظر به خودت، روشن ساز تا بدین طریق همه حجاب های نورانی از میان برداشته شود.

و آن گاه است که چنین کسی به «معدن عظمت» که جمال بی حجاب حضرت دوست است متصل می شود. «فَتَصِلَ اِلی مَعْدِنِ الْعَظَمَهِ»، و چون شعاعی به آن سر چشمه نور، آویخته می شود: «وَ تَصیرَ اَرْواحُنا مُعَلَّقَهً بِعِزِّ قُدْسِکَ».

این قسمت را با نقل سخنی از امامِ راحل رحمه الله و نیز فرازی از دعای پر فیض سِمات به پایان می بریم:

حضرت امام خمینی رحمه الله در کتاب «آدابُ الصَّلوه» خویش چنین می فرماید:

«آیا این «حُجُبِ نور» چیست؟ آیا «نظر به حق» مقصود، گلابی های بهشت است؟ آیا «معدن عظمت» قصرهای بهشتی است؟ آیا «تعلق ارواح به عزِّ قُدس»، یعنی تعلق به دامن حورالعین برای قضای شهوات؟ ... این امری است که کسی را بر آن اطلاعی نیست _ آن را که خبر شد، خبری باز نیامد».(۱)

و در دعای سمات، از تکلّم موسی کلیم اللّه علیه السلام با پروردگار خویش از ورای همه حجاب های نورانی، این گونه اشاره شده است:

وَ بِمَجْدِکَ الَّذی کَلَّمْتَ بِهِ عَبْدَکَ وَ رَسُولَکَ مُوسَی بْنَ عِمْرانَ عَلَیْهِ السَّلامُ فِی الْمُقَدَّسینَ فَوْقَ اِحْساسِ الْکَرُوبینَ فَوْقَ

۱- امام خمینی، آداب الصّلوه، صص ۱۶۷ و ۱۶۸.

غَمائِمِ النُّورِ فَوْقَ تابُوتِ الشَّهادَهِ.

و به حق آن بزرگواری و مجدت که با بنده و فرستاده ات موسی علیه السلام در میان قدسیان، برتر از احساس کروبیان، بالاتر از ابرها و حجاب های نور، بالاتر از تابوتِ شهادت، سخن گفتن.

من جز احد صمد نخواهم

من جز مِلِك ابد نخواهم

جز رحمت او نبایدم نَقل

جز باده که او دهد نخواهم

بی او ز برای عشرت من

خورشید سبو کشد نخواهم

احمد گوید برای روپوش

از احمد جز احد نخواهم

مولانا

نکته آخر

آنکه به راستی از همه چیز جز خدا دل گسست و از خاك و خاكیان رها شد و بر قله كمال انقطاع قرار گرفت، خداوند کفایت زندگی مادی او را خواهد نمود و ازجایی که گمانش نبرَد، او را روزی خواهد داد؛ چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره چنین فرموده است:

مَنِ انْقَطَع اِلَی اللّهِ کفاهُ اللّهُ مَؤْنَتَهُ وَ رِزْقَهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ.(۱)

آنکه برایش انقطاع به سوی خداوند حاصل گردد، خداوند زندگی و

۱- تفسیر نورالثّقلین، ج ۵، ص ۳۵۷.

رزقِ او را از جایی که گمان نمی برد، کفایت خواهد نمود.

حکایت است که: «... مریم علیهاالسلام مناجات کرد که یا رب در آن زمان که تندرست بودم، روزی مرا در محراب عبادت، بی سعی و کوشش می رسانیدی. اکنون که چون عیسی را در رَحِم دارم، رنجور و ناتوانم، می فرمایی که درخت را بجنبان تا خرما فرو ریزد، و من نمی دانم که در این چه حکمت است. ندا آمد که ای مریم در آن وقت، همگی خاطر تو متوجه به جانب ما بود (و کمالِ انقطاع برایت حال بود) اما اکنون که فی الجمله، محبت عیسی را در دل خود جا داده ای، دستی می باید جنبانید تا روزی حاصل شود».(۱)

۱- دکتر قمر آریان، چهره مسیح در ادبیات فارسی، ص ۲۰۸.

قسمت بیست و چهارم

اشاره

اِلهی وَ اجْعَلْنی مِمَّنْ نادَیَتَهُ فَاَجابَکَ وَ لا حَظْتَهُ فَصَعِقَ لِجَلالِکَ فَناجَیْتَهُ سِرّا وَ عَمِلَ لَکَ جَهْرا.

معبودِ من! مرا در ردیف آنانی قرار ده که چون صدایشان کردی، به تو جواب دهند و لبیک گویند و چون اندک نظری به آنان افکندی، مدهوش گردند، پس تو با آنها پنهانی، راز گفتی و او در آشکار، برایت مخلصانه عمل نمود.

نکاتی از این فراز

۱. شوق استجابت دعوت خداوند؛

۲. اشتیاق در برابر تجلی و توجه خدا؛

۳. نجوای سری معشوق با بنده خویش.

«اِلهی واجعَلْنی مِمَّنْ نادَیْتَهُ...».

تمنای اجابت ندای خداوند

آن را که جرعه ای از حقیقت نوشانیدند و جانش را به نور هدایت منور ساختند، با اندک تأملی درمی یابد که رشد واقعی و تکامل او در اجابت امر و نهی پروردگار و ندای خداوندی نهفته است؛ چنانچه خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«فَلْیَسْتَجیبُوا لی وَ لْیُؤْمِنُوا بی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ؛ پس دعوت مرا اجابت کنند و به من ایمان آورند، باشد که رشد نموده و به سعادت راه یابند». (بقره: ۱۸۶)

و نیز در می یابد که حیات واقعی او در گرو اجابت خواسته خداوند می باشد، همان گونه که قرآن مجید می فرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُمْ؛ ای

کسانی که ایمان آورده اید، دعوت خدا و رسول را اجابت کنید، تا به حیات و زندگیِ «واقعی» راه یابید». (انفال: ۲۴)

آب حیات منست، خاک سر کوی دوست

گر دو جهان خرمیست، ما و غم روی دوست

داروی مشتاق چیست، زهر ز دست نگار

مرهم عشاق چیست، زخم ز بازوی دوست

سعدی

پروردگارا! هر آنچه از ما می خواهی و ما را بدان امر می کنی، هم باعث رشد ماست و هم موجب حیات واقعی ما؛ ما را در پیشگاهت، «جان و دل بر کف» و «چشم و گوش بر فرمان» قرار بده!

بندگانیم جان و دل بر کف

چشم بر حکم و گوش بر فرمان

گر دل صلح داری اینک دل

ور سر جنگ داری اینک جان

هاتف اصفهانی

«وَ لا حَظْتَهُ فَصَعِقَ...».

مدهوش جمال خداوندی

آنگاه که پروردگار، در دل بندگان خاصش تجلی می کند، چون آینه دلشان، صاف و بی غبار بوده و جلوه محبوب را در خود متجلی می سازد، شدت التذاذ از چشیدن چنین حلاوتی، آنان را مدهوش کرده و لذت حظ روحانی را به کامشان می نشاند.

به کنجِ خلوت پاکان و پارسایان آی

نظاره کن که چه مستی کنند و مدهوشی

سعدی

و به تعبیر حافظ شیرازی:

در ازل داده ست ما را ساقیِ لعل لبت

جرعه جامی که من مدهوش آن جامم هنوز

آنچه در این فراز از مناجات، از پروردگار مسئلت شده است، اوجِ التذاذ از دیدار جمال معبود می باشد که مدهوشی را در پی خواهد داشت، آن مدهوشی که بنده را از بار ملالت آور جسم خاکی و خودخواهی های کسالت بار نفسانی، رها خواهد ساخت.

آنان که ز جام عشق مدهوش شدند

از خاطر خویشتن فراموش شدند

از بهر شنیدن، همه تن گوش شدند

بستند لب از حدیث و خاموش شدند

نشاط اصفهانی

«... فَناجَیْتَهُ سِرّا وَ عَمِلَ لَکَ جَهْرا».

نجوای سری خدا با بنده

مقصود از اینکه خداوند با بنده اش در سرّ، نجوا کرده و رازگویی می نماید، همان الهامی هایی است که بر قلبش می نماید و تجلیاتی است که بر جانش می نشاند. چنین بنده ای که در باطن، خدایش با او به نجوا می نشیند، نتیجه اش آن خواهد بود که آن بنده، در آشکار و نهان، تنها برای معبود قدم بر می دارد و همواره او را مد نظر خویش دارد.

برای توضیح بیشتر درباره این عبارت یعنی مناجات سری و تجلیات پنهانی از طرف خداوند، و آنگاه برای او عمل نمودن و او را در نظر داشتن از طرف بنده، این غزل دلنشین و لطیف حافظ شیرازی را نقل می کنیم:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بی خود از شعشعه پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

بعد از این روی من و آینه وصف جمال

که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند

من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب

مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند

هاتف آن روز به من مژده این دولت داد

که بدان جور و جفا صبر و ثَباتم دادند

این همه شهد و شکر کز سخنم می ریزد

اجر صبری است کز آن شاخ نباتم دادند

ص: ۲۲۱

قسمت بیست و پنجم

اشاره

اِلهی لَمْ اُسَلِّطْ عَلی حُسْنِ ظَنّی قُنُوطَ الْاَیاسِ، وَ لَا انْقَطَعَ رَجائی مِنْ جَمیلِ کَرَمِکَ اِلهی اِنْ کانَتِ الْخَطایا قَدْ اَسْقَطَتْنی لَدَیْکَ فَاصْفَحْ عَنّی بِحُسْنِ تَوَکُّلی عَلَیْکَ.

معبود من! هرگز یأس و نومیدی را بر حُسن ظن و گمان نیک به تو، مسلط نساختم و هرگز رشته امیدم به کرمت را قطع نکردم. معبود من! اگر خطاهایم ــ ارزش ــ مرا نزدِ تو ساقط نمود، به نیکویی توکلی که بر تو دارم از من درگذر.

حُسن ظن، امید و توکل، محورهای سه گانه این بخش از مناجات می باشد.

«اِلهی لَمْ اُسَلِّطْ عَلی...».

حسن ظن

گرچه درباره حسن ظن به خدا، قبلاً نیز مطالبی مطرح شد، ولی از آنجا که این موضوع از دامنه گسترده ای برخوردار می باشد، باز هم جای سخن و مطلب، برای خود باقی گذاشته است، علاوه بر آن مسئله حسن ظن به پروردگار، مُستمسَکی قوی و مطمئن می باشد به طوری که اهل بیت علیهم السلام بارها در دعاهای خود، به آن تمسک جسته اند، ازجمله:

امام علی علیه السلام می فرماید:

مَنْ حَسُنَ ظَنُّهُ بِاللّهِ فازَ بِالْجَنَّهِ، مَنْ حَسُنَ ظَنُّهُ بِالدُّنْیا تَمَکَّنَتْ مِنْهُ الْمِحْنَهُ.(۱)

هرکه به خدا گمانِ نیک بُرد، به بهشت دست یافت و هرکه به دنیا گمان

ص: ۲۲۲

۱- غررالحکم و دررالکلم، ج ۵، ص ۳۷۹.

نیک برد، به رنج و محنت گرفتار آمد.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله حکایت می فرماید که:

یکی از مردان امت خود را دیـدم که بر صـراط، ماننـد شـاخه خشـکیده درخت خرمـا در یـک روز طوفـانی، می لرزد، در این هنگام، خوش گمانی او به خداوند به فریادش رسید و لرزش او از بین رفت.(۱)

سیدالساجدین علیه السلام در دعای ابوحمزه ثمالی در بیان گمان نیک خویش به پروردگارش، چنین فرمود:

اَفَتُراکَ یا رَبِّ تُخْلِفُ ظُنُونَنا اَوْ تُخَیِّبُ آمالَنا، کَلّا یا کَریمُ فَلَیْسَ هذا ظَنُّنا بِکَ وَ لا هذا فیکَ طَمَعُنا... وَ اَنَا عآئِذُ بِفَضْلِکَ هارِبٌ مِنْکَ اِلَیْکَ، مُتَنَجِّزٌ ما وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ اَحْسَنَ بِکَ ظَنّا.

آیـا چنین پنـداریم که تو بر خلاـف گمانی که ما به حضـرتت داریم با ما رفتار می کنی، یا ما را از امیـد و آرزوهایی که به تو داریـم محروم می سـازی. هرگز بـه تـو ای خـدای کریـم، چنیـن گمـانی نمی بریم... و من به فضـل و رحمتت پنـاه آورده و از عقوبتت به عفوِ تو می گریزم، که عفو و بخشش تو نسبت به کسی که به تو حُسن ظن دارد، وعده ای قطعی است.

«وَ لَا انْقَطَعَ رَجائی...».

امید به کرم خداوند

آنکه خداونـد را به کرم و لطف و مهر بیکران، شـناخته است و می دانـد که خود او در کتـابش، بنـدگانش را گرچه در انجـام معاصـی زیاده روی کرده باشـند از ناامیـدی بر حـذر داشـته است، هرگز از رحمت او مأیوس نخواهـد شـد و همواره در گوش جانش این نغمه ملکوتی طنین انداز است که:

قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ

۱- میزان الحکمه، ج ۷، ص ۳۴۰۳.

إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعًا. (زمر: ۵۳)

بگو! ای کسانی که بر خود اسراف و ستم نمودید، از رحمتِ خدا مأیوس نباشید، که خداوند تمامیِ گناهان را می آمرزد.

بازآ بازآ هر آنچه هستی بازآ

گر کافر و گر و بت پرستی بازآ

این درگهِ ما درگه نومیدی نیست

صد بار اگر توبه شکستی بازآ

ابوسعید ابوالخیر

باری کسی که اندکی با مکتب وحیانی مأنوس باشد، در می یابد که از یأس و نومیدی، بوی کفر بر مشام می رسد، همان گونه که در قرآن کریم، چنین بدان اشاره شده است: «لاـ تَیْـأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّهِ إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْکافِرُونَ؛ از رحمت بی منتهای خداوند مأیوس مباشید، زیرا که تنها کافران از رحمتِ او ناامید هستند». (یوسف: ۸۷)

انبیا گفتند نومیدی بد است

فضل و رَحمت های باری بی حد است

از چنین محسن نشاید ناامید

دست در فتراک(۱) این رحمت زنید

مولانا

«فاصْفَحْ عَنّی بِحُسْنِ تَوَکُّلی عَلَیْک».

توکل

اشاره

نیست کسبی از توکل خوب تر

۱- دست آویز.

چیست از تسلیم، خود محبوب تر

آنکه او از آسمان باران دهد

هم تواند کاو ز رحمت نان دهد

گر توکل می کنی در کار کن

کشت کن پس تکیه بر جبار کن

مولانا

«توکل، کار با کسی افکندن، به دیگری اعتماد کردن، کار خود به خدا حواله کردن و به امید خدا بودن است. و بالجمله، توکل، دلبستگی و اعتماد کامل به پروردگار است، و این مقام کمال معرفت است زیرا انسان هر اندازه خدا را بهتر بشناسد و از قدرت و رحمت و حکمت او زیادتر آگاه گردد، دلبستگی او به آن ذات بی همتا زیاد شود. ابن عربی توکل را چنین تعریف می کند: توکل، اعتماد قلب است بر حقّ و عدم اضطراب در هنگام فقدان اسباب، و با توکل است که تمام حالات و مقامات بر او وارد می شود».(۱)

چون پیشتر، به صورت مبسوط، پیرامون توکل سخن گفتیم، در اینجا، در این رابطه، تنها به همان سخن فوق و به حکایتی دلنشین که ذیلاً آورده می شود اکتفا می کنیم:

حکایت

مدتی پس از آنکه امام سجاد علیه السلام از واقعه جانگداز کربلا بازگشت، عبداللّه بن زبیر خروج کرده و دعوی خلافت کرد و عده ای نیز دورش را گرفتند. وقتی یزید از این امر باخبر شد، لشکری روانه حجاز نمود و لشکر خونخوار یزید نیز تا حد امکان،

۱- گُل بابا سعیدی، فرهنگ اصطلاحاتِ عرفانی، ابن عربی، ص ۱۸۰.

دست به جنایت زد.

حال، از یک طرف، فتنه ابن زبیر و از طرف دیگر لشکرکشی یزید و سرانجام، اندوه ماجرای تلخ کربلا، امام سجاد علیه السلام را سخت متأثر نمود؛ به قدری که خود به ابوحمزه می فرماید:

از خانه بیرون رفتم تا به دیواری رسیدم و بر آن تکیه دادم. ناگاه مردی که دو جامه سفید بر تن داشت پیدا شد و در رویم نگریست. سپس گفت: ای علی بن الحسین! چه شد که تو را اندوهگین و محزون می بینم؟ اگر برای دنیاست که روزی خدا برای نیکوکار و بدکردار آماده است. گفتم: برای دنیا اندوهگین نیستم، زیرا چنان است که تو می گویی. گفت: پس اگر برای آخرت است که وعده ای است درست که سلطانی قاهر و قادر، نسبت به آن حکم می فرماید. گفتم: برای آن هم اندوه ندارم، زیرا چنان است که می گویی. گفت: اندوهت برای چیست؟ گفتم: از فتنه ابن زبیر و وضعی که مردم دارند در هراس می باشم. او خندید و گفت: ای علی بن الحسین! آیا دیده ای کسی به درگاه خدا دعا کند و مستجاب نشود؟ گفتم: نه. گفت: آیا کسی را دیده ای که چیزی از خدا بخواهد و به او ندهد؟ گفتم: نه. گفت: آیا کسی را دیده ای بر خدا توکل کند ولی خدا کارهایش را سر و سامان ندهد و عهده دار نگردد؟ گفتم نه. سپس از نظرم غایب شد.(۱)و(۲)

ص: ۲۲۶

۱- سفینه البحار، ج ۴، ص ۷۴۲ ماده وَکَل.

۲- در اینکه آن مردی که دو جامه سفید در بر داشت که بوده است، مرحوم شیخ عباس قمی در همان کتاب، ص ۷۴۳ نقل می نماید که ظاهرا آن مرد یا فرشته ای بوده است که به صورت بشر ظهور یافت، و یا از پیامبرانی چون خضر و یا الیاس بوده است.

قسمت بیست و ششم

اشاره

اِلهی اِنْ حَطَّتْنیِ الذُّنُوبُ مِنْ مَکارِمِ لُطْفِکَ فَقَدْ نَبَّهَنی الْیَقینُ اِلی کَرَمِ عَطْفِکَ.

معبودِ من! اگر گناهانم، مرا از اوجِ مکارم لطفت به حضیضِ بی آبروییم فرو افکند، سروش یقین، مرا به کرم عطوفتت، آگهی و نوید می دهد.

خطر گناه و گوهر یقین از مسائلی است که در این فراز بدان توجه شده است.

«اِلهی اِنْ حَطَّتْنی...».

«گناه و اثر سوء آن در زندگی آدمی»

ارتکاب گناهان، آثار سویی بر زندگی آدمی به جای می گذارد؛ به همین سبب، آیات و روایات، همواره خطرات آنها را گوشزد نموده و انسان ها را از انجام آنها بر حذر می دارند. قرآن می فرماید:

وَ ذَرُوا ظاهِرَ الْاِثْمِ وَ باطِنَهُ اِنَّ الَّذینَ یَکسِبُونَ الْاِثْمَ یَسیُجْزَوْنَ بِما کانُوا یَقْتَرِفُونَ. (انعام: ۱۲۰)

گناه را، چه آشکار و چه پنهان، ترک کنید. آنان که مرتکب گناه می شوند، به سزایِ اعمالِ خود خواهند رسید.

امام علی علیه السلام نیز فرموده است:

اَلا وَ اِنَّ الْخَطایا خَیْلٌ شُمُسٌ حُمِلَ عَلَیْها اَهْلُها وَ خُلِعَتْ لُجُمُها فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِی النّارِ.(۱)

ص: ۲۲۷

۱- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳.

بدانیـد که گناهان، همچون اسـبان چموشـی هسـتند که گناهکاران بر آنها نشسـته و لگام هایشان را رها کرده انـد و در نتیجه، گناهان، آنان را در آتش فرو می افکند.

همچنین امام کاظم علیه السلام می فرماید:

اِنَّ الْعُقَلاءَ تَرَکُوا فُضُولَ الدُّنْیا فَکَیْفَ الذُّنُوبُ؟! وَ تَرْکُ الدُّنْیا مِنَ الْفَضْلِ وَ تَرْکُ الذُّنُوبِ مِنَ الْفَرْضِ.(۱)

همانا خردمنـدان، فزونی دنیا را که بـدان نیاز ندارنـد رها کردند، چه رسد به گناهان! در حالی که ترک دنیا، فضـیلت و ارزش است ولی ترک گناهان واجب است.

گناهان، آثار نامطلوبی بر روح آدمی باقی می گذارنـد. ولی در عین حال که آدمی به واسـطه لغزش ها، در چاه تباهی فرو می افتـد، ریسـمان هـای آویزانی نیز از طرف پروردگـار، در فرا دست آدمیان نهاده شـده است، تا آنکه خود را به آنها آویخته، از حضیض رها شده و به اوج در آید:

زلفش رسنی نهاده در راه

تا هر که فتد در آرد از چاه

از جمله آن طنـاب ها که مناجات کننـده بر آن چنگ زده است تا از انحطاط حاصل از معاصـی، نجات یافته و به اوجِ معنویت ره یابد، طنابِ «یقین به کَرَم پروردگار» می باشد.

«فَقَدْ نَبَّهتِنی الْیَقین...».

گوهر یقین

برای آن کس که به کرم و لطف پروردگارش شک دارد، بهره و نصـیبی از این خوان گسترده الهی نخواهـد بود. باید دانسـت فیض و رحمت خداوندی بر قلب متزلزل و

۱- همان، ص ۳۰۱.

لرزان، مستقر نخواهد شد و تا قلب آدمی از ثبات یقین برخوردار نگردد، سیمرغ عنایات گسترده الهی بر آن جلوس نخواهد نمود.

قرآن کریم، «یقین» را یکی از صفات رهبری و امامت دانسته و در مقام اهتمام به آن چنین می فرماید: «وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ اَئِمَّةً یَهْدُونَ بِاَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِآیاتِنا یُوقِنُون؛ برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت کنند، بدان سبب که شکیبا بودند و به آیاتِ ما یقین داشتند». (سجده: ۲۴)

امام علی علیه السلام درباره اهمیت «یقین» می فرماید: «لَمْ یُعْطَ اَحدٌ مِثْلَ الْیَقینِ بَعْدَ الْمُعافاهِ، وَ لا اَشَدَّ مِنَ الرّیبَهِ بَعْدَ الْکُفْرِ؛ پس از عافیت، چیزی برتر از یقین، به کسی عطا نشده است و بعد از کفر، چیزی بدتر از شک به کسی داده نشده است».(۱)

و همچنین فرمود: «نَوْمٌ عَلی یَقینٍ خَیْرٌ مِنْ صَلاهٍ فی شَکٍ؛ خوابی که با یقین همراه گردد، بهتر از نمازی است که با شک و تردید توأم باشد».(۲)

مولانا در مثنوی، اثر مثبت یقین در رفتار آدمی و اثر ویرانگر تزلزل و شک را در قالب مثالی، چنین به نظم درآورده است:

بر زمین گر نیم گز راهی بُوَد

آدمی بی وهم، ایمن می رود

بر سر دیوار عالی گر روی

گر دو گز عرضش بود کج می شوی

بلکه می افتی ز لرزه دل، به وهم

ترس وهمی را نکو بنگر بفهم

پروردگارا! اگر دل های ما به واسطه لغزش ها، در چاه انحطاط گرفتار آمد، یقینمان

ص: ۲۲۹

۱- میزان الحکمه، ج ۱۴، ص ۷۱۶۸.
۲- غُرَرْ الْحِکَمْ وَ دُرَدُ الْکَلم،ج ۶، ص ۱۷۰.

به رحمت وسیع و بی کرانت را موجب رهایی مان قرار ده، و بهره ما را از گوهر یقین، روز به روز افزون فرما!

ص: ۲۳۰

قسمت بیست و هفتم

اِلهی اِنْ اَنامَتْنِی الْغَفْلَهُ عَنِ الْاِسْتِعْدادِ لِلِقائِکَ فَقَدْ نَبَّهَتْنی الْمَعْرِفَهُ بِکَرَمِ آلائک.

و معبودِ من! اگر غفلت، مرا از آمادگیِ دیدار تو بازداشت و بخوابِ غرور، مبتلی ساخت، در مقابل، معرفت به نعمت هایِ کرامتت بیدارم نمود.

بار دیگر خطر غفلت مورد توجه قرار گرفته و نسبت به اینکه می تواند آدمی را از ره یابی به دیدار خداوند باز دارد، هشدار داده شده است.

باباطاهر در یکی از اشعار خود، خطر غفلت را به زیبایی ترسیم کرده است و در مورد خسرانی که ممکن است به وسیله غفلت، دامان آدمی را فرا بگیرد چنین سروده است:

جَرّه بازی(۱) بُدم رفتم به نخجیر(۲)

سیه بختی زده بر بال مو(۳) تیر

بیا غافل مچر در چشمه ساران

هر آن غافل چره(۴) غافل خوره تیر

چون قبلاً نیز در مورد غفلت مطالبی مطرح شد، در اینجا، تنها با ذکر روایتی درباره غفلت، بحث را به انجام می رسانیم.

۱- بازِ نر.

۲- شکارگاه.

۳- من.

۴- چرا کند.

علی علیه السلام می فرماید:

فَاسْتَدْرِکُوا بَقِیَّهَ اَیّامِکُمْ وَ اصْبِرُوا لَها اَنْفُسَکُمْ، فَاِنَّها قَلیلٌ فی کَثیرِ الْاَیّامِ الَّتی تَکُونُ مِنْکُمْ فیهَا الْغَفْلَهُ وَ التَّشاغُلُ عَنِ الْمَوْعِظَهِ.(۱)

باقیمانده ایام عمر خود را دریابید و جان های خود را برای آنها شکیبا سازید، زیرا این چند روزه، در مقابل روزهای بسیاری که در غفلت و رویگردانی از پند و اندرز گذرانیده اید اندک است.

در چمن، هر ورقی دفتر حالی دیگر است

حیف باشد که ز کار همه غافل باشی

حافظ

۱- نهج البلاغه، خطبه ۸۶.

قسمت بیست و هشتم

اِلهی اِنْ دَعانی اِلَی النّارِ عَظیمُ عِقابِکَ فَقَدْ دَعانی اِلَی الْجَنَّهِ جَزیلُ ثَوابِک.

معبودمن! اگر کیفر عظیم تو، مرا به آتش می خواند، پاداش سرشارت مرا به سوی بهشت فرا می خواند.

آدمی گناه می کند و در نتیجه، عقوبت پروردگار، او را به سمت آتش سوق می دهد. همچنین عمل ثواب و کار نیک نیز انجام می دهد، در نتیجه، رحمت خداوند، او را به سوی بهشت سیر می دهد. ولی غلبه نهایی با کدام است و کدام یک، گوی سبقت را از دیگری می رباید؟ مولانا در کتاب مثنوی پاسخ این سؤال را این گونه به روشنی داده است:

فضل حق با اینکه او کژ(۱) می تند

عاقبت زین جمله پاکش می کند

سبق برده رحمتش، و آن غَدْر(۲)

راداده نوری که نباشد بدر را

آب، بهر این ببارید از سماک(۳)

تا پلیدان را کند از خبث(۴) پاک

ص: ۲۳۳

۱- کج.

۲- جنایت پیشه.

۳- بالا.

۴- پلیدی.

قسمت بیست و نهم

اشاره

اِلهی فَلَکَ اَسْئَلُ وَ اِلَیْکَ اَبْتَهِلُ وَ اَرْغَبُ وَ اَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَجْعَلَنی مِمَّنْ یُدیمُ ذِکْرَکَ وَ لا یَنْقُضُ عَهْدَکَ وَ لا یَغْفُلُ عَنْ شُکْرِکَ وَ لا یَسْتَخِفُّ بِاَمْرِکَ.

معبود من! فقط از تو مسئلت می نمایم و تنها به سویِ تو، ابتهال و زاری و اشتیاق دارم، و از تو می خواهم که صلوات و درود بر محمد و آلش فرستی و مرا از آنانی قرار دهی که همواره به یادِ تواند، و هرگز با تو پیمان شکنی نکنند و از شکر و سپاست لحظه ای غفلت نمی ورزند و هیچ گاه فرمانت را سبک نمی شمرند.

دوام ذکر، وفای به عهد، عدم غفلت از شکر پروردگار عالم و عدم سبک انگاشتن امر خداوند که در این فراز از مناجات ذکر گردید از موارد مورد بحث در این قسمت می باشد.

« ... وَ اَنْ تَجْعَلَنی مِمَّنْ یُدیمُ ذِکْرَکَ»

تقاضای توفیق در ذکر دائم

اشاره

آنچه در این عبارت از مناجات، از خداوند مسئلت شده است، توفیق در دوام ذکر است نه اصل ذکر. یعنی از خداوند تقاضا شده است ذکر او را گاه گاه قرار ندهد، بلکه همواره به یاد پروردگار باشد، که این امر، سخت تر و مشکل تر از توفیق در اصل ذکر می باشد، زیرا بسیاری از آدمیان، اهل ذکر هستند ولی موفق به ذکر مدام نمی باشند و طبیعی است که نتیجه و ثمره کامل در سایه ذکر دائم نصیب آدمی می گردد، نه ذکر

پراکنده.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

ثَلاثٌ مِنْ اَشَدِّ ما عَمِلَ الْعِبادُ؛ اِنْصافُ الْمَرْئِ مِنْ نَفْسِهِ، وَ مُواساهُ الْاَخ، وَ ذِکْرُ اللّهِ عَلی کُلِّ حالٍ، وَ هُوَ اَنْ یَذْکُرَ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَ الْمَعْصِیَهِ، یَهِمُّ بِها فَیَحُولُ ذِکْرُ اللّهِ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ تِلْکَ الْمَعْصِیَهِ، وَ هُوَ قَوْلُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ الَّذینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ. (اعراف: ۲۰۱)

سه چیز از شدیدترین و سخت ترین اعمالی است که بندگان انجام می دهند: انصاف داشتن، و رعایت مواسات و برابری با یکدیگر، و سومی، همواره به یاد خداوند بودن است. و مقصود از ذکر دائم این است که هرگاه آدمی در معرض گناهی قرار می گیرد، نسبت به ترک آن اهتمام ورزد و به به یاد خدا افتد و در نتیجه، این یاد خدا، بین او و معصیت جدایی افکند. و این همان قول خداوند عز و جل است که می فرماید:

آنها که اهل تقوایند، هنگامی که طواف کننده ای از طایفه شیطان، برای وسوسه در ارتکاب گناه به آنها نزدیک گردد، متذکر شده و به یاد خداوند می افتند، و در نتیجه به برکت یاد خداوند، بینا شده و از گناه، اجتناب می ورزند.

حکایت

شیخ ابوسعید ابوالخیر را گفتند: فلان کس بر روی آب، راه می رود! شیخ گفت: امری سهل است که وزغ نیز، بر روی آب می برود. شیخ را گفتند: فلان کس در هوا می پرد! شیخ گفت: عجیب نباشد که مگسی نیز در هوا بپرد.

او را گفتند: فلان کس در یک لحظه از شهری به شهری می برود! شیخ گفت:

شیطان نیز در یک نفس از مشرق به مغرب می شود. این چنین چیزها را قیمتی نیست. مرد آن بُوَد که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بِخُسبد و با خلق، داد و ستد کند

و با آنها درآمیزد، اما همواره به یاد خدا باشد و یک لحظه از او غافل نباشد.(۱)

یک چشم زدن، غافل از آن ماه نباشید

شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

یکی از رموز موفقیت آدمی و رسیدن به مقصودِ مورد نظر، مداومت در انجام اعمال می باشد یعنی مهم نیست که عمل او ــ همانند ذکر ــ اندک باشد، بلکه آنچه اهمیت دارد آن است که همین اندک را ادامه دهد و از آن دست نکشد تا به مطلوب خویش برسد. در این زمینه، چند روایت را نقل می کنیم:

امام سجاد علیه السلام می فرماید: «اِنّی لَاُحِبُّ اَنْ اُداوِمَ عَلَی الْعَمَلِ وَ اِنْ قَلَّ؛ من دوست دارم که عمل را ادامه دهم اگر چه کم باشد».(۲)

امام باقر علیه السلام نیز می فرماید: «اَحَبُّ الْاَعْمالِ اِلَی اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ما داوَمَ عَلَیْهِ الْعَبْدُ وَ اِنْ قَلَّ؛ دوست ترین اعمال نزد خدای عزّوجلّ، عملی است که بنده، آن را ادامه دهد، اگرچه اندک باشد».(۳)

روایتی هم در آثار ذکر زبانی:امام صادق علیه السلام می فرماید:

در شگفتم از کسی که از چهار چیز بیم دارد، چگونه به چهار چیز پناه نمی برد؟ در شگفتم برای کسی که ترس بر او غلبه کرده، چگونه به ذکر «حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعْمَ الْوَکیل» پناه نمی برد. زیرا به تحقیق شنیدم که خدای عزّوجلّ به دنبال این ذکر فرمود: «پس ــ آن کسانی که به عزمِ جهاد خارج گشتند و ترساندن شیاطین در آنها اثر نکرد و به ذکرِ فوق تمسّک جستند ــ» (آل عمران: ۱۷۴) همراه با نعمتی از جانب خداوند ــ عافیت ــ و

۱- اسرار التوحید، ص ۲۵.

۲- اصول کافی، ج ۳، صص ۱۲۹ و ۱۳۰.

۳- همان.

چیزی زائد بر آن ــ سود در تجارت ــ بازگشتند و هیچ گونه بدی به آنها نرسید.

و در شگفتم برای کسی که اندوهگین است، چگونه به ذکر «لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ سُبْحانَکَ اِنّی کُنْتُ مِنَ الظّالِمینَ»(۱) پناه نمی برد؛ زیرا به تحقیق شنیدم که خدای عزّوجلّ به دنبال ذکر فوق فرمود: «پس ما ــ یونس را در اثر تمسّک به ذکر، یاد شده ــ از اندوه نجات دادیم و همین گونه مؤمنین را نجات می بخشیم». (انبیاء: ۸۸)

و در شگفتم از کسی که مورد مکر و حیله واقع شده، چگونه به ذکر «اُفَوِّضُ اَمْری اِلَی اللّهِ اِنَّ اللّهَ بَصیرٌ بِالعِبادِ»(۲) پناه نمی برد. زیرا به تحقیق شنیدم که خداوند عزّوجلّ به دنبال ذکر فوق فرمود: «پس خداوند ــ موسی را در اثر ذکر یاد شده ــ از شر و مکر فرعونیان مصون داشت.» (مؤمن: ۴۵) و در شگفتم از کسی که طالبِ دنیا و زیبایی های دنیاست، چگونه به ذکر «ماشاء اللّهُ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّهِ» پناه نمی برد. زیرا به تحقیق شنیدم که خداوند عزّ و جلّ بعد از ذکر یاد شده ــ از زبان مردی که فاقد ــ نعمت های دنیوی بود، خطاب به مردی که از آن نعمت ها بهره مند بود. ــ فرمود: «اگر تو مرا به مال و فرزند، کمتر از خود می دانی، پس امید است خداوند، مرا بهتر از باغ تو بدهد». (کهف: ۴۰)(۳)

«... وَ لا یَنْقُضُ عَهْدَک».

اجتناب از عهدشکنی با خداوند

اشاره

خداوند می فرماید:

أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ

۱- معبودی جز تو نیست، منزهی تو، بدرستی که من از ستمکاران بودم.

۲- امرم را به خداوند واگذار می کنم، به درستی که خداوند به کاربندگان، بیناست.

۳- امالی شیخ صدوق، ص ۶ .

مُبينٌ وَ أَنِ اعْبُدُونی هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ. (یس: ۶۰ و ۶۱)

آیا با شما عهد نبستیم و از شما پیمان نگرفتیم که شیطان را بندگی نکنید که او دشمنِ آشکار شماست؟ و اینکه مرا بپرستید که این است راه راست.

و در آیه دیگر فرموده است:

وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا. (طه: ۱۱۵)

ما، پیشتر، از آدم پیمان گرفتیم، ولی او فراموش کرد و ما در این باره او را صاحب عزم و اراده ندیدیم.

در دهانش تلخ آید شهد خُلد

چون نود از وافیان در عهدِ خُلْد

اما مقصود از عهد نمودن خداوند با آدمی چیست؟

همین اندازه که در نهاد آدمی، وجدان و فطرتی خدایی تعبیه شده که آدمی را دعوت به خوبی ها و پاکی ها دعوت می کند و او را ملزم به انجام دستورات الهی می نماید و نیز همین قدر که خداوند، از طریق پیامبرانش، آدمیان را به راه سعادت دعوت می فرماید، و فطرت و وجدان سلیم آدمیان، به حقانیت دعوت آنها اقرار و اذعان می کند، این همان، بستن عهد و پیمان با خداوند می باشد.

اما اگر خلاف دستورهای الهی ــ که پیامبران و فطرت و وجدان، مجرای بازتاب این دستورها ــ عمل کنند، این همان عهدشکنی و زیر پا نهادن پیمانی است که خداوند از راه های یاد شده از آدمی گرفته است.

برخیز تا به عهد امانت وفا کنیم

تقصیرهای رفته به خدمت قضا کنیم

بی مغز بود سر که نهادیم پیش خلق

دیگر فروتنی به در کبریا کنیم

دارالشفای توبه، نبستست در هنوز

تا درد معصیت به تدارک دوا کنیم

چون برترین مقام ملک دون قدر ماست

چندین به دست دیو زبونی چرا کنیم

سیم دغل خجالت و بدنامی آورد

خیز ای حکیم تا طلبِ کیمیا کنیم

یارب تو دست گیر که آلا(۱) و مغفرت

در خورد تُست و در خور ما هرچه ما کنیم

سعدی

« ... وَ لا یَغْفُلُ عَنْ شُکْرِک».

عدم غفلت از شکر خداوند

هر که نداند سپاسِ نعمت امروز

حیف خورد بر نصیب رحمتِ فردا

سعدی

شکرگزاری علاوه بر آنکه فضیلتی معنوی برای آدمی محسوب می شود و بیانگر میزان ادب او در پیشگاه پروردگار می باشد و باعث قُرب او به درگاه الهی می شود، از نظرِ دنیوی نیز، به حال آدمی کاملاً سودمند و مفید بوده و افزایشی روزافزون نعمت ها و دوام و بقای آنها را سبب می شود.

نعمت آن راست زیاده که همه شکر بُوَد

۱- نعمت ها.

تو نه ای از درِ نعمت که همه کفرانی

انوری

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَکتُوبٌ فِی التَّوْراه: اُشْکُرْ مَنْ اَنْعَمَ عَلَیْکَ وَ اَنْعِمْ عَلی مَنْ شَکَرَکَ، فَاِنَّه لا زَوالَ لِلنَّعْماءِ اِذا شَکَرْتَ وَ لا بَقاءَ لَها اِذا کَفَرْتَ، اَلشُّکْرُ زِیادَةٌ فِی النِّعَمِ وَ اَمانٌ مِنَ الْغِیَر.(۱)

در تورات نوشته شده است: کسی که به تو نعمت داد، سپاسش گزار، و به کسی که از تو سپاسگزاری کرد، نعمتش ده. زیرا با سپاسگزاری، نعمت ها نابود نگردد، و با ناسپاسی پایدار نماند. سپاسگزاری و شکر، مایه افزایش نعمت است و سبب ایمنی از دگر گونی.

و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل است که: «اِنَّ لِلنِّعَمِ اَوابِدَ کَاَوابِدِ الْوَحْشِیِّ فَقَیِّدُوها بِاالشُّکْرِ؛ به درستی که برای نعمت ها، جانورانی هست همچون جانوران وحشی، پس نعمت ها را با شکر گزاری در بند بکشید و حفظ نمایید».(۲)

شکرِ نعمت، خوشتر از نعمت بُوَد

شکرْباره کی سوی نقمت رود

شکر، جان نعمت و نعمت چو پوست

زانکه شکر آرد تو را تا کوی دوست

نعمت آرد غفلت و شکر، اِنتباه(۳)

صید نعمت کن به دام شکر شاه

ص: ۲۴۰

۱- اصولی کافی، ج ۳، ص ۱۴۹.

۲- شرح کبیر اَنْقَرَوی بر مثنوی معنوی مولوی، ج ۱۰، ص ۱۳.

۳- بیداری.

سپاسگزاری از مردم

شکر خداونـد و سـپاس از بندگان خداوند، همانند زنجیره ای به هم تنیده و در هم تابیده اند که باهم ارتباطی تنگاتنگ دارند؛ یعنی این دو از یکـدیگر جدا نمی باشـند، تا آنجا که نبی اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ لَمْ یَشْـکُرِ النّاسَ لَمْ یَشْـکُرِ اللّهَ؛ آنکه از مردم سپاسگزاری نمی کند، از خداوند نیز، سپاسگزاری نکرده است».(۱)

همچنین آن حضرت فرمود:

روز قیامت بنـده ای را به حضور خـدای تعالی می آورنـد. امر می کنـد که او را به دوزخ برید. بنده می گوید: پروردگارا! امر کردی که مرا به دوزخ برنـد ولی من اهـل قرآن بودم و قرآن می خوانـدم. پروردگـار می گویـد: ای بنـده من! من به تو نعمت دادم و تو شـکر نعمت مرا به جـا نیـاوردی. گویـد: پروردگـارا! تو به من فلاـن و فلاـن نعمت وادی و من شـکر آن را به جـای آوردم. و پیوسته نعمت های خدا و سپاس های خود را برمی شمارد. خداوند تعالی می گوید:

ای بنده من! راست می گویی، مگر _ آنکه تو سپاس آن کسی را که من با دست او به تو نعمت دادم، به جای نیاوردی. من به ذات خود سوگند خورده ام که شکر بنده ای را که نعمتی به او داده ام نپذیرم، تا شکر آن کس را که نعمت به دست او به وی رسیده است آورد.(۲)

در قیامت بنده را گوید خدا

هین چه کردی آنچه دادم من تو را

گوید ای رب شکر تو کردم به جان

چون ز تو بود اصلِ آن روزی و نان

گویدش حق: نه نکردی شکر من

۱- علامه سیوطی، جامع الصغیر، ج ۲، ص ۱۶۷.

۲- گولپینارلی، نثر و شرحِ مثنوی شریف، ج ۳، ص ۸۰۸.

چون نکردی شکر آن اِکْرامْ فنّ

بر کریمی کرده ای ظلم و ستم

نه ز دست او رسیدت نعمتم؟

مولانا

« ... وَ لا یَسْتَخِفُّ بِاَمْرِکَ».

سبک نشمردن امر خدا

حکیم سنایی غزنوی گوید:

جای تأسف است که آنجا که طبیبی مسیحی، به خاطر بیماری تو، از خوردن حلوا منعت می کند، با آنکه حلوا بر تو حلال است، اما به فرمان او گردن می نهی و از خوردن آن اجتناب می کنی، اما برای امر الهی حتی به اندازه گفته یک طبیب مسیحی، ارج و منزلت قائل نمی شوی و با آنکه تو را از محرمات نهی می کند و آنها را بحالت مضر می داند، با آنکه حرام نیز می باشند، از ارتکاب آنها اجتناب نمی ورزی. خلاصه آنکه از برای تن و جسمت، حتی حلال را که خوردن حلوا باشد، فرو می گذاری، اما از برای دینت، حاضر نمی باشی که حتی حرام را نیز وا گذاری.

تو را یزدان همی گوید که: در دنیا مخور باده!

ترا ترسا(۱) همی گوید که: در صفرا(۲) مخور حلوا

ز بهر دین تو نگذاری حرام از حرمت یزدان

ز بهر تن تو بگذاری حلال از گفته ترسا

۱- مسیحی.

۲- صفرا حالتی که بر بدن عارض می شود و در آن صورت، خوردن حلوا مضر می باشد.

سنایی

پروردگارا! به ما توفیق ده که دائما به یاد تو بمانیم و مراقب عهد و پیمانی که با تو بسته ایم باشیم، و هرگز از شکر تو غفلت نورزیم و نسبت به امرِ تو، بیش از هر چیزی اهتمام ورزیده و هرگز آن را سبک نشماریم.

ص: ۲۴۳

قسمت سی ام

اشاره

اِلهی وَ اَلْحِقْنی بِنُورِ عِزِّکَ الْاَبْهَجِ فَاَکُونَ لَکَ عارِفا وَ عَنْ سِواکَ مُنْحَرِفا وَ مِنْکَ خائفا مُراقِبا یا ذَالْجَلالِ وَ الْاِکْرامِ وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلی مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ وَ آلِهِ الطّاهِرِینَ وَ سَلَّم تَسْلیما کَثیرا.

معبود من! مرا به نور عزت خود که از هر چیز مسرت انگیزتر است ملحق فرما، تا به تو عارف گردم و از غیر تو روی گردان شوم و فقط از تو ترسان و مراقب باشم. ای صاحبِ جلال و اکرام و درود و سلام فراوان خدا بر رسول محمد صلی الله علیه و آله و آلِ طاهرینش باشد.

گوهر معرفت خداوند و گسستن از غیر او و خائف بودن از حضرتش، از اموری است که در این فراز دلنشین از مناجات، از پروردگار جهان مسئلت شده است.

«اِلهی وَ اَلْحِقْنی... فَاَکُونَ لَکَ عارِفا».

گوهر معرفتِ باری تعالی

در این عبارت، ابتدا از خداوند درخواست اتصال به نور عزت و بارگاه کبریایی اش، شده است و سپس به سه محصول پربار این وصل و الحاق اشاره رفته است. که اولین آنها، عارف شدن به مقام پروردگار عالم است.

گوهر معرفت آموز که با خود ببری

که نصیبِ دگران است نِصاب زر و سیم

حافظ

نکته قابل توجهی که باید در مقام توضیح این عبارت ذکر نمود این است که عرفا، معرفت را به دو قسم تقسیم نموده اند: معرفت استدلالی و معرفت شهودی. معرفت

استدلالی آن است که آدمی از طریق آثار و آیات و نشانه هایی که در جهان خلقت مشاهده می کند، خداوند و اسماء و صفات او را بشناسد و نسبت به مقام حضرتش عارف گردد.

این بیانِ سید الشهداء علیه السلام در دعای عرفه که می گوید: «اِلهی عَلِمْتُ بِاخْتِلافِ الْآثارِ و تَنَقُّلاتِ الْاَطوارِ اَنَّ مُرادَکَ اَنْ تَتَعَرَّفَ اِلَیَّ فی کُلِّ شَیْ ءٍ؛ خدایا دانستم که مرادِ تو از این همه آثارِ مختلف و از گوناگون شدنِ تحولات جهان این است که خود را در هر چیز نسبت به من بشناسانی و من نسبت به تو معرفت پیدا کنم» ناظر به معرفت استدلال می باشد.

آن حضرت همچنین در جای دیگری در آن مناجات می فرماید:

اِلهی اَمَرْتَ بِالرُّجُوعِ اِلَی الْآثارِ، فَارْجِعْنی اِلَیْکَ بِکَسْوَهِ الْاَنوارِ وَ هِدایَهِ الْاِسْتِبْصارِ حَتّی اَرْجِعَ اِلَیْکَ مِنْها، کَما دَخَلْتُ اِلَیْکَ مِنْها مَصُونَ السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ اِلَیْها وَ مَرْفُوعَ الْهِمَّهِ عَنِ الْاِعْتِمادِ عَلَیْها.

خدایا! تو امر نمودی که برایِ شناخت تو به آثار و نشانه ها مراجعه شود ولی مرا به تجلیات انوار و به راهنمایی مشاهده و بینایی قلب ارجاع ده، تا بی توجه به آثار (معرفت استدلالی) به شهود حضرتت (معرفت شهودی) نائل گردم، که چون به این مقام و شهود دست یابم، سرّ درونم توجه به آثار نکرده و همتم بلندتر از نظر به آثار و تکیه بر آنها باشد.

اما معرفت شهودی آن است که از راه تصفیه باطن و تزکیه نفس و تطهیر روح حاصل می شود، که در اثر آن، آدمی اسما و صفات الهی را با قلب خویش شهود می نماید و نسبت به آنها عارف می گردد، که البته اندکی از انسان ها از این نوع از معرفت، بهره مند خواهند بود، زیرا شرایط رسیدن به آن، بسی دشوارتر از معرفت استدلالی می باشد.

و این نوع عرفان و شناخت نسبت به باری تعالی بهترین نوع از انواع شناخت ها می باشد.

سیدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه در مقام دلتنگی نسبت به معرفت استدلالی و پایین بودن رتبه آن در مقایسه با معرفت شهودی و نیز در مقام اهتمام فوق العاده نسبت به معرفت شهودی، چنین می گوید:

اِلهی تَرَدُّدی فِی الْآثارِ یُوجِبُ بُعْدَ الْمَزارِ فَاجْمَعْنی عَلَیْکَ بِخِدْمَةٍ تُوصِلُنی اِلَیْکَ.

معبود من! آنگاه که می خواهم از طریق آثار، تو را بشناسم، سبب می شود که راه شهودت از من دور می گردد، پس مرا عنایتی فرما که به شهود جمالت دست یابم و نسبت به تو، معرفتی شهودی پیدا نمایم.

و اگر بخواهیم برتری معرفت شهودی را بر معرفت استدلالی اثبات نماییم، تنها با ذکر یک مثال می توانیم این مهم را ثابت کنیم و آن اینکه:

اگر موجودی در پشت دیواری باشد و ما ندانیم آن چیست، از دو راه می توان فهمید که آن، کدامیک از انواع موجودات می باشد. یکی آنکه کسی، علایم و نشانه های آن را دقیقا برای ما توصیف نماید که ما با شنیدن اوصافش، پی خواهیم برد که آن موجود چیست. این نوع دانستن و شناختن، همان، معرفت استدلالی است.

راه دیگر آن است که خود را به پشت دیوار رسانده و آن را مشاهده کنیم. در این صورت به معرفت شهودی دست یافتیم، که تفاوتِ این دو معرفت در این مثال، کاملاً واضح بوده و نیازی به توضیح ندارد.

حاصل سخن آنکه، آنچه از فراز مورد بحث از مناجات درباره درخواست معرفت نسبت به خداوند، استفاده می شود مربوط به بهترین نوع معرفت، یعنی معرفت شهودی می باشد. زیرا این عبارت به این صورت عنوان شده است که: «خدایا مرا به نور عزت ملحق نما، تا نسبت به تو عارف گردم». و آنکه به دیدار جمال خداوند می رسد و با عرفان، آن را شهود می نماید، در واقع به معرفتِ شهودی دست یافته است که مقصود همه انبیا و اولیا و عرفا بوده است. و آنکه به چنین معرفتی دست یافت، از آن پس به هر چه که نظر می کند، اول، خداوند را خواهد دید:

دلی کز معرفت، نور صفا دید

زِ هَر چیزی که دید اول، خدا دید

شبستری

« ... وَ عَنْ سِواکَ مِنْحَرِفا»

وصول به مقام عز خداوندی با گسستن از غیر خدا

اشاره

با تو پیوستم و از غیر تو دل بُبریدم

آشنای تو ندارد، سر بیگانه و خویش

خویش

کسی که به شهود پروردگارش نائل گردد، دیگر غیری را مشاهده نخواهد کرد؛ در نتیجه در لوح دلش، نقشی جز نقش یار مشاهده نخواهد نمود.

نیست در لوح دلم جز الف قامت یار

چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

حافظ

سالار شهیدان در دعای عرفه چنین می فرماید: «اَنْتَ الَّذی اَزَلْتَ الْاَغْیارَ عَنْ قُلُوبِ اَحِبّائِکَ حَتّی لَمْ یُحِبُّوا سِواکَ وَ لَمْ یَلْجَئُوا اِلی غَیْرِکَ؛ تو ای خدای بزرگ، کسی هستی که اغیار را از دل دوستانت محو کردی تا غیر تو را دوست نداشته و جز درگاهت به جایی پناه نبرند».

روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر

خرمن سوختگان را همه گو باد ببر

ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا

گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر

روز مرگم نفسی وعده دیدار بده

وانگهم تا به لحد فارغ و آزاد ببر

حافظ

« ... وَ مِنکَ خائفا مُراقبا»

فیض خوف از خداوند

آنکه با چشم قلبش، خداوند را در کسوت اسما و صفاتش دیدار نماید، فیوضاتی نصیبش می شود که فیض خائف بودن از خداوند و عدم خوف از غیر او از آن جمله است. در توضیح این سخن باید گفت که نه می توان تمامی ترس ها را مذموم و ناپسند تلقی کرد و نه آنکه همه آنها را ممدوح شمرد.

بلکه باید دید که این ترس به چه چیزی تعلق می گیرد. برخی از ترس ها مخرب و ویرانگر بوده و آثار نامطلوبی بر جسم و روح و روان آدمی به جای می گذارند، همانند ترس از تاریکی شب، ترس از وقوع حادثه ای که هیچ دلیلی بر تحقق حتمی آن وجود ندارد، ترس از دشمن و مانند آنها که همه این ترس ها، از انواع ترس های مذموم بوده و در زندگی انسان، آثار سویی به بار خواهند آورد.

ولی خوف ها و ترس هایی نیز وجود دارد که ممدوح بوده و دارای منشأ عقلانی می باشد و اساسا به وسیله این گونه ترس ها، آدمی به انواع خیرات و برکات و آرامش، راه پیدا خواهد نمود.

آنکه در ارتکاب لغزشی، بر آبروی خویش می ترسد، همین خوفِ از دست دادن آبرو او را وادار به ترک لغزش می نماید و در نتیجه برای وی ثمره مطلوبی به دنبال خواهد داشت.

پس، آنکه از مردود شدن خویش در امتحانات در هراس است، چنین خوف و هراسی سبب وادار ساختن او به فعالیت و تکاپوی بیش از پیش گشته و در نتیجه، همین خوف، قبولی در امتحانات را برایش به ارمغان خواهد آورد.

ص: ۲۴۸

پس، آنکه از خداونـدِ خـویش خـائف است و مراقب امر و نهی اوست، همین خوف قلـبی اش درهـای قُرب و رحمت و امن و آسایش خداوندی را به روی او خواهد گشود و او را به انواع برکات رهنمون خواهد شد.

در این زمینه، به چنـد روایت اشـاره کرده و بـدین ترتیب و به فضـلِ بی کران الهی، دامنه شـرح مناجات پر فیض شعبانیه را نیز جمع می نماییم: علی علیه السلامی فرماید:

اِنَّ اللّهَ اِذا جَمَع النّاسَ نادی فیهِمْ مُنادٍ: اَیُّها النّاسُ، اِنَّ اَقْرَبَکُمُ الْیَوْمَ مِنَ اللّهِ اَشَدُّکُمْ مِنْهُ خَوْفا.(۱)

آنگاه که خداونـد، مردم را در روز قیامت گرد آورد، آواز دهنـده ای در میانِ آنان ندا دهد که: ای مردم! امروز نزدیک ترین شما به خداوند کسی است که در دنیا، بیش از همه، خداترس بوده است.

و باز فرمود:

خَفِ اللّهَ خَوْفَ مَنْ شَغَلَ بِالْفِکْرِ قَلْبَهُ فَاِنَّ الْخَوْفَ مَظِنَّهُ الْاَمْنِ وَ سِجْنُ النَّفْسِ عَنِ الْمعاصی.(۲)

از خداونـد، هماننـد کسـی که دل خـویش را بـا انـدیشه ای دربـاره خـدا، مشـغول داشـته است خـائف بـاش، زیرا چنین خوفی جایگاهی امن برای تو و سبب بازداشتن نفس از گناهان می باشد.

در نهایت آنکه آن حضـرت می فرمایـد: «اِذَا اصْـطَفَی اللّهُ عَبْـدا جَلْبَبَهُ خَشْـیَتَهُ؛ آنگاه که خداونـد، بخواهد بنده ای را برگزیند، لباس خوف و خشیت خویش را بر اندامش می پوشاند».(۳)

* * *

ای خدای عزیز شکست ناپذیر و ای قادر متعال و ای سرچشمه تمام دانایی ها و

۱- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۴۱.

۲- غرر الحکم و دررالکلم، ج ۳، ص ۴۴۵.

۳- همان، ص ۱۴۲.

زیبایی ها و قدرت ها! :

رهی پیشم آور که فرجام کار

تو خشنود باشی و ما رستگار

نظامی

وَ آخِرُ دَعْوانا اَنِ الحمدُ لِلّه رَبِّ الْعالَمینَ.

یادسپاری

به زودی «شهد بندگی ۱ و ۲» برای استفاده بهینه از ایّام پرفیض ماه مبارک رمضان به زیور طبع آراسته و تقدیم برنامه سازان ارجمند خواهد شد.

ص: ۲۵۰

کتاب نامه

* قرآن

* نهج البلاغه فیض الاسلام

۱. آریان، قمر، چهره مسیح در ادبیات فارسی، تهران، انتشارات سخن، چاپ دوم، ۱۳۷۸.

۲. ابن عربی، شیخ اکبر محیی الدّین، فتوحات مکیّه، ترجمه: تعلیق و مقدمه، محمد خواجوی، تهران، انتشارات مولی، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۳. البرقی، لابی جعفر احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، تحقیق: السیّد مهدی الرجایی، قم، المجمع العالمی، لاهل البیت، الطبعه الاولی، ۱۴۱۳ ه . ق.

۴. الحرانی، ابن محمد حسن بن علی بن الحسین بن شعبه، تحف العقول، ترجمه: آیت الله محمدباقر کمره ای، تهران، شابک، چاپ ششم، ۱۳۷۶.

۵. الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، بضمیمه تعلیقات سبزواری، تصحیح، تحقیق و مقدمه: دکتر مقصود محمدی، تهران، بنیادحکمت اسلامی صدرا، چاپ اول، ۱۳۸۰.

۶. الحویزی، الشیخ عبد علی بن جمعه العروسی، تفسیر نورالثقلین، صححه و علق علیه: الحاج السیّد هاشم الرسولی المحلاتی، قم، المطبعه العلمیّه.

۷. السبزواری، الحاج ملاهادی، شرح جوشن کبیر، تحقیق: د _ نجف قلی حبیبی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم.

۸. السیوطی، جلال الدّین عبدالرّحمن بن ابی بکر، الجامع الصغیر، بیروت، انتشارات دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۱ ه . ق.

۹. الشیخ الصدوق محمد بن علی بن الحسین بن بابویه، توحید، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التّابعه لجماعه المدرسین، چاپ هفتم، ۱۴۲۲ ه . ق.

۱۰. المحمّد بن علیّ بن ابراهیم الاحسائی المعروف بابن ابی جمهور،عوالی اللئالی العزیزیّه فی الاحادیث الدینیّه،تحقیق:مجتبی العراقی،قم،مطبعه سیدالشهداء،الطبعه الاولی،۱۴۰۳ه . ق.

۱۱. امام خمینی، آداب الصّلوه، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.

ص: ۲۵۱

۱۲. ____________________ ، صحیفه نور.

۱۳. انجیل عیسی مسیح، آفتاب عدالت، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۴.

۱۴. بلخی مولوی، مثنوی معنوی، تصحیح: نیکلسون، با همکاری، مهدی آذریزدی (خرّمشاهی)، تهران، انتشارات پژوهش، چاپ پنجم، ۱۳۷۸.

۱۵. بهشتی شیرازی، سیداحمد، گنج وحدت، گزیده ترجیع بند و ترکیب بند شعر فارسی از آغاز تا کنون، مقدمه: دکترحسین الهی قمشه ای، تهران،انتشارات روزنه، چاپ اول، ۱۳۷۶.

۱۶. پاندر، کاترین، قانون شفا، ترجمه: گیتی خوشدل، تهران، روشنگران و مطالعات زنان، چاپ ششم، ۱۳۷۹.

۱۷. پناهی سمنانی، فردوسی سروده خوانِ وحدت و حماسه ملی ایران، تهران، نشر ندا، ۱۳۷۹.

۱۸. تبریزی، شمس الدین محمد، مقالات شمس تبریز، تصحیح و تعلیق: محمدعلی موحد، تهران، خوارزمی، چاپ دوّم، ۱۳۷۷.

۱۹. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد غررالحکم و دررالکلم، شرح: محقق بارع جمال الدین محمد خوانساری، با مقدمه و تصحیح و تعلیق: میرجلال الدّین حسین ارموی، تهران، انتشارات دانشگاه، چاپ پنجم، ۱۳۷۳.

۲۰. جامی، عبدالرحمن بن احمد، نقدالنصوص فی شرح الفصوص، مقدمه و تصحیح و تعلیقات: ویلیام چیتیک، تهران، موسسه پژوهشی و حکمت و فلسفه ایران، چاپ اول، ۱۳۶۰.

۲۱. ____________________ ، مثنوی هفت اورنگ، تحقیق و تصحیح: جابلقا دادعلیشاه، اصغر جانفدا، ظاهر احراری و حسین احمدتربیت، مقدّمه از اعلاخان افصح زاد، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۲۲. جمعی از نویسندگان، با معارف اسلامی آشنا شویم، جلد ۴۱، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷.

۲۳. جیمز، ویلیام، دین و روان، ترجمه: مهدی قائنی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (شرکت سهامی) چاپ دوم، ۱۳۷۲.

۲۴. حسینی طهرانی، سید محمدحسین، مهر تابان، تهران، موسسه انتشارات باقرالعلوم.

۲۵. حکیم نظامی گنجه ای، کلیات خمسه، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۷۷.

۲۶. خوارزمی، تاج الدّین حسین، شرح فصوص الحکم، تحقیق آیت الله حسن زاده آملی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه

علمیه قم، مرکزانتشارات، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

۲۷.دانته، کمدی الهی،مقدمه وشرح وحواشی:شجاع الدین شفا،تهران،امیرکبیر،چاپ یازدهم، ۱۳۸۰.

۲۸. دستغیب، سید عبدالحسین، سرای دیگر، تهران، شابک، چاپ دهم، ۱۳۷۹.

۲۹. دورانت، ویل، تاریخ فلسفه، ترجمه: عباس زریاب، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی چاپ اول، ۱۳۳۶.

۳۰. دیوان حافظ، بر اساس نسخه تصحیح شده: غنی ـ قزوینی، تهران، ققنوس، چاپ اول ۱۳۷۷.

۳۱. دیوان حکیم الهی قمشه ای، به اهتمام و مقدمه دکتر حسین الهی قمشه ای، تهران، انتشارات روزنه، چاپ سوم، ۱۳۷۸.

۳۲. دیوان صائب تبریزی، به اهتمام جهانگیر منصور، تهران، سیمای دانش، چاپ دوم، ۱۳۷۸.

۳۳. دیوان عطار، با مقدمه بدیع الزّمان فروزانفر، تهران، موسسه انتشارات نگاه، چاپ سوم، ۱۳۷۹.

۳۴. دیوان فیض کاشانی، با مقدمه استاد سید محمدعلی صغیر، با تصحیح و مقابله محمد پیمان، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی.

۳۵. راجر، جان و ویلیامیز پیترمک، دارندگی، ترجمه: مهدی مجردزاده کرمانی، تهران، مؤسسه فرهنگی راه بین، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

۳۶. رجایی بخارایی، احمدعلی، فرهنگ اشعار حافظ، تهران، شابک، چاپ هشتم، ۱۳۷۵.

۳۷. سجادی، سیدجعفر، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران، طهوری، چاپ سوم، ۱۳۷۵.

۳۸. سعیدی، گل بابا، فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی، تهران، شفیعی، چاپ اول، ۱۳۸۳.

۳۹. سنن ابوداود، لابی داود سلیمان بن الاشعث السجستانی، تحقیق: محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت، دار احیاء التراث.

۴۰. شرح جنون، تفسیر موضوعی دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، سید احمد بهشتی شیرازی، تهران، روزنه، چاپ اول، ۱۳۷۱.

۴۱. شرح کبیر انقروی بر مثنوی معنوی مولوی، ترجمه: دکتر عصمت ستار زاده، تهران، برگ زرّین، چاپ دوم، ۱۳۸۰.

۴۲. شرح مقدمه قیصری.

۴۳. شیخ صدوق، امالی، مقدمه و ترجمه: آیت اللّه کمره ای، تهران، کتاب خانه اسلامیه، ۱۳۶۲.

۴۴. طباطبایی، علامه سیّد محمد حسین، تفسیر المیزان، تهران، بنیاد فکری علامه طباطبایی، چاپ دوم، ۱۳۶۶.

۴۵. طوسی، خواجه نصیرالدّین، اوصاف الاشراف، به اهتمام سیّدمهدی شمس الدّین، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،

.۱۳۶۹

ص: ۲۵۳

۴۶. طهرانی، عبدالحسین، اسرار الصلوه، تهران، انتشارات فرهومند، ربیع الثانی ۱۳۹۱.

۴۷. عطّار، شیخ فرید الدّین، تذکره الاولیاء، بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فهرست ها: دکتر محمد استعلامی، تهران، انتشارات زوار، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۲.

۴۸. فرغانی، سعید الدّین سعید، مشارق الدّراری، شرح تائیّه ابن فارض، تألیف، با مقدمه و تعلیقات: سیّد جلال الدین آشتیانی، قم، دفترتبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

۴۹. فروزان فر، بدیع الزّمان، احادیث و قصص مثنوی، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۷۶.

۵۰. قدیس آگوستین، اعترافات، ترجمه: سایه میثمی، ویراستار: مصطفی ملکیان، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، چاپ سوم، ۱۳۸۱.

۵۱. قشیری، عبدالکریم بن هوازن، رساله قشیریّه، با تصحیحات و استدراکات: بدیع الزّمان فروزانفر، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی،چاپ هفتم، ۱۳۸۱.

۵۲. قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، تقدیم و اشراف: علی اکبر الهی خراسانی، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۴۱۶ه . ق.

۵۳. کلیات اقبال لاهوری، با مقدمه و شرح احوال و تفسیر کامل احمد سروش، تهران، سنایی، چاپ هفتم، ۱۳۷۶.

۵۴. کلیات سعدی، بر اساس تصحیح و طبع محمد علی فروغی، تصحیح، مقدمه، تعلیقات و فهارس: بهاءالدّین خرّمشاهی، تهران، انتشارات ناهید، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۵۵. کلیات شمس، مصحح: استاد بدیع الزمان فروزانفر، تهران، بهزاد، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۵۶. کلینی، اصول کافی، ترجمه: سیّدجواد مصطفوی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام.

۵۷. لاهیجی، شمس الدّین محمد، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران، انتشارات زوار، چاپ سوم، ۱۳۷۸.

۵۸. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، داراحیاء التراث، الطبعه الثالثه، ۱۴۰۳ ه . ق.

۵۹. مجموعه آثار شکسپیر، ترجمه: دکتر علاءالدین پازارگادی، تهران، سروش، چاپ دوم، ۱۳۸۰.

۶۰. محمد بن منور، اسرار التّوحید فی مقامات الشیخ ابوسعید، با تصیح و مقدمه و حواشی دکتر ذبیح اللّه صفا، تهران، انتشارات امیر کبیر،۱۳۴۸.

۶۱. محمـدی ری شـهری، محمـد، میزان الحکمه، ترجمه: حمیـدرضا شـیخی، قم، انتشـارات فرهنگی دارالحـدیث، چـاپ دوّم، ۱۳۷۹.

۶۲. مصباح الشّریعه از امام جعفر صادق علیه السلام، ترجمه: زین العابدین کاظمی خلخالی، تهران،

انتشارات حجر، چاپ اول، ۱۳۶۱.

۶۳. مطهری، مرتضی، انسان و سرنوشت، قم، انتشارات صدرا، چاپ بیست و یکم، ۱۳۸۰.

۶۴. ________________________ ، عدل الهی، تهران، صدرا، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۰.

۶۵. ملکی تبریزی، میرزا جواد، رساله لقاء اللّه، مقدمه: ترجمه توضیح، تعلیق و اضافات: سیداحمد فهری، تهران، فیض کاشانی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.

۶۶. مولوی، جلال الدّین محمد بلخی، فیه ما فیه، بر اساس نسخه استاد بدیع الزمان فروزانفر، تهران، عطار، ۱۳۷۸.

۶۷. میبدی، ابوالفضل رشیدالدّین، کشف الاسرار و عُدّه الابرار، سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۱.

۶۸. نراقی، ملامهدی، جامع السعاده.

۶۹. نسفی، عزیزالدین، الانسان الکامل، با تصحیح و مقدمه: ماریژان موله، تهران، کتاب خانه طهور، چاپ چهارم، ۱۳۷۷.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹